

فهرست مطالب

مقدمه

درست آغاز کردن

نگران به سوی عیسی

شخصیت روح القدس

قدرت دعا

دعای ایمان

چگونه دعا کنیم

کشش شدید

مهمترین پرسش

خدا چگونه هدایت می کند

نگهداری الهی

سرآرامش پایدار

چگونه می توان بطور وصف ناپذیری شاد بود

روز فرصت طلایی

مطالعه سودمند کتاب مقدس

آموزه مختص آیین پروتستان

برداشت مسیحی از خدا

مبشری آتشین و نویسنده‌ای پر از روح

دکتر توری (Torrey) یکی از بزرگترین مبشران در طول تاریخ مسیحی بوده است، کسی که می‌توان او را هم شأن با بزرگانی چون مارتین لوتر، جان وسلی، چارلز.جی.فینی و دوایت.ل.مودی دانست. او نیز مانند دیگر پیشینیانش ظرف برگزیده‌ای بود که روح خدا او را فراخوانده قوت خودش را هم به او داده بود. هزاران نفری که نجات خویش را به وی مدیون هستند به خوبی به یاد می‌آورند که تنها پنجاه سال پیش، جلسات بشارتی توری-الکساندر چگونه مسیحیان جهان را برانگیخت و تور بشارتی سه ساله‌اش به استرالیا، نیوزیلند، هندوستان و بریتانیا باعث شد که بیش از یکصد هزار نفر در ملاء عام به خداوندی مسیح اقرار کنند و او را یگانه منجی خویش بخوانند.

همراه دکتر توری در جلسات بیداری یعنی چارلز دبلیو. الکساندر، خواننده پرجاذبه سرودهای مسیحی به کمک دسته سراینده‌گان جلسه را گرم می‌کرد؛ سپس دکتر توری پشت تریبون قرار گرفته شروع به سخن گفتن می‌کرد. هیچکس نمی‌توانست در اشتیاق و صداقت او شک کند؛ کمتر کسی بود که با سخنان منطقی و روشن او در هنگام بیان پیغام انجیل، متقاعد نشود. هر انسان گناهکار از نظر او موکلی بود که وی ملزم به قبول وکالت وی و دفاع از روحش بود.

وقتی توری روی جایگاه می‌ایستاد جماعت تحت تأثیر او قرار می‌گرفتند. استخوان‌بندی درشت و قوی او، چشمان نافذش موها و ریش سپیدش، صدای رسا و شخصیت پر کشش او همه دست به دست هم داده بودند تا چنان جوی از غیرت مذهبی بوجود آورند که هنوز این غیرت در میان کسانی که پیغام توری را شنیده‌اند، نخشکیده است. شنوندگان سخنان او در مورد گناه و طریق نجات بطور کامل متقاعد می‌شدند.

ایمان دکتر توری مثل ایمان بزرگانی بود که در باب ۱۱ رساله به عبرانیان از ایشان نام برده شده است. هرگز فراموش نمی‌کنم زمانی را که برای شنوندگانش تعریف می‌کرد که به خاطر ایمانش متحمل چه کشمکش‌ها که نشده است. ایمان او در مراحل اولیه مثل کسی بود که بدون کمک دیگران می‌خواهد خود را بالا بکشد؛ ولی بعدها وی به سر ایمان پی برد و هرگز در این ایمان نلغزید- ایمانی که «از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا».

آنوقت جاننش چنان در توکل به مکاشفه الهی غوطه‌ور شد که توانست جماعت‌های کثیر از سرزمین‌های مختلف را به سوی همان ملجایی که خود یافته بود، رهنمون شود.

در هنگام برگزاری جلسات بیداری روحانی توری - الکساندر در استرالیا و بریتانیا، من بعنوان خبرنگار بخش مذهبی در یکی از روزنامه‌های شیکاگو مشغول به کار بودم و برای تهیه گزارش از این جلسات به بریتانیا دعوت شدم. وقتی به انگلیس رسیدم، جلسات مزبور در چادر برزنتی بزرگی در شهر بولتون برپا شده بود و در همین جا بود که دو مبشر با فصاحت و آواز دلنشین خود مردم را اسیر خویش ساخته بودند. بعد در لیورپول، لندن و کاردیف شاهد برپایی جلسات مشابه بودم. در همه جا وضع به همین منوال بود. به یقین جلسات بیداری توری - الکساندر در کاردیف بود که شعله بیداری روحانی را در ولز برافروخت.

یکبار دکتر توری راز بیداری روحانی که جلساتشان در انگلستان، اسکاتلند، ایرلند و ولز به همراه داشت را برای من بازگو کرد. او گفت: «رمز قدرت این جلسات، دعا بود. در سرتاسر بریتانیا بیست هزار نفر در گروه‌های دعا جمع شده برای ما و جلسات بیداری دعا می‌کردند، به علاوه در هر شهری که قرار بود جلساتی برگزار کنیم، ایمانداران به طور مخصوص برای آنجا دعا می‌کردند. «بله، رمز نزول روح خدا بر مجمع الجزایر بریتانیا که منجر به بیداری دینی شد، دعا بود.»

دکتر توری نه تنها شبان کلیسای مودی در شیکاگو، بلکه مدیر مؤسسه کتاب مقدس مودی و مبشری آتشین بود؛ وی همچنین نویسنده‌ای پرکار بود که نوشته‌هایش هم به اندازه موعظت‌ش فصیح و گیرا بود. او هم با کلامش و هم با قلبش جانهای بسیاری را برای خداوندش صید کرد.

جورج ت.ب. ۲۲۲ دیویس

فیلا دلفیا

فصل اول

درست آغاز کردن

در زندگی مسیحی هیچ چیز مهم‌تر از شروعی درست نیست. اگر قدم اول را درست برداریم، تا به آخر درست پیش خواهیم رفت. اگر از اول قدم اشتباه برداریم، باقی زندگی را هم در اشتباه بسر خواهیم برد. اگر خواننده‌ای که مشغول خواندن این سطور است اشتباه آغاز کرده، می‌تواند به سادگی برگشته از نو و درست آغاز کند. آنچه در زندگی مسیحی سرآغاز درست خوانده می‌شود را در یوحنا ۱:۱۲ می‌توانیم بیابیم: «اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.» قبول کردن عیسی مسیح، راه درست آغاز کردن زندگی مسیحی است. او به هر کس که وی را قبول کند، بی‌درنگ قدرت می‌دهد تا فرزند خدا شود. اگر خواننده این کتاب شیرترین انسان روی زمین باشد و در همین لحظه عیسی مسیح را بپذیرد، در همین دم فرزند خدا خواهد شد. خود خدا در آیه‌ای که در بالا نقل گردید با قاطعیت هر چه تمام‌تر چنین می‌گوید. به هیچ طریق دیگری نمی‌توان فرزند خدا گشت. هیچکس بدون توجه به اینکه چقدر به دقت پرورش یافته، بدون توجه به اینکه تا چه حد در برابر خباثتها و شرارتهای این جهان محافظت گردیده، مادامی که عیسی مسیح را قبول نکند، فرزند خدا نمی‌شود. ما «بوسیله ایمان در مسیح عیسی پسران خدا می‌باشیم» (غلاطیان ۳:۲۶) و راه دیگری وجود ندارد.

قبول کردن عیسی مسیح به چه معنا است؟ یعنی آنکه مسیح را بطور خاص برای خودتان بدانید و ایمان داشته باشید که خدا او را به همه انسانها هدیه داده است. عیسی مسیح هدیه خداست. «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳:۱۶). برخی این هدیه شگرف خدا را می‌پذیرند. هر کس این هدیه را قبول کند فرزند خدا می‌شود. بسیاری دیگر از قبول هدیه ارزشمند الهی خودداری می‌کنند و هر کس که این هدیه را نپذیرد هلاک می‌گردد. محکومیت چنین انسانی از پیش صادر شده است. «آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود. اما هر که ایمان نیاورد، الان بر او حکم شده است به جهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده» (یوحنا ۳:۱۸).

ماهیت پسر یگانه‌ای که خدا به ما هدیه می‌کند، چیست؟

۱- اول از همه، خدا عیسی را به ما هدیه می‌کند تا حمل کننده گناهان ما باشد. همه ما انسانها گناهکاریم. هیچ مرد یا زن، پسر یا دختری نیست که مرتکب گناه نشده باشد (رومیان ۳: ۲۳ : ۲۲). اگر هر کدام از ما بگوییم که گناه نکرده‌ایم، درواقع خودمان را اغفال کرده‌ایم و خدا را دروغگو دانسته‌ایم (اول یوحنا ۱: ۱۰ : ۸). حال یا باید خودمان بار گناهانمان را بر دوش بکشیم و یا کسی دیگر آن را به جای ما حمل کند. اگر بنا بود ما خودمان گناهان خویش را حمل کنیم، آنوقت مجبور بودیم تا ابد از حضور خدا دور بمانیم، چون خدا قدوس

است. «خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست» (اول یوحنا: ۱:۵). اما خود خدا کس دیگری را فراهم کرده تا به جای ما متحمل گناهانمان شود، تا دیگر لازم نباشد خودمان بار گناهان خویش را بر دوش بکشیم. این حمل کننده گناهان کسی نبود جز پسر خدا، عیسی مسیح: «زیرا او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم» (دوم قرنتیان ۵: ۲۱). هنگامی که عیسی مسیح بر صلیب جلجتا مرد، ما را از لعنت شریعت فدا کرد، چونکه در راه ما لعنت شد (غلاطیان ۳: ۱۳). پس قبول کردن مسیح یعنی ایمان آوردن بر این شهادتی که خدا در مورد پسرش داد، یعنی ایمان آوردن بر اینکه عیسی مسیح بر صلیب، گناهان ما را بر دوش خود حمل نمود (اول پطرس ۲: ۲۴) و به خدا اعتماد داشته باشیم که خدا گناهان ما را آمرزیده است، چرا که عیسی مسیح به جای ما آنها را بر خود گرفته است. «جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد» (اشعیا ۵۳: ۶). کارهای نیک، گذشته، اکنون و آینده ما هیچکدام تأثیری بر آمرزیده شدن گناهان ما ندارند. گناهان ما آمرزیده می‌شوند، ولی نه به خاطر کارهای نیکویی که انجام می‌دهیم، بلکه چون مسیح بر صلیب جلجتا گناهان ما را کفاره نموده است. اگر در سایه این عمل کفاره کننده مسیح باقی بمانیم، اعمال نیک هم انجام خواهیم داد، ولی اعمال نیکو ثمره نجات ما هستند، نه مایه نجاتمان. کار نیک کردن نتیجه ایمان به این واقعیت است که مسیح متحمل گناهان ما شده است. باید خیلی مراقب باشیم که کارهای نیک خود را بعنوان مایه نجات به عمل کفاره کننده مسیح نیفزاییم. فقط به خاطر مرگ مسیح است که آمرزیده می‌شویم، نه مرگ مسیح و اعمال نیکو. اگر دیدگاهمان چنین باشد، زندگی حقیقی مسیحی را در اولین قدم درست آغاز کرده‌ایم.

۲- خدا عیسی را بعنوان رهاننده از قدرت گناه به ما تقدیم کرده است. عیسی نه تنها مرد بلکه دوباره از مردگان برخاست او امروز منجی زنده است. تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به او داده شده است (متی ۱۸: ۲۸). او قادر است ضعیف‌ترین گناهکاران را از لغزش محفوظ بدارد (یهودا ۲۴). او «قادر است آنانی را که بوسیله وی نزد خدا می‌آیند نجات بی‌نهایت بخشد، چونکه دائماً زنده است تا شفاعت ایشان را بکند» (عبرانیان ۷: ۲۵). «پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود» (یوحنا ۸: ۳۶). قبول کردن عیسی یعنی ایمان آوردن به آن چیزی که خدا در کلامش درباره او به ما می‌گوید، ایمان آوردن به اینکه او از مردگان برخاسته است، ایمان آوردن به اینکه او هم اکنون زنده است، ایمان آوردن به اینکه او قدرت دارد تا ما را از لغزش حفظ کند، ایمان آوردن به اینکه او قدرت دارد که ما را هر روز از قدرت گناه برهاند.

این است رمز پیروزی هر روزه بر گناه. اگر بکوشیم تا با توان خودمان به جنگ گناه برویم، به سختی شکست خواهیم خورد. اگر فقط به مسیح قیام کرده که هر روزه ما را حفظ می‌کند، چشم بدوزیم، در امان

خواهیم ماند. بواسطه مسیح مصلوب از شر گناهانمان رهایی می‌یابیم و گناهان ما جملگی محو می‌شوند و از محکومیت آزاد می‌گردیم؛ ولی پیروزی هر روزه بر گناه تنها از طریق مسیح قیام کرده میسر است. بعضی‌ها مسیح را بعنوان حمل کننده گناهان خویش می‌پذیرند و مورد آموزش واقع می‌شوند ولی از این حد فراتر نمی‌روند، به همین دلیل زندگیشان هر روزه با شکست و ناکامی همراه است. دیگران علاوه بر این، مسیح را بعنوان منجی قیام کرده نیز می‌پذیرند و بدین ترتیب وارد تجربه پیروزی بر گناه می‌گردند. برای درست شروع کردن هم باید مسیح را متحمل بار گناهان خود بدانیم و هم منجی زنده خویش، یعنی کسی که هم گناهان ما را می‌آمرزد و هم قوت غلبه بر گناه را به ما عطا می‌کند.

۳- خدا عیسی را بعنوان خداوند و پادشاه به ما تقدیم کرده است. در اعمال ۲:۳۶ چنین می‌خوانیم: «پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.» خداوند یعنی سرور آسمانی، و مسیح یعنی پادشاه مسح شده. قبول کردن عیسی یعنی اینکه او را به عنوان سرور آسمانی خود بپذیریم و تمام اعتماد و اعتقاد خویش را بر او استوار سازیم و به کلامش ایمان کامل بیاوریم. حتی اگر بسیاری از خردمندترین انسانها حقیقت تعالیم وی را زیر سؤال ببرند یا منکر شوند؛ و اینکه او را به عنوان پادشاه خود بپذیریم و کنترل زندگی خویش را تماماً به دستهای او بسپاریم و هرگز این پرسش را مطرح نکنیم که چه کاری دوست داریم انجام دهیم، یا دیگران چه می‌گویند تا ما انجام دهیم، یا دیگران چه انجام می‌دهند؟ بلکه: پادشاه عیسی چه می‌خواهد تا من برایش انجام دهم؟ درست آغاز کردن مستلزم تسلیم بی‌قید و شرط به خداوندی و پادشاهی عیسی است.

ناکامی در درک خداوندی و پادشاهی عیسی در کنار منجی بودنش، به اشتباه آغاز کردن زندگی مسیحی منتهی می‌شود. ما با او به عنوان منجی، متحمل گناهان و رهاننده‌امان از قدرت گناه شروع می‌کنیم، ولی نباید به همین جا ختم نماییم؛ باید او را بعنوان خداوند و پادشاه نیز بشناسیم. برای درست آغاز کردن زندگی مسیحی هیچ چیز مهم‌تر از تسلیم بی‌قید و شرط اندیشه و رفتار به عیسی نیست. از ته دل و مرتباً بگویید: «همه برای عیسی». خیلی‌ها نمی‌توانند چون در برابر این تسلیم کامل قادر به تاب آوردن نیستند و از این رو عقب می‌کشند. آنان می‌خواهند با بخشی از قلبشان، بخشی از خودشان و بخشی از دارایی‌اشان عیسی را خدمت کنند. چیزی را از عیسی دریغ داشتن مساوی است با زندگی فلاکت باری که سراسرش لغزش و شکست است.

زندگی توأم با تسلیم کامل پیوسته زندگی پرنشاط است. اگر پیش از این خود را بطور کامل تسلیم نکرده‌اید، امروز با خدا خلوت کنید؛ زانو زده بگویید: «همه برای عیسی» و مصمم سر حرف خود بایستید. این جمله را در کمال صداقت به زبان آورید؛ آن را از ته دل بگویید. آنقدر روی زانوان بمانید تا منظور این حرف و کاری که

مشغول انجامش هستید را دریابید. با این کار، گامی شگرفت برداشته‌اید. اگر قبلاً این کار را کرده‌اید، باز هم آن را تکرار کنید چون هر بار معنایی تازه دارد و برکتی جدید با خود به همراه می‌آورد. کلید حقیقت در همین تسلیم محض نهفته است. برای کسی که تسلیم محض می‌شود، تردیدها به یکباره ناپدید می‌شوند (یوحنا ۷: ۱۷). سر قدرت دعا را نیز باید در همین تسلیم محض جست (اول یوحنا ۳: ۲۲). در همین تسلیم محض است که می‌توان روح القدس را یافت (اعمال ۵: ۳۲).

مسیح را خداوند و پادشاه خویش ساختن مستلزم اطاعت از اراده اوست. باید تا حدی که شناخت دارید، در کوچکترین جزئیات زندگی از اراده وی اطاعت نمایید. کسانی هستند که به ما می‌گویند مسیح را بعنوان پادشاه و خداوند خود پذیرفته‌اند درحالی‌که در کسب و کار روزانه، زندگی خانوادگی، زندگی اجتماعی و رفتارهای شخصی خویش از او نافرمانی می‌کنند. چنین افرادی تنها خودشان را می‌فریبند. اگر برای اطاعت از مسیح اشتیاق ندارید، درواقع او را بعنوان خداوند و پادشاه نپذیرفته‌اید. خود مسیح می‌فرماید: «چون است که مرا خداوندا، خداوندا می‌گویند و آنچه می‌گویم به عمل نمی‌آورید» (لوقا ۶: ۴۶).

خلاصه راه درست آغاز کردن زندگی مسیحی آن است که عیسی مسیح را بعنوان حمل کننده گناهان بپذیرید و در مورد آمرزش گناهان خویش به خدا اعتماد نمایید چون عیسی مسیح به جای شما مرد: او را بعنوان منجی قیام کرده خویش یعنی کسی که همواره زنده است تا برایتان شفاعت کند و قدرت محافظت از شما را دارد بپذیرید و به او اعتماد کنید چون می‌تواند هر روزه حفظتان کند؛ و او را بعنوان خداوند و پادشاه بپذیرید و کنترل کامل افکار و زندگی خویش را به او تسلیم نمایید. این درست آغاز کردن است، تنها راه درستی که برای شروع زندگی مسیحی وجود دارد. اگر چنین آغازی داشته‌اید، پس هرآنچه متعاقباً انجام می‌گیرد، به نسبت آسان خواهد بود. اگر اینگونه آغاز نکرده‌اید، از همین حالا شروع کنید.

فصل دوم

نگران به سوی عیسی

اگر قرار است که با صبر در میدان مسابقه‌ای که پیش روی ما مقرر شده است بدویم، باید همیشه به سوی عیسی نگران باشیم (عبرانیان ۲-۱۲:۱). یکی از ساده‌ترین و در عین حال عظیم‌ترین اسرار ماندن در خوشی و پیروزی این است که هیچوقت گناه خود را از عیسی برنگیریم.

۱- اول از همه، باید به عیسی بعنوان عامل یا مسبب پذیرفته شدنمان نزد خدا نگاه کنیم. شیطان بارها و بارها ما را وسوسه خواهد کرد تا با یادآوری گناهان و ناکامی‌های خویش دلسرد شویم و بدین ترتیب می‌کوشد تا ما را متقاعد سازد که فرزند خدا نیستیم. یا اصلاً نجات نیافته‌ایم. اگر او دربرگرفتن نگاه ما از مسیح موفق شود و نظرم‌ان را به گناهانی که مرتکب شده‌ایم جلب کند، به زودی مأیوس خواهیم شد و یأس یعنی شکست. ولی اگر پیوسته نگاهمان به آن چیزی که خدا بدان نگاه می‌کند، یعنی مرگ عیسی مسیح به جای ما که بطور کامل گناهانمان را کفاره کرد باشد، آنوقت هرگز حتی بزرگترین گناه نمی‌تواند موجبات دلسردی و یأس ما را فراهم نماید. خواهیم دیدی که هرچند گناهانمان بزرگ هستند، ولی با همه بزرگی‌اشان قبلاً کفاره شده‌اند. هر بار که شیطان یکی از گناهان ما را رو می‌کند، تنها کافی است به عیسی مسیح نگاه کنیم که ما را از لعنت فدا کرد، چون که در راه ما لعنت شد (غلاطیان ۳:۱۳). او را خواهیم دید که هر چند هیچ عدالتی در ما نیست، ما را عدالت خدا ساخته است، چون مسیح در راه ما گناه شد (دوم قرنتیان ۵:۲۱). خواهیم دید که هر گناهی که شیطان ما را بخاطرش ریشخند می‌کند برای همیشه برداشته شده است (اول پطرس ۲:۲۴؛ اشعیا ۵۳:۶). همیشه می‌توانیم این سرود را بسراییم:

عیسی قرضم را پرداخت

هر دینی که داشتم

گناه لکه سرخی بر دامنم نشانده بود

او آن را چون برف سپیدی ساخت.

اگر در این لحظه گرفتار گناهی هستید که چه در گذشته و چه در زمان حال مرتکب شده‌اید، تنها به عیسی مصلوب نگاه کنید؛ به آنچه خدا درباره‌اش می‌گوید، ایمان بیاورید. باوری کنید که او هر گناه ما را بر خود گرفته است (اشعیا ۵۳:۶). خدا را شکر کنید که گناهتان را برداشته و نسبت به عیسی که متحمل گناه شما شده، کاملاً قدرشناس باشید و دیگر دغدغه‌ای به دل راه ندهید. دغدغه داشتن برای گناهی که خدا به خاطر محبت بی‌اندازه‌اش آمرزیده، عین قدرشناسی است بر مسیح مصلوب چشم بدوزید و پیوسته در پرتو آفتاب لطف خدا پیش بروید. این لطف خدا به قیمتی بسیار گزاف خریداری شده است. قدرشناسی مستلزم آن است که همیشه بدان ایمان داشته باشیم و در پرتو اش راه بیماییم.

۲- در وهله دوم، باید به عنوان منجی قیام کرده خود به عیسی نگاه کنیم، یعنی کسی که تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به او داده شده و قادر است هر روز و هر ساعت ما را حفظ کند. آیا در این لحظه برای انجام عمل اشتباه وسوسه می‌شوید؟ اگر چنین است، به یاد آورید که عیسی از مردگان برخاست، به خاطر آورد که او در همین لحظه زنده و بر دست راست خدا در جلال نشسته است؛ به یاد بیاورید که تمامی قدرت در آسمان و بر زمین در اختیار اوست و از این رو می‌تواند در همین لحظه پیروزی عطا کند. به آنچه خدا در کلامش گفته ایمان داشته باشید: عیسی آنانی را که بوسیله وی نزد خدا آیند «نجات بی‌نهایت» خواهد بخشید (عبرانیان ۷:۲۵). باور کنید که او قدرت پیروزی بخشیدن به شما در برابر گناهی که هم اکنون شما را احاطه کرده، دارد. از او بخواهید تا به شما پیروزی عطا کند؛ از او انتظار انجام این کار را داشته باشید. بدین ترتیب با نگران شدن به سوی مسیح قیام کرده می‌توانید هر روز، هر ساعت و هر لحظه بر هر گناه غلبه و پیروزی داشته باشید. «عیسی مسیح را به خاطر دار که ... از مردگان برخاست (دوم تیموتاؤس ۲:۸).

خدا تک تک ما را به زندگی پیروزمند دعوت کرده است، و راز این زندگی پیروزمند، همواره نگاه کردن به مسیح قیام کرده است. از طریق نگاه کردن به مسیح مصلوب هم مشمول آمرزش الهی می‌گردیم و هم از آرامش برخوردار می‌شویم. از طریق نگاه کردن به مسیح قیام کرده است که قدرت غلبه بر گناه را بدست می‌آوریم. اگر تاکنون مسیح قیام کرده را نادیده گرفته‌اید و تسلیم وسوسه شده‌اید، به گناه خویش اعتراف کرده بدانید گناهتان آمرزیده شده است، چون خدا چنین فرموده است (اول یوحنا ۱:۹)، و بعد به عیسی قیام کرده نگاه کنید تا پیروزی خود را به شما عطا کند.

۳- در مرحله سوم، باید به عیسی بعنوان الگویی برای رفتارهای روزمره خود بنگریم. خداوند ما عیسی مسیح به ما شاگردان امروزی همچون شاگردان اولیه‌اش می‌فرماید: «از عقب من بیایید». تمام سر رفتار حقیقی مسیحی را می‌توان در همین چند کلمه خلاصه کرد: «از عقب من بیایید». هر که گوید که در وی می‌مانم، به

همین طریقی که او سلوک می نمود، او نیز باید سلوک کند» (اول یوحنا ۲:۶). یکی از شایع ترین علل ناکامی در زندگی مسیحی این است که معمولاً می کوشیم از آدمهای خوبی که به شدت مورد ستایش ما هستند، پیروی کنیم. از هیچ مرد یا زن خوبی، فرقی نمی کند که چقدر خوب باشند، نمی توان در بست پیروی کرد. تنها یک نفر بر روی زمین هست که می توان بعنوان انسانی کامل از او پیروی نمود و این فرد کسی نیست جز عیسی مسیح. اگر تلاش کنید تا از کس دیگری تبعیت نمایید، بیش از آنکه سجایای پسندیده او را تقلید کنید، خطاهای او را تکرار خواهید کرد. فقط و فقط به عیسی نگاه کنید، او که یگانه راهنمای شماست.

هر وقت دچار سردرگمی شدید که چه باید بکنید، تنها کافی است از خود بپرسید که اگر عیسی بود چه می کرد؟ از خدا بخواهید تا بواسطه روح القدس به شما نشان دهد که اگر عیسی بود چه می کرد. کتاب مقدس را مطالعه کنید تا آنچه عیسی انجام می داد را دریابید و بعد از او پیروی کنید. حتی اگر هیچکس از عیسی پیروی نکند، شما از او متابعت نمایید. وقت یا فکرتان را صرف انتقاد از دیگران نکنید که چرا از عیسی پیروی نمی کنند. مواظب کار خودتان باشید. هر زمان خواستید وقتتان را برای انتقاد از دیگران تلف کنید به یاد بیاورید که عیسی چه می گوید: «تو را چه؟ تو از عقب من بیا» (یوحنا ۲۱:۲۲). مسئله مهم برای شما این نیست که پیروی دیگران از مسیح در برگیرنده چه چیزی است. مسئله این است که پیروی از عیسی برای شما چه معنایی دارد؟

زندگی واقعی یعنی همین، زندگی در پی عیسی. ممکن است پرسشهای پیچیده ای به سراغتان بیاید، ولی اگر تصمیم بگیرید که در هر امری از صمیم قلب از عیسی مسیح پیروی کنید، حتی پیچیده ترین پرسش ها هم خیلی زود مثل روز روشن می شود. شیطان همیشه آماده است تا درگوشتان چنین نجوا کند: «فلان انسان خوب چنین و چنان می کند». ولی تنها کافی است این پاسخ را به او بدهید. «به من ربطی ندارد که چه کسی چکار می کند. تنها مسئله مهم برایم این است که عیسی چکار می کند؟» زندگی کردن در پیروی از عیسی آزادی عجیبی به ما می بخشد. طریقی راست و هموار است. ولی راه کسی که می کوشد رفتارش را با توجه به رفتار دیگران شکل دهد، پر از پیچ و خم و دست انداز و تله است. نگاهتان پیوسته بر عیسی باشد. به هر جا که رهبری اتان می کند با ساده دلی بروید. این است طریق عادلان که مثل نور مشرق است که تا نهار کامل، روشنایی آن در تزیاید می باشد (امثال ۴:۱۸). او نور عالم است، کسی که او را متابعت کند در ظلمت سالک نشود، بلکه نور حیات را یابد (یوحنا ۸:۱۲).

فصل سوم

شخصیت روح القدس

انسان پیش از آنکه بتواند عملکرد روح القدس را درک کند، باید نخست خود او را بشناسد. در اکثر موارد سر منشاء اشتباه و تعصب افراد در مورد عملکرد روح القدس این است که تلاش می‌کنند عملکرد او را مورد بررسی قرار داده، بفهمند در صورتی که اول از همه باید شخصیت او را بشناسند.

از چشم انداز پرستش این نکته بسیار حائز اهمیت است که معلوم شود آیا روح القدس از نظر ما شخصیت الهی است که شایسته حمد و تمجید، ایمان، محبت، تسلیم کامل ما به خودش باشد، یا اینکه صرفاً عاملی مؤثر است که از خدا نشأت گرفته، یا نیرویی یا نوری است که خدا به ما منتقل می‌نماید. اگر روح القدس یک شخصیت، آنهم شخصیتی الهی است و ما او را به معنای دقیق کلمه نمی‌شناسیم، پس این وجود الهی را از پرستش، ایمان، محبت و تسلیم خویش به او سزاوارش می‌باشد، محروم می‌سازیم.

همچنین از چشم انداز عملی این نکته حایز اهمیت بسیار است که معلوم شود آیا روح القدس صرفاً نیرویی اسرارآمیز و شگفت‌انگیز است که ما در مواقع ضعف و نادانی به کمک می‌گیریم و از او استفاده می‌کنیم یا اینکه روح القدس شخصیتی واقعی، بی‌اندازه قدوس، بی‌اندازه حکیم، بی‌اندازه عظیم و بی‌اندازه مهربان است که ما را گرفته و از وجودمان استفاده می‌کند. برداشت اول به کلی کفرآمیز است و هیچ تفاوت بنیادینی با اندیشه بتواره (فیتیش) پرستی آفریقایی ندارد. بتواره پرستان هم برای استفاده شخصی خود، خدایی برای خویش می‌تراشند. برداشت دوم، برداشتی والا و مسیحی است. اگر مانند خیلی از افراد دیگر در مورد روح القدس چنین بیندیشیم که او تنها نیرویی تأثیرگذار است، همیشه فرمان این خواهد بود: «چگونه می‌توانم بهره‌ای بیشتر از روح القدس بدست آورم؟» ولی اگر در مورد روح القدس آنگونه بیندیشیم که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، یعنی او را دارای شخصیت بدانیم، آنوقت فرمان این خواهد بود: «چگونه روح القدس می‌تواند بهره‌ای بیشتر از مرا مورد استفاده قرار دهد؟» برداشت ما از روح القدس به صورت نیرو یا عاملی الهی که با انگیزه استفاده کردن از آن همراه است، به خودستایی و خودبسندگی می‌انجامد. کسی که در مورد روح القدس چنین می‌اندیشد و در عین حال تصور می‌کند روح القدس را نیز یافته، ناگزیر از غرور روحانی ملامت می‌شود و چنان با افاده می‌خواهد که گویی به طبقه‌ای برتر از مسیحیان تعلق دارد. حتماً از اینگونه افراد به کرات شنیده‌اید که می‌گویند: «من مرد/زن روح القدس هستم». ولی اگر برداشت ما از روح القدس به عنوان یک شخصیت الهی با عظمت، جلال، تقدس و

قدرتی بی‌اندازه باشد که از سر لطف و مرمت حاضر شده به قلبهای ما وارد شود و مالکیت تمام وجود ما را در اختیار گرفته هرگونه که مایل است از آن استفاده کند، آنوقت در کمال فروتنی خاکسترنشین آستان او خواهیم شد. به تصور من، هیچ فکری فروتنانه‌تر و مقاومت ناپذیرتر از این نیست که شخصیتی الهی با تمام عظمت و قدرت خویش در قلبم ساکن شود و حاضر باشد حتی از وجود من استفاده کند.

از چشم انداز تجربه هم خیلی مهم است که روح‌القدس را بعنوان یک شخصیت بشناسیم. هزاران هزار زن و مرد می‌توانند شهادت بدهند که به مجرد شناختن روح‌القدس بعنوان یک شخصیت واقعی-درست مثل خود عیسی مسیح، شخصیتی همیشه حاضر، دوستی پر محبت و مددکاری بزرگ که همیشه در درون دلشان ساکن و آماده قبول مسئولیت در هر شرایط اضطراری زندگی است- و نه فقط نیرویی تأثیر گذار و البته فیاض، برکات زیادی به زندگیشان جاری شده است. هزاران خادم مسیحی را می‌شناسم که حضوراً یا کتباً به من گفته یا نوشته‌اند که وقتی اندیشه دارای شخصیت بودن روح‌القدس را (نه فقط بطور نظری، بلکه به شیوه تجربی) پذیرفتند، تحولی همه جانبه در تجربه مسیحی خویش مشاهده کردند.

دست کم چهار دلیل مشخص در کتاب مقدس وجود دارد که ثابت می‌کند روح‌القدس دارای شخصیت است.

۱- در کتاب مقدس همه صفات بارز شخصیت به روح‌القدس نسبت داده شده‌اند.

صفات بارز یا نشانه‌های شخصیت چه چیزهایی هستند؟ دانش، احساس یا عاطفه، و اراده. هر موجودی که بیندیشد و احساس و اراده داشته باشد، یک شخصیت است. وقتی ما می‌گوییم روح‌القدس شخص است، کسانی هستند که از حرف ما چنین استنباط می‌کنند که روح‌القدس دارای دست و پا و چشم و گوش و دهان است، ولی هیچکدام از اینها مشخصات شخصیت نیستند بلکه، نشانه‌های جسمانیت می‌باشند. هم در عهدعتیق و هم در عهدجدید مکرراً به صفات شخصیتی روح‌القدس اشاره شده است. در اول قرنیتان 10:21 تا می‌خوانیم: «اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می‌کند. زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بدانند جز روح انسان که در وی می‌باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچکس ندانسته است جز روح خدا.» در اینجا به روح‌القدس، دانش نسبت داده شده است و صراحتاً به ما تعلیم داده می‌شود روح‌القدس صرفاً عاملی تأثیر گذار نیست که ذهن ما را روشن سازد تا حقیقت را درک کنیم بلکه او خودش حقیقت را می‌داند.

در اول قرنیتان ۱۱:۱۲ می‌خوانیم. «لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هر کس را فرداً به حسب اراده خود تقسیم می‌کند.» در اینجا به روح‌القدس اراده نسبت داده شده و کلام خدا به ما تعلیم می‌دهد

روح القدس نیرویی نیست که ما آنرا در دست گرفته از آن بر طبق خواست خودمان استفاده کنیم، بلکه شخصیتی قدرتمند است که بر طبق اراده‌اش از ما استفاده می‌کند. این تمایز در نحوه برقراری رابطه صحیح با روح القدس اهمیتی بنیادین دارد. در همین مقطع است که بسیاری از جویندگان صدیق قوت و تأثیر در خدمت به بیراهه می‌روند. ایشان دست به هر اقدامی می‌زنند و تلاش خود را می‌کنند تا قدری نیروی اسرارآمیز برای انجام خدمات خویش بدست آورند و مطابق خواست خویش از آن استفاده کنند. اما تا زمانی که نفهمند چنین نیرویی که در اختیارش بگیرند و چشم و گوش بسته مورد استفاده‌اش قرار دهند، وجود ندارد و تا زمانی که درک نکنند روح القدس وجودی دارای شخصیت، با حکمت و عظمتی بی‌اندازه است که می‌خواهد اختیار ایشان را در دست گرفته مطابق اراده خویش از آنها استفاده کند، هرگز به چنین قدرتی دست نخواهند یافت. باید خوشحال باشیم که روح القدس نیرویی الهی نیست که مثل ما بی‌خرد و جایز الخطا باشد. چون در اختیار گرفتن چنین نیروی نافذ شخصیتی می‌تواند پیامدهای بسیار هولناکی به دنبال داشته باشد. اما چه جای خوشوقتی است که بدانیم شخصیتی الهی، بدور از هر خطا و اشتباه و خواهان در دست گرفتن وجود و اختیار ما و مایل به بخشیدن عطایای گوناگون، می‌آید و در درون ما ساکن می‌شود و با حکمت و اراده آمیخته به محبت خویش ما را به کار می‌گیرد.

در رومیان ۲۷:۸ می‌خوانیم: «و او که تفحص کننده دلهاست، فکر روح را می‌داند زیرا که او برای مقدسین بر حسب اراده خدا شفاعت می‌کند.» در اینجا به روح القدس فکر نسبت داده شده است. واژه یونانی که «فکر» ترجمه شده دارای معنای گسترده‌ای است، از جمله اندیشه، احساس و مقصود. این همان واژه‌ای است که در رومیان ۷:۸ بکار رفته: آنجایی که می‌خوانیم: «زان رو که تفکر جسم دشمنی خدا است چون که شریعت خدا را اطاعت نمی‌کنند، زیرا نمی‌تواند هم بکند.» بنابراین در عبارت مزبور تمام مشخصات یک شخصیت به روح القدس نسبت داده می‌شود. شخصیت روح القدس را به مؤثرترین و پرمعنی‌ترین وجه می‌توان در رومیان ۳۰:۱۵ یافت: «لکن ای برادران، از شما التماس دارم که به خاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح القدس برای من نزد خدا در دعاها جد و جهد کنید.» در اینجا می‌بینیم که به روح القدس، محبت نسبت داده شده است. خوب است که خواننده گرامی برای لحظاتی درنگ کرده براین دو کلمه: «محبت روح القدس» تعمق بیشتری نماید. ما اغلب روی محبت خدای پدر تأکید می‌کنیم. محبت خدای پدر موضوع فکری همیشگی ماست. همینطور غالب اوقات بر محبت عیسی مسیح پسر خدا تأکید می‌کنیم. کیست که نام خودش را مسیحی بگذارد و حتی یک روز از عمرش بدون آنکه در مورد محبت منجی‌اش تفکر کند، سپری شود؟ ولی آیا ما در مورد «محبت روح القدس» اندیشیده‌ایم؟ اگر زندگی ما زندگی مسیحی به معنای واقعی باشد، هر روز در حضور

خدای پدر زانو زده به رویش چشم دوخته می‌گوییم: «خدای پدر به خاطر محبت عظیمت که تو را برآن داشت تا پسر یگانه خود را بدهی تا برای من بر صلیب جلجتا بمیرد، شکر می‌کنم.» همچنین هر روز به چهره خداوند و نجات دهنده‌امان عیسی مسیح نگاه کرده می‌گوییم: «ای عیسی، خداوند و منجی پر جلال، ای پسر خدا، به خاطر محبت عظیمت که تو را برآن داشت تا با خدا برابر بودن را غنیمت نشماری بلکه خود را خالی کرده تمام جلال آسمان را ترک نموده به زمین آیی و گناهان مرا بر خود بگیری و بر صلیب جلجتا به عوض من بمیری، شکر می‌کنم.» اما چقدر در برابر روح‌القدس زانو می‌زنیم و می‌گوییم: «ای روح ازلی و بی‌کران خدا، به خاطر محبت عظیمت که تو را برآن داشت تا به این دنیای پراز گناه و تاریکی پای گذارده مرا بجویی و آنقدر صبورانه دنبال می‌آیی تا بالاخره به وضعیت اسفناکم پی ببری و بعد عیسی مسیح منجی و خداوند زنده‌ام را بر من مکشوف نمایی. شکر می‌کنم؟» ما نجات خود را به همان اندازه که به محبت خدای پدر و عیسی مسیح خداوند مدیون هستیم، به محبت روح‌القدس نیز مدیون می‌باشیم. اگر بخاطر محبت خدایی نبود که از آسمان بر فلاکت ما نظر افکنده پسر یگانه خود را به جهت کفاره گناهان ما فرستاد تا بر صلیب جلجتا بمیرد، اکنون من در دوزخ بودم. اگر به خاطر محبت عیسی مسیح کلمه، ازلی خدا نبود که به دنبال من آمد تا در اطاعت کامل از پدر و با کنار گذاشتن جلال آسمانی خویش عار صلیب را پذیرفته جان خود را فدا سازد، من اکنون در دوزخ بودم. اگر به خاطر محبت روح‌القدس نبود که در اجابت دعای پسر از جانب پدر فرستاده شد (یوحنا ۱۴:۱۶): تا من چشم و گوش بسته را که در فلاکت گناه غوطه‌ور بودم همه جا دنبال کند تا در زمان مناسب چشمانم را به روی واقعیت گناه باز کند و مسیح منجی را بر من مکشوف سازد، اگر چنین محبت بردبارانه، خستگی‌ناپذیر و بی‌کران نبود، من اکنون در دوزخ بودم. روح‌القدس صرفاً نیرویی تأثیر گذار یا یک نور نیست، بلکه درست مثل خدای پدر و پسرش عیسی مسیح یک شخصیت واقعی است.

از متن عهدعتیق هم مثل عهدجدید می‌توان شخصیت روح‌القدس را دریافت، زیرا در نحما ۹:۲۰ می‌خوانیم: «روح نیکوی خود را به جهت تعلیم ایشان دادی و من خویش را از دهان ایشان بازداشتی و آب برای تشنگی ایشان به ایشان عطا فرمودی.» در اینجا هم خرد و هم نیکویی به روح‌القدس نسبت داده شده است. بعضی‌ها می‌گویند درست است که در عهدجدید به شخصیت روح‌القدس اشاره شده ولی در عهدعتیق حرفی از شخصیت روح‌القدس زده نشده است. اما اشاره به شخصیت روح‌القدس در آیه فوق کاملاً محرز است. البته آموزه شخصیت داشتن روح‌القدس در عهدعتیق بعنوان یک امر بدیهی مثل عهدجدید بطور کامل ساخته و پرداخته نشده است، ولی این آموزه در آن وجود دارد.

شاید در هیچ جای کتاب مقدس به اندازه افسسیان ۴:۳۰ شخصیت روح القدس اینقدر ملموس و واضح تشریح نشده باشد. «و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید». در اینجا به روح القدس، حزن نسبت داده شده است. روح القدس نیرویی کر و کور ولی تأثیر گذار نیست که به زندگی ما وارد شده روشننگری ببخشد، تقدیس‌مان کند و قوت عطا کند. خیر، بی‌اندازه فراتر از اینهاست. او شخصیتی مقدس است که آمده و درون دل‌هایمان ساکن می‌گردد و هر عملی که مرتکب می‌شویم، هر کلامی که می‌گوییم، هر فکری که مشغولش می‌شویم و حتی سطحی‌ترین خیالات ما را به روشنی ملاحظه می‌کند؛ اگر این شخص بی‌نهایت مقدس کوچکترین چیز ناپاک، نامقدس، نامهربان، خودخواهانه، پست، پیش‌پا افتاده یا ناراست در رفتار، گفتار یا اندیشه ما ببیند، شدیداً محزون می‌شود. به نظر من هیچ اندیشه‌ای به اندازه این فکر نمی‌تواند انسان را به سمت یک زندگی مقدس و سلوک کردن در حضور خدایی قدوس، هدایت کند. همانطور که یک پدر یا مادر از شنیدن اینکه فرزندشان مرتکب گناهی شده، محزون می‌شوند، روح القدس هم از دیدن رفتار یا گفتار نامقدس یا گناه آلود ما محزون می‌شود. حال آنکه او از پاکترین پدران و مادران پاکتر و مقدس‌تر است. اگر ما واقعاً مسیحی باشیم، او در درون دل‌هایمان ساکن می‌شود و هر کاری انجام دهیم چه در روز روشن باشد و چه در شب تار، از زیر چشمان تیزبین وی مخفی نمی‌ماند. هر چه در حضور جمع یا در خلوت بگوییم، می‌شنوند؛ هر فکری بکنیم می‌فهمد؛ از هر خیال و سودایی در سر داشته باشیم و به آن اجازه جا خوش کردن بدهیم، آگاه می‌شود و اگر در رفتار، گفتار یا اندیشه یا حتی خیالات ما چیزی ناپاک، نامقدس، خودخواهانه، پست، پیش‌پا افتاده، ناراست یا برخاسته از حکمت شریانه مشاهده کند، محزون می‌شود. اگر به کلمات «روح قدوس خدا را محزون نسازید» اجازه دهیم تا در دل‌هایمان رسوخ کنند و شعار زندگیمان شوند، همین کلمات ما را از ارتکاب گناه مصون خواهند نمود. آنوقت هر وقت افکار و خیالات باطل پشت درهای ذهنمان آمده در را بکوبند، بلافاصله خواهیم گفت: «روح القدس هر فکری را می‌خواند و ممکن است از آن محزون شود.» بدین ترتیب خیالات باطل به راه خویش می‌روند.

۲- بسیاری از افعالی که فقط یک شخص می‌تواند انجام دهد، به روح القدس نسبت داده می‌شود:

اگر منکر شخصیت روح القدس شویم، بسیاری از عبارات کلام خدا بی‌معنا و یاوه خواهند شد. مثلاً در اول قرنیتان ۲:۱۰ می‌خوانیم: «اما خدا آنها را به روح خود بر ما مکشوف نموده است زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می‌کند.» این آیه از روح القدس حرف می‌زند، نه از نیرو یا نوری که به ما قوت دستیابی به عمقهای خدا را می‌بخشد، بلکه یک شخص که خودش عمقهای خدا را تفحص می‌کند و بعد کشفیات پیشین را برای ما مکشوف می‌نماید.

در مکاشفه ۷:۲ می‌خوانیم: «آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، هر که غالب آید به او این را خواهیم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خدا است، بخورد.» در اینجا روح‌القدس پیش روی ما نه بصورت عامل روشنگر غیرشخصی که وارد ذهنمان می‌شود، بلکه چون شخصی که سخن می‌گوید و از اعماق رحمت خویش در گوش خادمان شنوایش حقایق الهی را نجوا می‌کند، ترسیم گشته است.

در غلاطیان ۶:۴ می‌خوانیم: «اما چون که پسر هستید، خدا پسر خود را در دل‌های شما فرستاد که ندا می‌کند یا ابا یعنی ای پدر.» در اینجا هم روح‌القدس بصورت شخصی تصویر شده که در دل فرد ایماندار ندا می‌کند. آنکه در دل‌های ما اطمینان ایجاد می‌کند که فرزندان خدا هستیم، شخصی است که در دل‌های ما ندا می‌کند و با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خدا هستیم (نگاه کنید به رومیان ۸:۱۶)، نه یک نیروی مؤثر الهی ولی فاقد شخصیت.

در کلام خدا روح‌القدس همچنین بصورت کسی که دعا می‌کند، معرفی شده است. در رومیان ۸:۲۶ چنین می‌خوانیم: «و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند، زیرا که آنچه دعا می‌کنیم بطوری که می‌باید نمی‌دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد.» این آیه تصریح می‌کند که روح‌القدس صرفاً نیرویی محرک نیست که ما را به دعا کردن ترغیب نماید، و نیز صرفاً نوری نیست که چگونه دعا کردن را به ما بیاموزد، بلکه شخصی است که خود دعا می‌کند، آنهم در درون ما و نیز بواسطه ما. هر مسیحی از دانستن این که دو وجود الهی بطور همزمان برایش دعا می‌کنند، غرق در آرامشی اعجاب آور می‌شود. یکی عیسی مسیح خداوند، پسر خدا که زمانی به زمین آمد، مثل همه ما انسانها طعم رنج و مصیبت و وسوسه را چشید و بدون آنکه گناهی مرتکب شود به آسمان صعود کرده بر دست راست خدای پدر در آن مکان عالی نشسته و برای ما شفاعت می‌کند (عبرانیان ۷:۲۵؛ اول یوحنا ۲:۱)؛ دیگری شخصی است که به همان اندازه پسر از مرتبه الوهیت برخوردار است، هر روز کنار ما راه می‌رود، در اعماق وجود ما ساکن می‌شود و از همه نیازهای ما با خبر است، حتی اگر خودمان به این نیازها واقف نباشیم و هم اوست که از اعماق وجود ما به حضور پدر برایمان شفاعت می‌کند. با وجود این دو شخصیت الهی که برای فرد ایماندار دعا می‌کنند، موقعیت وی حقیقتاً در امنیت کامل قرار دارد. باز در یوحنا ۱۵:۲۶ می‌خوانیم: «لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم، آید یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.» در اینجا روح‌القدس بصورت کسی پیش روی ما ترسیم شده که در مورد عیسی مسیح شهادت می‌دهد. او صرفاً نیرویی تأثیر گذار نیست که ما را وادارد تا در مورد عیسی شهادت دهیم، بلکه شخصاً شهادت می‌دهد؛ و در این آیه و آیه بعد کاملاً میان شهادت روح‌القدس و شهادت ایماندارانی که از ابتدا شاهد زندگی مسیح بوده‌اند تمایز به

چشم می خورد، چون که در آیه بعد چنین می خوانیم: «و شما نیز شهادت خواهید داد، زیرا که از ابتدا با من بوده اید.» پس دو شاهد وجود دارند، یکی روح القدس که به ایماندار شهادت می دهد و دیگری ایماندار که به جهان شهادت می دهد.

همینطور در مورد روح القدس گفته شده که او معلم است. در یوحنا ۱۴:۲۶ می خوانیم: «لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.» و باز در جایی دیگر عبارتی مشابه می خوانیم: «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. و لیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد. زیرا که از خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد، زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.» (یوحنا ۱۴-۱۶:۱۲). در عهدعتیق هم می خوانیم: «روح نیکوی خود را به جهت تعلیم ایشان دادی» (نحمیا ۹:۲۰). در همه این عبارات به روشنی تصریح شده که روح القدس صرفاً نیرویی نیست که به ما توانایی درک راستی را می بخشد، بلکه شخصاً و هر روزه راستی خدا را به ما تعلیم می دهد. همچنین روح القدس بعنوان رهبر و هدایت کننده فرزندان خدا معرفی شده است. در رومیان ۸:۱۴ می خوانیم: «زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند، ایشان پسران خدایند.» روح القدس فقط یک نیروی مؤثر نیست که به ما توانایی مشاهده طریقی که خدا می خواهد ما در آن راه بپیامیم، عطا کند و یا قدرت طی آن طریق را ببخشد، بلکه او شخصی است که دست ما گرفت گام به گام در طریقه های خدا پیش می برد.

نیز روح القدس بعنوان شخصی که اقتدار فرمان دادن به افراد برای خدمت به عیسی مسیح را دارد، معرفی می شود. درباره پولس رسول و همراهانش در اعمال ۱۶:۱۶ تا ۱۷:۶ می خوانیم: «و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود. پس به میسیا آمده سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.» در اینجا شخصیتی را می بینیم که عنان اختیار و هدایت پولس و همراهانش را در دست می گیرد و ایشان اقتدار وی را به رسمیت شناخته بی درنگ متابعتش می کنند.

از این گذشته، روح القدس بصورت کسی معرفی شده که برترین صاحب اختیار کلیسا است و افراد را برای انجام خدمت دعوت می کند و به مناصب گوناگون می گمارد. در اعمال ۱۳:۲ چنین می خوانیم: «چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می بودند. روح القدس گفت برنابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده ام.» همچنین در اعمال ۲۰:۲۸ آمده: «پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را دعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.»

برای یک جوینده صادق حقیقت هیچ شکی باقی نمی ماند که روح القدس شخصیتی الهی و بسیار عظیم است که پیش روی ما قرار دارد.

از تمام عبارتی که در اینجا نقل شد آشکار می شود که اعمال منتسب به روح القدس تنها از یک شخصیت می تواند سر بزند.

۳- مقامی که به روح القدس نسبت داده می شود را تنها می توان به یک شخص نسبت داد.

نجات دهنده ما در یوحنا ۱۷: ۱۶ تا می فرماید: «و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند. زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد و اما شما او را می شناسید، زیرا که با شما می ماند و در شما خواهد بود». خداوند ما از پیش به شاگردانش اعلام کرد که به زودی ایشان را ترک خواهد کرد. حس انزوا و تنهایی شدیدی بر آنان مستولی شد. دل‌هایشان از اندوه ملامت گشت (یوحنا ۱۶: ۶) و در این اندیشه فرورفته بودند که اگر عیسی ترکشان گوید با تنهایی و بی کسی چه کنند و به کجا پناه ببرند. خداوند برای آسوده کردن خیال آنها، بدیشان می گوید که تنها نخواهند ماند، بلکه او به مجرد رفتن از پدر خواهد خواست تا تسلی دهنده دیگری به آنان عطا کند تا در غیابش جای خالی وی را پر سازد. اگر تسلی دهنده ای که عیسی وعده آمدنش را داد، تنها نیرویی غیر شخصی بود، آیا ممکن بود خداوند با چنین لحنی حرف بزند؟ از این گذشته، اگر تسلی دهنده ای که عیسی حرفش را زد صرفاً نیرویی فاقد شخصیت بود، آیا ممکن بود در یوحنا ۱۶: ۷ بگوید: «و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد، اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم؟» نه، کسی که عیسی در موردش سخن گفت وجودی الهی و دارای شخصیت بود که می خواست به زمین آمده جای خالی او را پر سازد. به صلاح شاگردان بود که یکی به پیشگاه پدر رفته دیگری از حضور پدر به نزدشان بیاید و تسلی اشان بخشد. وعده ای که خداوند و نجات دهنده ما در مورد آمدن تسلی دهنده دیگر و ماندنش با ما داد، بهترین و بزرگترین تدبیر الهی برای ما بود. این وعده پدر است (اعمال ۱: ۴).

۴- رفتاری که به روح القدس نسبت داده شده، تنها می تواند به یک شخص نسبت داده

شود.

در اشعیا ۶۳: ۱۰ می خوانیم: «اما ایشان عاصی شده روح قدوس او را محزون ساختند، پس برگشته دشمن ایشان شد و او خود با ایشان جنگ نمود.» در اینجا به ما گفته می شود که می تواند علیه روح القدس عصیان صورت بگیرد و او محزون گردد (مقایسه کنید با افسسیان ۴: ۳۰). تنها بر ضد یک شخص، آنهم شخصی

صاحب اقتدار می‌توان عاصی شد. تنها یک وجود دارای شخصیت محزون می‌گردد. در عبرانیان ۲۹:۱۰ می‌خوانیم: «پس به چه مقدار گمان می‌کنید که آن کس مستحق عقوبت سخت‌تر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده شده ناپاک شمرد و روح نعمت را بی‌حرمت کرد؟» در این آیه صحبت از «بی‌حرمت کردن» روح‌القدس می‌شود. تنها به کسی می‌توان اهانت یا بی‌حرمتی کرد که دارای شخصیت باشد. رفتار اهانت‌آمیز داشتن با یک نیرو، فاقد شخصیت، خیالی باطل است. باز در اعمال ۳:۵ می‌خوانیم: «آنگاه پطرس گفت: ای حنانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح‌القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟» در اینجا روح‌القدس به عنوان کسی معرفی می‌شود که خطاب به او دروغ گفته می‌شود. فقط به یک شخص می‌توان دروغ گفت.

در متی ۱۲:۳۲ تا ۳۱ می‌خوانیم: «از این رو شما را می‌گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح‌القدس از انسان عفو نخواهد شد. و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که برخلاف روح‌القدس گوید در این عالم و در عالم آینده هرگز آمرزیده نخواهد شد.» این آیه می‌گوید که می‌توان به روح‌القدس کفر گفت. محال است بتوانیم به وجودی فاقد شخصیت کفر بگوییم. اگر روح‌القدس یک شخص نیست، پس یقیناً کفر گفتن به او نمی‌تواند آنقدر جدی و حیاتی تلقی گردد که کفر گفتن به پسر انسان یعنی خود خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح جدی فرض می‌شود.

پس ما در اینجا چهار سلسله دلیل قاطع و تعیین کننده برای اثبات این واقعیت داریم که روح‌القدس یک شخصیت است. اکثر ما از نظر تئوری این واقعیت را باور داریم، ولی آیا در عمل هنگامی که به او می‌اندیشیم، آیا همچون یک شخص، حقیقی با او برخورد می‌کنیم؟ سالها پیش در پایان خطابه‌ای که در همایش کتاب‌مقدس در باب شخصیت روح‌القدس ایراد شد، کسی که سالیان متمادی عضو کلیسا، آنهم یکی از ارتودکس‌ترین فرقه‌های امروزی بود، پیش من آمده گفت: «من قبلاً هرگز به روح‌القدس به دیده یک شخص نگاه نمی‌کردم. یقیناً او بارها و بارها در کلیسا در وصف روح‌القدس و برابری‌اش با پدر سر خوانده بود.

ولی سرود خواندن یک چیز است و باور عملی داشتن به کلمات آن سرود چیزی دیگر. اگر از آن بانوی مسیحی در مورد آموزه مزبور پرسش می‌شد، بی‌تردید اقرار می‌کرد که به وجود سه شخصیت - پدر، پسر و روح‌القدس - در یک ذات الوهیت ایمان دارد، ولی اعتراف نظری یک چیز است و درک عملی از حقیقت چیز دیگر. پس صرف نظر از اینکه تا چه حد دارای اعتقادات ارتودکس هستید، ضروری است این سؤال را از خودتان بکنید که آیا روح‌القدس برای شما به همان اندازه عیسی مسیح شخصیتی واقعی، پرمحبت، حکیم، قادر و شایسته اعتماد هست؟ روح‌القدس به این دنیا آمد تا برای شاگردان مسیح و نیز برای ما در خلال غیبت

فیزیکی مسیح، جای او را پر کند و همراه و همنشین شخصی آنها و ما باشد (یوحنا ۱۷: ۱۶). آیا او برای شما چنین کسی است؟ آیا او را می‌شناسید؟ هر هفته در کلیسا هنگام خاتمه جلسه دعای فیض را می‌شنوید: «فیض عیسی مسیح خداوند و محبت خدا و شرکت روح‌القدس با جمیع شما باد، آمین» (دوم قرنتیان ۱۳: ۱۴). درحالی که شبان کلیسا این دعا را به زبان می‌آورد آیا به اهمیت کلمات آن واقف هستید؟ آیا می‌دانید شرکت یا شراکت یا رفاقت روح‌القدس یعنی چه؟ آیا می‌دانید دوستی صمیمانه و مشارکت با روح‌القدس یعنی چه؟ همه سر زندگی مسیحی واقعی یعنی زندگی سرشار از آزادی و شادی و قدرت و پری در همین است. زندگی راستین مسیحی یعنی داشتن دوستی همیشه حاضر و آگاه بودن به حضور همیشگی این دوست - یعنی روح‌القدس - و تسلیم کردن تمام شئون این زندگی به وی. آموزه شخصیت روح‌القدس به همان اندازه آموزه‌های دیگر چون الوهیت و کفاره مسیح، حایز اهمیت است ولی تنها اعتقاد داشتن به این آموزه کافی نیست باید روح‌القدس را شناخت. هدف من از نوشتن مطالب این فصل نیز همین بوده که دوستم روح‌القدس را به شما معرفی کنم.

فصل چهارم

قدرت دعا

ندارید از این جهت که سؤال نمی‌کنید. یعقوب ۲:۴

پیغامی که از جانب خدا برایتان دارم تنها حاوی هفت کلمه کوتاه است. هفت کلمه ساده و آشنایی که فهمش برای همه آسان است. با این وجود همین هفت کلمه ساده دارای مفهومی بس عمیق هستند و زندگی بسیاری را عوض کرده‌اند و به خیلی از خادمین بی‌کفایت، قدرتی عظیم بخشیده‌اند.

سالها پیش در همایش کتاب مقدس در نیویورک در مورد این هفت کلمه موعظه کردم. چند ماه بعد از کسی که ریاست همایش مزبور را بر عهده داشت و یکی از نامدارترین خادمان انجیل در آمریکا است، نامه‌ای دریافت کردم. او در نامه‌اش چنین نوشته بود: «از وقتی که تو در همایش نیویورک در مورد این هفت کلمه موعظه کردی، حتی لحظه‌ای نتوانسته‌ام از فکر آنها بیرون بیایم؛ این کلمات روز و شب با من هستند. این هفته کلمه افکارم، روشهایم، زندگیم و حتی به جرأت می‌توانم بگویم خدمتم را دستخوش تحول نموده‌اند.» از زمانی که وی این نامه را نوشته تاکنون چنان در خدمت پیشرفت کرده که شبان بزرگترین کلیسای انجیلی در سراسر دنیا شده است. من اطمینان دارم همانطور که این کلمات زمانی به دل آن خادم نشست، به دل بعضی از شما نیز خواهد نشست و پس از گذشت چند ماه یا چند سال خواهید توانست این شهادت را بدهید که: «از وقتی این مطالب را خوانده‌ام، حتی لحظه‌ای نتوانسته‌ام از فکر آنها بیرون بیایم؛ این کلمات روز و شب با من هستند. این هفت کلمه افکارم، روشهایم، زندگی و حتی خدمتم را دستخوش تحول نموده‌اند.»

این هفت کلمه را در یعقوب ۲:۴ خواهید یافت: «ندارید، از این جهت که سؤال نمی‌کنید.»

راز فقر و ناتوانی مسیحیان عادی، خادمان عادی و کلیسای عادی در همین هفت کلمه نهفته است. بسیاری از مسیحیان از خودشان می‌پرسند: «چرا من در زندگی مسیحی‌ام اینقدر کم پیشرفت می‌کنم؟ چرا نمی‌توانم بر گناه آنطور که باید غلبه پیدا کنم؟ چرا جانهای کمی را برای مسیح صید کرده‌ام؟ چرا در شبیه خداوند و نجات دهنده‌ام شدن اینقدر کند پیش می‌روم؟ و خدا در کلامش به ما چنین پاسخ می‌گوید: «بخاطر غفلت از دعا. ندارید از این جهت که سؤال نمی‌کنید.»

بسیاری از خادمین می‌پرسند: «چرا در خدمتم ثمره چندانی مشاهده نمی‌کنم؟ چرا تعداد کسانی که به مسیح می‌گروند اینقدر کم است؟ چرا نه بر تعداد اعضای کلیسایم تعداد قابل توجهی افزوده می‌شود و نه تلاش‌های من چیز زیادی بر معرفت و حیات مسیحی ایشان می‌افزاید؟ و باز پاسخ خدا همان است: «بخاطر غفلت از دعا. ندارید از این جهت که سؤال نمی‌کنید.»

هم خادمین و کلیساها می‌پرسند: «چرا در دنیای امروز کلیسای عیسی مسیح از رشدی چنین کند برخوردار است؟ چرا در مقابله با گناه، بی‌ایمانی و اشتباه به هر شکلی پیشرفت چندانی نداشته‌ایم؟ چرا بر دنیا، جسم و شریر پیروزی چندانی نداشته‌ایم چرا اعضای کلیسا در پایین‌ترین سطح زندگی مسیحی بسر می‌برند؟ چرا خداوند عیسی مسیح در کلیسای امروز از آن حرمتی که باید، برخوردار نیست؟ و باز خدا پاسخ خویش را تکرار می‌کند: «بخاطر غفلت از دعا. ندارید، از این جهت که سؤال نمی‌کنید.»

هنگامی که یگانه تاریخ الهامی کلیسا که لوقا به رشته تحریر درآورده (کتاب اعمال رسولان) را می‌خوانیم، چه می‌یابیم؟ داستان پیروزی پیاپی و پیشرفت دایمی را می‌یابیم. بطور مثال به عباراتی چون اعمال ۲:۴۷ برمی‌خوریم: «خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود». همچنین اعمال ۴:۴: «اما بسیاری از آنانی که کلام را شنیدند، ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.» و همینطور اعمال ۵:۱۴: «و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد می‌شدند، انبوهی از مردان و زنان.»

باز در اعمال ۶:۷ می‌خوانیم: «و کلام خدا ترقی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم به غایت می‌افزود و گروهی عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند.»

و همینطور که باب به باب جلو می‌رویم، در پی باب اول، در هر بیست و هفت باب بعدی بدون استثناء شاهد همان پیروزی هستیم. یکبار من کتاب اعمال رسولان را از دیدگاه پیروزی مورد بررسی قرار دادم و هر پیروزی مذکور در بابهای آن را یادداشت کردم و جالب است که بدانید که حتی یک باب پیدا نکردم که در آن آوای فتح و ظفر طنین انداز نباشد. چقدر تاریخ ثبت شده کلیسای رسولان تحت الهام روح، با تاریخ کلیسای امروز متفاوت است. مثلاً آیه اول مذکور در بالا را در نظر بگیریم: «خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود» چرا این روزها اگر سالی یکبار بیداری در کلیسا بوقوع بپیوندد، پنجاه، شصت نفر به اعضا افزوده می‌شوند و بعد مابقی سال را در خواب بسر می‌بریم و می‌پنداریم که اوضاع بر وفق مراد است؟ درحالی که در صدر مسیحیت، بیداری دایمی و همیشگی وجود داشت و مردم نه تنها تحت تأثیر کلیسا منقلب می‌شدند، بلکه به معنای واقعی نجات می‌یافتند.

چرا میان کلیسای اولیه و کلیسای امروز چنین تفاوتی وجود دارد؟ یکی خواهد گفت: «چون امروزه مخالفت با کلیسا خیلی زیاد است.» ولی در آن روزگار هم مخالفت زیاد بود: تلخ‌ترین، قاطع‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین مخالفتها، مخالفت‌هایی که مخالفت‌های امروزه با کلیسا در برابرشان بازی بچگانه است. اما کلیسای اولیه به خوبی از پس همه مخالفتها برآمد، بر هر مشکل و مانعی غلبه کرد، بر هر دشمنی پیروز شد و این پیروزی را همیشه و در همه جا از اورشلیم گرفته تا روم و رودررو با سرسخت‌ترین ملحدان و بت‌پرستان، حفظ کرد. باز سؤالم را تکرار می‌کنم: «چرا چنین بود؟» اگر به بابهایی که از آنها نقل قول کردم، مراجعه کنید پاسخ این سؤال را خواهید یافت.

برای نمونه به سراغ اعمال ۴۲:۲ برویم: «و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند.» این تصویری کوتاه ولی بسیار پرمعنا از کلیسای اولیه است. کلیسای اولیه، کلیسای اهل دعا بود. کلیسایی بود که در آن نه هزار گاه، بلکه پیوسته «در...دعاها مواظبت می‌نمودند.» همگی کلیسا دعا می‌کردند، نه فقط گروهی برگزیده؛ همگی و در همه حال با عزمی راسخ و پشتکار دعا می‌کردند، به قول اعمال ۴:۶ ایشان «خود را به عبادت و خدمت کلام» می‌سپردند. حالا بیایید به سراغ آخرین بابی که از آن نقل کردیم یعنی باب ششم آیه چهارم برویم و در آنجا باقی پاسخ خود را پیدا خواهیم کرد: «اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.» این تصویری است از خدمت رسولان، خدمت دعا و عبادت پیوسته؛ کلیسایی اهل دعا و خادمینی اهل دعا! چنین کلیسا و چنین خادمینی باید هم به هر آنچه دستیافتنی است، دست بیابند. اینگونه می‌توان از پس تمام مخالفتها برآمد، بر موانع غلبه کرد و بر دشمنان پیروز شد.

در هیچ موردی جز دعا نیست که کلیسای امروزی، خادمین امروزی و بی‌پرده‌تر بگویم من و شما با کلیسای اولیه فاصله گرفته‌ایم. ما در عصری زندگی می‌کنیم که چندان میانه‌ای با دعا ندارد. بخش قابل ملاحظه‌ای از اعضای کلیساهای انجیلی ما حتی به لحاظ نظری به دعا ایمان ندارند، چه رسد به اینکه به تحقق یافتن دعا اعتقاد داشته باشند. تنها قبول دارند که دعا کردن وسیله‌ای سودمند برای تسکین و فرونشاندن هیجانات روحی است. یعنی کسی که دعا می‌کند، از نظر روحانی خودش را قدری بالا می‌کشد، ولی دعا قادر به تغییر دادن چیزی یا تحقق بخشیدن به خواسته‌ای نیست. بی‌رودربایستی بگویم امروز، حتی بعضی از خادمین نیز چنین عقیده‌ای دارند.

و آن بخش از اعضای کلیسا که لاقلاً از لحاظ نظری به دعا ایمان دارند- و خدا را شکر که هنوز این گروه اکثریت اعضای کلیساهای انجیلی را تشکیل می‌دهند- هیچوقت به خود این زحمت را نمی‌دهند تا از سلاح دعا که خدا در دستانشان گذاشته استفاده کنند. همانطور که گفتیم، ما در عصری بسر می‌بریم که مردم میانه‌چندانی

با دعا ندارند. ما در زمانه‌ای پرغوغا زندگی می‌کنیم که بشر به تلاشها و تصمیم‌گیری‌های خود متکی است و در مورد خود به این باور رسیده که توان دستیابی به هر چیز را دارد. دوره، دوره، اتکا به سازمان‌ها و تشکیلات انسانی است؛ دوره برنامه‌ریزی‌ها و دستاوردهای بشری که از نظر خدا به هیچ وجه دستاورد به شمار نمی‌آیند. با قاطعیت هر چه تمام‌تر می‌توانم بگویم که کلیسای مسیح در طول تاریخ حیاتش هرگز چون امروز به تشکیلات و نهادها و مهارت‌های انسانی مجهز نبوده است. اکنون تشکیلات ما عالی و کامل است ولی افسوس که این تشکیلات فاقد قدرت می‌باشد؛ وقتی کارها درست پیش نرود، بجای آنکه به سراغ ریشه اصلی مشکل برویم که همانا غفلت از وابستگی به خدا و انتظار کسب قوت از او است، به پیرامونمان نگاه می‌کنیم، تا اگر هنوز تشکیلاتی برپا نشده باقی مانده، فوراً برپایش کنیم و برای ماشین مکانیکی کلیسا چرخ‌های تازه بسازیم. ما از پیش چرخ‌های بسیاری برای به حرکت درآوردن کلیسا داریم. آنچه لازم است نیروی محرکه است، نه چرخ‌های اضافی.

به اعتقاد من امروز، شیطان می‌ایستد و از دیدن آنکه اعضای کلیسا چطور به برنامه‌ریز و قوت تشکیلاتی و مهارت‌های انسانی خود وابسته‌اند، در دل خود می‌خندد. با ریشخند می‌گوید: «هه‌هه، شما انجمن مردان/زنان جوان مسیحی (Y.M.C.A./Y.W.C.A) و غیره و ساختمان‌های عظیم و گرانها دارید، ارگ‌های کلیساهایتان صدها هزار دلار قیمت دارد، واعظان برجسته و تحصیل کرده و دسته سرایندگان آن چنانی دارید؛ کلاس‌های آموزش کتاب مقدس هم دارید و هراز گاه همایش‌های کتاب مقدس هم تشکیل می‌دهید و خدمات بشارتی ویژه هم در دستور کارتان قرار دارد و از همه اینها بسیار خرسند هستید، ولی هیچکدام اینها برای من اسباب زحمت نیست، به شرط اینکه از خدای قادر مطلق در دعای خالصانه و مستمر و با ایمان، قوت او را نطلبید؛ دعایی که هرگز با پاسخ منفی از جانب خدا روبرو نمی‌شود. اما وقتی شریر مرد یا زنی را می‌بیند که واقعاً به دعا ایمان دارد، می‌داند چگونه و به درگاه چه کسی دعا کند، و از همه مهم‌تر وقتی می‌بیند که کل کلیسا دست به دعا به حضور خدا برداشته است، بیش از پیش «می‌لرزد» چون می‌داند که روزش در آن کلیسا یا جماعت به آخر رسیده و دیگر آنجا جایی ندارد.

امروزه دعا همان اندازه قدرت دارد که در گذشته داشته. خدا عوض نشده، هم گوشش مثل همیشه برای شنیدن دعای واقعی تیز است و هم دستش برای رها کردن ما بلند و قوی است. «هان دست خداوند کوتاه نیست تا نرهاوند و گوش او سنگین نی تا نشنود لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود» (اشعیا ۵۹۲: ۱). دعا کلیدی است که قفل همه خزاین فیض و قدرت بی‌کران خدا را می‌گشاید. خدا با تمام وجود خود را در اختیار دعا گذاشته است. منتها

باید از کلید استفاده کنیم. هر آنچه از خدا برمی آید، از دعا هم برمی آید. هیچکس نمی تواند در برابر شخصی که می داند چگونه دعا کند و از دعا برای رفع تمام مشکلاتش بهره می گیرد، ایستادگی کند. «خداوند خدای قادر مطلق» برای و از طریق چنین فردی عمل می کند.

۱- به استثنای مطالعه کلام خدا هیچ چیز نمی تواند به اندازه دعا کردن تقدس شخصی را در ما بالا ببرد. ولی دعا مشخصاً چه کاری انجام می دهد؟ تا به اینجا ما فقط به کلیات پرداخته ایم؛ حال بیابید وارد جزئیات شویم. کلام خدا پاسخ این پرسش را خیل ساده و صریح می دهد.

اول از همه، دعا پارسایی شخصی و تقدس فردی ما را ارتقا می بخشد و ما را تا حد شباهت خداوند و نجات دهنده امان عیسی مسیح رشد می دهد. این کار جز از دعا و مطالعه کلام خدا از هیچ چیز دیگری بر نمی آید؛ در واقع این دو یعنی دعا و مطالعه کلام همیشه دست در دست یکدیگر دارند چون بدون مطالعه کلام خدا هیچ دعایی راستین نیست و بدون دعا هم هیچ مطالعه کلامی معنای واقعی خود را پیدا نمی کند.

موارد دیگری که در رشد من و شما تا حد شباهت خداوند و نجات دهنده امان در درجه دوم اهمیت قرار دارند ۷ یکی وقت است و دیگری دل دادن به دعا است. چرا می گوئیم وقت و دل دادن به دعا؟ چون خیلی ها هستند که وقت زیادی را صرف دعا کردن می کنند، اما به دعا چندان دل نمی سپارند؛ همینطور کسانی هستند که وقت چندانانی صرف دعا نمی کنند ولی همان مدت اندک را با تمامی دل خود دعا می نمایند و نتایجی کسب می نمایند که دیگران با صرف زمان بسیار بدست نمی آورند. خود خدا در ارمیا ۱۳:۲۹ به ما می گوید: «و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت.»

کلام خدا در افسسیان ۳:۱ می گوید که خدا مار به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح مبارک ساخته است. معنی این آیه آن است که عیسی مسیح با مرگ کفاره ای خویش و با قیامتش از مردگان و صعودش به دست راست پدر، امکان کسب هر برکت روحانی را در مسیح برای همه ایمانداران فراهم نموده است. هیچ برکت روحانی که متعلق به ایمانداران باشد، نیست که شما نتوانید از آن بهره مند شوید. این برکات روحانی از هم اکنون از آن شماست، چون مسیح آن را با خون خود و مرگ کفاره ای اش برایتان خریداری کرده و خدا آن را در اختیارتان گذاشته است. تنها کافی است سهم خود را که مطالبه این برکات است انجام دهید، یعنی دست خویش را دراز کرده آنها را بگیرید. روشی که خدا برای مطالبه حق هر ایماندار از برکات روحانی در مسیح، تعیین فرموده دعا کردن است.

اگر کتاب مقدس را خوب بگردید درخواهید یافت که دقیقاً در کلام خدا قید شده که هر برکت قابل تصور روحانی را می‌توان از طریق دعا بدست آورد. بطور مثال در مزمو 139:23 می‌خوانیم که در پاسخ به دعا است که خدا ما را تفتیش می‌کند و دل ما را می‌شناسد، ما را می‌آزماید و فکرهای ما را می‌داند، هرگناهی که در وجود ماست آشکار می‌سازد و ما را از آن می‌رهاند. در پاسخ به دعا است که در مزمو 191:12 می‌خوانیم ما را از خطایای مخفی‌امان طاهر می‌سازد و خدا از گناهان عظیم مبرا می‌نماید. درآیه 14 همین مزمو نوشته شده: «سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد». در پاسخ به دعا است که مزمو 255:4 می‌خوانیم که خدا طریقه‌های خود را به ما می‌آموزد و راههای خویش را به ما تعلیم می‌دهد و ما را به راستی خود سالک می‌گرداند. در پاسخ به دعا است که بنا به تعلیم خود خداوند، خدا ما را در آزمایش نمی‌آورد و از قدرت شریر رهایی می‌دهد (متی 6:13). در لوقا 11:13 نوشته که در پاسخ به دعا است که خدا روح قدوس خویش را به ما می‌دهد. و به همین ترتیب می‌توانیم فهرست برکات روحانی مندرج در کتاب مقدس را ورق بزنیم و ببینیم که تنها در پرتو سؤال کردن است که هر کس می‌تواند خواسته خویش را بیابد. در واقع فرمایش خود خداوند ما در متی 7:11 چنین است: «پس هرگاه شما که شریر هستید دادن بخششهای نیکو را به اولاد خود می‌دانید چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است، چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند، خواهد بخشید؟»

یکی از آموزنده‌ترین و پرمعنی‌ترین عبارات کتاب مقدس که قدرت عظیم دعا را در تبدیل نمودن ما به شباهت خداوندمان عیسی مسیح نشان می‌دهد، دوم قرن‌تین 3:18 است: «لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم چنانکه از خداوند که روح است.» اندیشه این آیه چنین است که خداوند خورشید است و ما آینه هستیم و همانطور که پسر بچه‌ای بازیگوش در یک روز آفتابی با استفاده از تکه‌ای آینه پرتوهای خورشید را به چشمان من و شما باز می‌تاباند، ما هم وقتی با خدا هم‌نشینی و مؤانست داشته باشیم، انوار جلال او را گرفته به دنیا باز می‌تابانیم. این جلال با جلال قبلی متفاوت است و هر بار پرتوی نوین از جلال خدا «(از جلال تا جلال)» را به جهان باز می‌تاباند. حتماً داستان موسی را به یاد می‌آورید که چطور به فراز کوه سینا برآمد و تک و تنها چهل روز را در حضور خدا گذراند و به جلال وصف‌ناپذیر وی چشم دوخت و مقدار زیادی از جلال او در چهره وی نقش بست، بطوری که وقتی از کوه فرود آمد بدون اینکه خودش هم خیر داشته باشد صورتش چنان می‌درخشید که قوم نمی‌توانستند به رویش نگاه کنند، از این رو مجبور شد نقابی بر چهره بزند و جلال کورکننده خدا را از دیدگان بنی‌اسرائیل مخفی سازد. ما هم اگر از کوه دعا بالا برویم و قدری از دنیا فاصله گرفته با خدا خلوت کنیم،

پرتوهای تابناک جلال او را جذب خواهیم نمود و وقتی از کوه دعا فرود بیاییم نه تنها صورتمان خواهد درخشید، بلکه ویژگیهایمان جلال خدا را باز خواهند تابانید. راز شبیه خدا شدن در ماندن در حضور خدا است. اگر مدت زیادی را با او نگذرانید، چندان شبیه او نخواهید شد.

یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های تاریخ اسکاتلند جان ولچ (John Welch)، داماد جان ناکس (Knox) اصلاحگر بزرگ اسکاتلندی است که همچون پدر زنش شناخته شده نیست ولی از برخی جنبه‌ها می‌توان گفت که از خود جان ناکس هم برجسته‌تر بوده است. خیلی‌ها فکر می‌کنند که این جمله: «اگر اسکاتلند را بمن ندهی، خواهم مرد» دعای جان ناکس بوده است، در صورتی که این حرف را جان ولچ داماد وی زده است. او پیش از مرگش اعلام کرد که اگر روزی هفت یا هشت ساعت دعا نمی‌کرد، آن روزش را تلف شده می‌پنداشته است. وقتی جان ولچ مرد، پیر مردی اسکاتلندی که او را از کودکش می‌شناخت در موردش گفت: «جان ولچ از جنس مسیح بود.» البته لحن و کلامی که آن پیر مرد بکار برد درست نیست ولی منظورش این بوده که مسیح مهر خود را بر شخصیت جان ولچ زده بوده است. عیسی مسیح چه وقت این کار را کرده بود؟ در همان روزی هفت یا هشت ساعت دعا و همنشینی با او. من معتقد نیستم که خدا همه ما را به روزی هفت هشت ساعت دعا کردن خوانده است. ولی مطمئنم که اگر نه همه، لاقلاً بیشتر ما ایمانداران به صرف وقت بیشتر برای دعا فراخوانده است. یکی از اسرار تقدس همین است؛ در حقیقت تنها راه مقدس شدن و مقدس ماندن همین است.

سالها پیش اغلب سرودی می‌خواندیم که می‌گفت: «مقدس شدن وقت می‌برد» ای کاش امروز هم آن سرود را می‌خواندیم مقدس شدن وقت می‌برد. هیچکس نمی‌تواند تند و شتاب زده مقدس شود و این وقت را باید صرف دعا کرد. بعضی از مردم از اینکه مسیحیان امروزی شباهت اندکی به مسیح دارند، اظهار شگفتی می‌کنند ولی این تعجب ندارد، سر شبیه مسیح شدن در دعا کردن و وقت و دل سپردن به دعا نهفته است.

۲- دعا قدرت خدا را در کارهای ما وارد می‌کند

اما نه تنها دعا تقدس شخصی را در ما ارتقا می‌بخشد، بلکه قدرت خدا را در کارهای ما دخیل می‌نماید. در اشعیا ۴:۳۱ چنین می‌خوانیم: «آنانی که منتظر خداوند می‌باشند، قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد، خواهند دوید و خسته نخواهند شد، خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.»

داشتن قدرت خدا در خدمت امتیازی است که هر یک از فرزندان خدا از آن برخوردارند و آیه فوق به ما می‌گوید که چگونه می‌توانیم این قدرت را بدست آوریم: «با منتظر خداوند ماندن.» هیچوقت برای خدمت به

خدا به قدرت و طریقه‌های انسانی خود متکی نباشید چون در این صورت خدمتتان با شکست روبرو می‌شود. برای خدمت به خدا، قوت خود خدا لازم است. به توانایی‌های طبیعی دل نبندید بلکه به قدرت مافوق طبیعی خدا. دین عیسی مسیح از آغاز تا انجام دینی مافوق طبیعی است. می‌گویید: هیچ استعداد طبیعی ندارم.» بسیار خوب، از عطایای روحانی و مافوق طبیعی که روح‌القدس در اختیارتان قرار می‌دهد، استفاده کنید. خود روح‌القدس به ایمانداران وعده داده که آنان را به عطایای روحانی تجهیز خواهد کرد تا برای خدمت خاصی که خدا ایشان را بدان فراخوانده آماده باشند. «لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هر کس را فرداً به حسب اراده خود تقسیم می‌کند» (اول قرنتیان ۱۲:۱۱). قدرت خدا از آن ماست به شرط آنکه در دعا آن را بطلبیم.

آیا شما پدر یا مادر هستید؟ آیا دوست دارید قدرت داشته باشید تا فرزندانتان را در «تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید؟» خدا به ما فرمان می‌دهد که چنین کنیم، خصوصاً به پدران این دستور را می‌دهد. خدا در افسسیان ۴:۶ می‌فرماید: «ای پدران فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید.» حال آنکه خدا هرگز فرمانی محال نمی‌دهد. وقتی خدا به پدران و نیز مادران دستور می‌دهد که فرزندانشان را در تأدیب و نصیحت خداوند تربیت کنند، این کار برایمان امکان‌پذیر است. اگر یکی از فرزندانتان نجات نیافته، پیش از هر چیز باید خودتان را سرزنش کنید. پولس به زندانبان فیلیپی گفت: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت» (اعمال ۱۶:۳۱).

بله این وظیفه خطیر هر پدر و مادری است که تمام فرزندانش را نجات دهد. ولی تا زمانی که زیاد دعا نکنیم نمی‌توانیم به این مهم تحقق ببخشیم. هنگامی که برای اولین بار شبانی کلیسایی را بر عهده گرفتم در جماعت‌مان زنی بود که به معنای واقعی یک مسیحی عالی به شمار می‌رفت ولی همین زن پسری شش ساله داشت که یکی از اصلاح‌ناپذیرترین بچه‌هایی بود که من تاکنون در زندگیم دیده‌ام. وجود او جماعت را به هراس می‌انداخت. یک روز یکشنبه پس از اتمام جلسه کلیسایی، مادر این بچه پیش من آمده گفت: «پسرم (اسم او را گفت) را می‌شناسی؟» گفتم: «بله او را می‌شناسم.» در آن شهر همه او را می‌شناختند و بعد آن زن گفت: «می‌دانی که او پسر چندان خوبی نیست.» جواب دادم: «بله می‌دانم که پسر خوبی نیست.» پسر نه چندان خوب در واقع عبارتی محترمانه برای او بود؛ چون پسر بچه مزبور عامل هراس همسایگانش به شمار می‌رفت. سپس مادر غصه‌دار گفت: «با او چه کنم؟» گفتم: «آیا تاکنون دعا را امتحان کرده‌ای؟» گفت: «البته که من دعا می‌کنم.» گفتم: «منظورم این نبود آیا بطور خاص از خدا خواسته‌ای که پسرت را از درون تغییر دهد و آیا با انتظار این را از او طلب کرده‌ای؟» گفت: «فکر نکنم آنطور که باید و شاید در این مورد مصمم بوده باشم.»

گفتم: «خوب، همین حالا به خانه برو و با عزم راسخ برایش دعا کن.» او به خانه رفت و با عزم و تصمیم قطعی برای پسرش دعا کرد. از همان روز پسر شیطان دچار تحول شد و وقتی بزرگ شد پسری خوب و مؤدب از آب درآمد.

مادران و پدران عزیز، این حق شماست که تمام فرزندانان نجات یابند. ولی نجات یافتن ایشان مستلزم پرداخت بها از جانب شماست. باید وقت زیادی را در خلوت با خدا سپری کنید، خیلی دعا کنید و نیز خیلی چیزها را قربانی کرده اموری را که در زندگیتان نادرست است اصلاح نمایید. اگر به خدا در دعا نشان دهید که مسئول شرایط فعلی فرزندانان هستید و امور نادرست را اصلاح کنید و سپس با دعایی خالصانه از خدا تحول ایشان را خواستار شوید، و از هیچ تلاشی فروگذار نکنید، یقین بدانید که فرزندانان در جهت مثبت تولد تازه خواهند یافت.

آیا معلم کانون شادی هستید؟ آیا آرزویتان این نیست که ببینید تمام شاگردان کلاستان به مسیح ایمان آورده‌اند؟ در وهله اول هدف از تشکیل کلاسهای کانون شادی همین است، نه آموزش جغرافیا و تاریخ کتاب مقدس، یا حتی آموزه‌های کتاب مقدسی. آیا می‌خواهید از اعلی به قوت آراسته شده آنها را نجات دهید؟ از خدا این را سؤال کنید.

در زمانی که من به اتفاق آقای الکساندر جلسات بشارتی در سیدنی استرالیا برپا کرده بودیم، جلسات در تالار شهرداری برگزار می‌شد که گنجایش پنج هزار نفر را داشت. اما جمعیت چنان زیاد بود که بعضی روزها مجبور بودیم. جماعت را تقسیم کنیم یعنی خانمها را بعدازظهر و آقایان را شبها بپذیریم. بعدازظهر یکشنبه تالار شهرداری سیدنی مالا مال از زنان بود. وقتی از حاضران دعوت کردم تا به جلوی سکو آمده توبه کنند و زندگی خویش را تسلیم عیسی مسیح نجات دهنده بکنند و او را به دنیا اعتراف نمایند و هر روز در جهت خشنودی وی بکوشند، در سمت چپم یک ردیف از دختران جوان تقریباً هم سن و سال یکبارہ از جا بلند شدند و پیش آمدند. وقتی آنها را دیدم که دوشادوش یکدیگر ایستاده‌اند با خود گفتم: «اینها مال یک کلاس کتاب مقدس هستند.» کمی بعد از اتمام جلسه به همراه آنها زنی جوان پیش آمد تا از طرف آن جمع اعتراف ایمان به مسیح را اعلام کند. لبخند تمام صورت او را پوشانده بود. او چنین گفت: «اینها شاگردان کلاس کتاب مقدس من هستند؛ من برای ایمان آوردن ایشان مدتها دعا می‌کردم و امروز همگی آنان عیسی مسیح را در قلب خود پذیرفتند.»

در خلال برگزاری جلساتمان در بریستون انگلیس یک کارخانه‌دار سرشناس اهل اگزیترا کلاس کتاب مقدسی را که بیست و دو نفر شاگرد داشت اداره می‌کرد. او همه شاگردانش را به بریستون دعوت کرده بود تا آمده

وعظ مرا بشنود. بیست و یک نفر از آنها حاضر به آمدن شده بودند. در جلسه بشارتی بیست نفر از شاگردان به مسیح ایمان آوردند. نفر بیست و یکم در قطار برگشت به اگزیترا مسیح را پذیرفت. وقتی شاگردان به شهر خود برگشتند جملگی به سراغ نفر بیست و دوم که به بریستون نیامده بود رفتند و دورش را گرفتند و او نیز به مسیح ایمان آورد. آن کارخانه‌دار برای ایمان آوردن شاگردانش دعا کرده بود و حاضر بود برای استجابت دعایش قربانی لازم را نیز بگذراند. اگر تمام معلمان کانون شادی برای شاگردانشان دعا کنند شاهد بیداری عظیمی خواهیم بود!

آیا خدمت شما عمومی تر است، یعنی به خدمت موعظه مشغول هستید؟ آیا برای این خدمت مشتاق داشتن قوت هستید؟ از خدا این قوت را بطلبید. هیچوقت صحنه‌ای را که سالها پیش در شهر بریستون شاهد بودم، فراموش نخواهم کرد. در آن موقع مجمع بین‌المللی خادمین مسیحی در ترمونت تمپل (Termout Temple) که ظرفیت نشستن سه هزار و پانصد نفر را داشت برگزار می‌شد و من افتخار گرداندگی این مجمع را داشتم. در ساعت یازده صبح شنبه ترمونت تمپل مملو از جمعیت بود؛ تمام صندلی‌های اشغال شده بود و هر جا امکان ایستادن بود، کسی ایستاده بود و بقول معروف جای سوزن انداختن نبود. بیرون سالن هم بسیاری برای داخل شدن جنجال به پا کرده بودند. کیفیت حضار هم مثل کمیت آنان بالا بود. در حالی که از بالای سکو به حضاران نگاه می‌کردم بنظرم رسید که تمام رهبران کلیساها و روحانیون نه تنها بریستون، بلکه نیرانگلند آن پایین جمع شده‌اند. در پیش چشمانم رهبران کلیسا، افراد معروف و متخصص در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوستون و سراسر ایالات متحده نشسته بودند.

از جایم برخاستم و پشت تریبون آمدم تا سخنران بعدی را معرفی کنم ولی به محض اینکه چشم به برنامه از پیش تعیین شده افتاد، دلم ناگهان فرو ریخت، چون سخنران یک زن بود. در آن روزها من شخصی متعصب و مخالف سخنرانی زنان در جمع، تحت هر شرایطی بودم، غافل از اینکه او مسیحی بود که بطور حرفه‌ای خدمت می‌پردازد و یک پرسبیتی واقعی است. ولی او از آن جمله مسیحیانی بود که ما به آنها «مسیحی دنیا دوست» می‌نامیم، اهل رقص، ورق بازی، تماشای تئاتر و پوشیدن لباس دکلته. با این وجود، او تجربه‌ای داشت که من هرگز نشنیده بودم. این زن ثروتمند شبی در خانه زیبایشان در نیویورک نشسته بوده یکباره به سوی شوهرش که مشغول خداوند روزنامه بوده برمی‌گردد و می‌گوید: «شوهرم، شنیده‌ام که میسیون جری مک اولی (Jerry McAuley) امشب برنامه دارند. بیا به آنجا برویم و به آنان کمک کنیم. آن مرد هم مثل همسرش فردی خوش قلب و سخاوتمند ولی دنیا دوست بود. روزنامه را کنار گذاشت و گفت: «بسیار خوب، برویم». هر دو لباس می‌پوشند و به محل برگزاری جلسه می‌روند.

وقتی به تالار مزبور می‌رسند می‌بینند که تالار پر از جمعیت است و حتی مردم در آستانه در ورودی نشسته‌اند. همانجا می‌نشینند و به شهادت کسانی که پشت سر هم می‌آیند و از نجات خود می‌گویند، گوش می‌دهند و در همین حین پر از اشتیاق می‌شوند انگار که دنیای تازه مقابلشان گشوده شده است. سرانجام زن به شوهرش رو کرده می‌گوید: «به گمانم آنها باید به ما کمک کنند نه اینکه ما به آنها کمک کنیم. آنها چیزی بدست آورده‌اند که ما نداریم.» وقتی در انتهای جلسه از حضار دعوت می‌شود که جلو آمده زندگی خود را به مسیح تسلیم کنند، زن و مرد با فرهنگ و اشرافی پیش می‌روند و در لابلای آدمهای «ولگرد» و مست و دیگر بی‌خانمان‌های واتراستریت روی خاکاره زانو می‌زنند و نجات حقیقی را می‌یابند.

اما در آن موقع من چیزی از این مطلب نمی‌دانستم. فقط به ظاهرش نگاه می‌کردم. وقتی نام او را بر صفحه اعلان برنامه دیدم دلم فرو ریخت و اندیشیدم: «واقعاً افسوس که فرصتی به این مهمی تلف می‌شود: این همه خادم برجسته و سرشناس اینجاست و آنوقت یک زن باید سخنرانی کند!» ولی عوض کردن برنامه در حدود اختیارات من نبود؛ وظیفه من تنها اعلان برنامه بود و بس. تا جایی که می‌توانستم نیروی خودم را جمع کردم و با لحنی محترمانه آن بانو را معرفی نمودم و سپس در صندلی ریاست جلسه فرو رفتم و صورتم را پشت دستمان مخفی کرده شروع به دعا کردن نمودم تا خدا ما را از بروز فاجعه نجات دهد. سالها بعد زمانی که در آتلانتا بودم یکی از رهبران مسیحی آن شهر که در مجمع بوستون حضور داشت، پیش من آمد و خنده‌کنان گفت: «هیچوقت نمی‌توانم فراموش کنم که آن روز خانم... را چگونه معرفی کردی و بعد بلافاصله درون صندلی ات فرو رفتی و صورتت را پشت دستانت پنهان کردی، گویی که عملی مرتکب شده‌ای که از ارتکابش شرمنده‌ای.»

او درست می‌گفت، همین حالت را داشتم. بله می‌گفتم که شروع به دعا کردن نمودم. هنوز اندکی نگذشته بود که سرم را بلند کردم و در حال دعا کردن به چهره حضار خیره شدم. در مقابل خود سه هزار و پانصد جفت چشم گریان دیدم که به حرفهای آن بانوی کوچک اندام اشک می‌ریزند. مردان و زنانی را می‌دیدم که می‌خواستند گریه نکنند. لذا دستمالی گرفته سعی می‌کردند بدون جلب توجه دیگران اشکهای خود را پاک کنند؛ ولی هرچه بیشتر می‌گذشت توان خودداری را از دست می‌دادند و سرهایشان را به پشت صندلی جلویی گذاشته حق‌گریه را سرمی‌دادند. قدرت کلام آن زن تمام سالن مجمع را به گریه انداخته بود.

زمانی این اتفاق شنبه صبح بود. پس فردای آن روز یعنی دوشنبه دکتر براودبک (Broadbeck) که در آن زمان شبان اصلی‌ترین کلیسای متدیست شهر بوستون بود، پیش من آمده با صدایی گرفته گفت: «برادر توری، دیروز هر وقت خواست دهانم را بگشایم و برای اعضای کلیسایم حرف بزنم، سیل اشک مجال نداد،

چون فکر می‌کنم صحنه‌ای که روز شنبه شاهدش بودیم فوق‌العاده تأثیر گذار بوده» پس از اینکه صحبت‌های تکان دهنده آن خانم تمام شد، من و بعضی از خادمین دیگر نزد او رفته گفتیم: «خدا امروز شما را بطرزی شگفت‌آور بکار برد.» او در پاسخ گفت: «آه، آیا می‌خواهید سرآن را بدانید؟ دیشب وقتی که به جماعتی که قرار است در حضورشان صحبت کنم فکر کردم، ترسیدم به همین خاطر شب را در حضور خدا در دعا گذراندم.» بله، خانمها و آقایان، اگر در حضور خدا وقت بیشتری را بگذرانید، در مواقع سخت قوت مضاعف خواهید یافت!

فصل پنجم

دعای ایمان

و اینست آن دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب اراده او سؤال نماییم ما را می‌شنود و اگر دانیم که هرچه سؤال کنیم ما را می‌شنود، پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم، می‌یابیم. اول یوحنا ۵: ۱۵۱۴

لطفاً به آنچه که خدا در این آیات بطور دقیق به ما می‌گوید، کاملاً توجه کنید. در اینجا به ما گفته می‌شود که شیوه‌ای هست که افرادی خاص نه تنها می‌توانند برای بدست آوردن آنچه که می‌خواهند دعا کنند، بلکه می‌توانند از پیش بدانند که خدا دعایشان را شنیده و آنچه از او خواسته‌اند را بدیشان عطا فرموده است. بار دیگر به این کلمات عالی که روح‌القدس به یوحنا الهام فرموده گوش بسپارید: «اینست آن دلیری که نزد وی (یعنی نزد خدا) داریم که هرچه برحسب اراده او سؤال نماییم، ما را می‌شنود و اگر دانیم که هرچه سؤال کنیم، ما را می‌شنود پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست می‌کنیم (تحت اللفظی‌تر: سؤال کنیم) می‌یابیم.» قطعاً این عبارتی شگفت‌آور است. خیلی ساده و روشن به ما این اطمینان را می‌دهد که بعضی از کسانی که می‌توانند به شیوه‌ای خاص دعا کنند، نه تنها آنچه می‌خواهند می‌یابند، بلکه می‌توانند از پیش یقین بدانند که خدا دعایشان را شنیده و مسئلت آنها را بدانها عطا فرموده است. یقیناً جای بسی خوشوقتی است که یکی دعا کند و بداند که دعایش شنیده شده و مسئلتش به او داده شده است. آنها با اطمینانی که گویی هم اکنون خواسته‌اش را عملاً گرفته است.

۱- این وعده به چه کسانی داده شده است

خواهشمندم که پیش از هر چیز در نظر داشته باشید که خدا این وعده را به چه کسانی داده است. همچنان که بارها نیز گفته‌ام، وقتی برای درک وعده‌ایی که خدا در کتاب‌مقدس داده و بکار بردن آنها برای خود تلاش می‌کنید، همیشه باید مواظب باشید که اول بفهمید آن وعده را خدا به چه کسانی داده است. در همین متنی که در بالا بدان اشاره کردیم یعنی درست در آیه پیشین گفته شده که این وعده به چه کسانی تعلق دارد. «این را نوشتم به شما که به اسم پسر خدا ایمان آورده‌اید، تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید» و بلافاصله بعد از آن وعده مزبور را می‌دهد. پس مثل روز روشن است که این وعده به چه کسانی

داده شده که «به اسم پسر خدا ایمان دارند»، و نه به هیچ کس دیگر. کسی که به اسم پسر خدا ایمان ندارد، حق ندارد این وعده را از آن خویش بداند یا اگر این وعده را مال خود دانست و وعده خدا در موردش تحقق نیافت، کلام خدا را قاصر بینگارد. اشکال از خود اوست، نه از کلام خدا او وعده‌ای را از آن خود دانسته که از آن دیگری است. منظور از ایمان آوردن به اسم پسر خدا در انجیل یوحنا یعنی نویسنده همین رساله شرح داده شده است: «اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد» (یوحنا: ۱۲).

پس خود یوحنا «ایمان آوردن به اسم پسر خدا» را به معنای قبول کردن پسر خدا تعبیر می‌کند. یعنی قبول کردن این واقعیت که مسیح نجات دهنده شخصی ما و کسی است که گناهانمان را بر خود گرفته و بالای صلیب بخاطر ما مرده و اکنون خداوند و سرور ماست و ما تمام افکار، گفتار و رفتار خودمان را تماماً تحت کنترل او درآورده‌ایم. در این صورت آن وعده مال ماست و هیچ کس دیگر حتی حق ندارد این وعده را مطالبه کند. درست در همین جا است که بسیاری که واقعاً «به اسم پسر خدا ایمان ندارند» و واقعاً «او را قبول نکرده‌اند» به بیراهه می‌روند. اینان هرچند وعده مزبور را به خود اختصاص دهند ولی باز این وعده برایشان تحقق نخواهد یافت.

۲- برای دانستن اینکه خدا دعاهایمان را شنیده و مسئله ما را عطا کرده است، چگونه باید دعا کنیم حال به این پرسش می‌رسیم: «آن کسانی که او را قبول می‌کنند» چگونه باید دعا کنند تا مطمئن شوند خدا دعایشان را شنیده و آنچه مسئله کرده‌اند را بدشان عطا فرموده است؟ باز آیه ۱۴ را بخوانید: «و اینست آن دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب اراده او سؤال نماییم، ما را می‌شنود.» اگر می‌خواهیم بدانیم که آیا خدا دعایمان را شنیده و مسئله ما را به ما عطا کرده باید در طبق اراده وی دعا کنیم. وقتی ما که به اسم پسر خدا ایمان داریم مطمئن شویم که دعایمان مطابق اراده اوست، می‌توانیم اطمینان کامل داشته باشیم که او دعای ما را شنیده و مسئله ما را به ما عطا فرموده است. این را احساسمان به ما نمی‌گوید بلکه روح القدس چنین حقیقتی را در درونمان آشکار می‌سازد و نیز کلام خدا می‌فرماید که «خدا نمی‌تواند دروغ بگوید.» ولی آیا تشخیص اراده خدا برایمان امکان پذیر هست تا «برحسب اراده او» دعا کنیم؟ بله در بسیاری از موارد می‌توانیم اراده خدا را بطور قطع و یقین بدانیم. چگونه می‌توان اراده خدا را تشخیص داد؟

۱- در وهله اول می‌توانیم او وعده‌هایی که خدا در کلامش داده به اراده او پی ببریم. کتاب مقدس به ما داده شده تا در موارد خاص اراده خدا را مکشوف سازد، وقتی دریابیم که موردی خاص در کلام خدا وعده داده

شده، آنوقت می‌توانیم بفهمیم که آن اراده خداست. پس هرگاه ما که به اسم پسر خدا ایمان داریم دقیقاً همان وعده خدا را مسئلت کنیم، می‌توانیم یقین بدانیم که او دعای ما را شنیده و آن را به ما عطا فرموده است - خدا چنین گفته و همین برای ما کافی است.

برای نمونه، خدا در کلامش، یعقوب ۵:۱ می‌فرماید: «اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سؤال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید و به او داده خواهد شد.» پس وقتی من به نزد خدا رفته‌ام او او طلب حکمت کنم، و اگر به اسم پسر خدا ایمان داشته باشم، با یقین و قطعیت کامل می‌توانم اطمینان داشته باشم که خدا دعایم را شنیده و حکمت را عطا خواهد کرد.

سالها پیش در کنفرانس کتاب مقدس که به همت انجمن مردان جوان مسیحی (Y.M.C.A) در بیرلیک مینسوتا (Bearlake Minnesota) برگزار شده بود سخنرانی کردم. موضوع سخنرانی من دعا بود. بعد از اتمام سخنرانی مجبور بودم با عجله خودم را به راه آهن برسانم تا قطار برگشت را از دست ندهم. درحال خارج شدن از آمفی تئاتر بودم که خادمی دیگر اهل مینیاپولیس (Minneapolis) را که سخنرانیش بلافاصله بعد از من بود، را دیدم. او بشدت هیجان زده بود. جلویم را گرفت و گفت: «آقای توری، الان می‌خواهم در آنچه را که رشته‌ای و به خورد این جوانان داده‌ای، پنبه کنم.» در جوابش گفتم: «اگر گفته‌هایم بر طبق کلام خدا نبوده، امیدوارم که رشته‌هایم توسط شما پنبه شود. ولی اگر مطابق کتاب مقدس سخن گفته‌ام، بهتر است متوجه باشید که چه می‌کنید.» فریاد زد: «ولی شما به این جوانان القا کرده‌اید که می‌توانند برای چیزهایی دعا کنند و هرآنچه درخواست‌اند را بدست آورند.» جواب دادم: «ای کاش چنین چیزی به آنها القا شده باشد.»

او گفت: «ولی این درست نیست. شما باید می‌گفتید اگر دعایی مطابق اراده خدا باشد جواب خواهد داشت.» در پاسخ گفتم: «اگر در مورد موضوعی که دعا می‌کنید، نمی‌دانید که مطابق اراده خداست یا خیر، می‌توانید بگویید «اراده تو کرده شود»، ولی اگر اراده خدا را می‌دانید، دیگر چه لزومی به گفتن «اگر اراده تو است کرده شود» می‌باشد؟» او گفت: «ولی ما نمی‌توانیم اراده خدا را بدانیم.» جواب دادم: «اگر قرار بود اراده خدا مکشوف نگردد پس برای چه کتاب مقدس به ما داده شد؟ پس وقتی در کتاب مقدس وعده‌ای مشخص از جانب خدا می‌یابید، آیا متوجه نمی‌شوید که طلبیدن آن وعده مطابق اراده خداست؟» بعد برایش یعقوب ۵:۱ را مثال زدم. او گفت: «وی من نمی‌دانم حکمت چیست.» گفتم: «اگر می‌دانستی که دیگر نیازی به درخواست حکمت نبود، اما حکمت هرچه باشد، آیا نمی‌دانی که خدا می‌خواهد آن را به تو بدهد؟» هیچ جوابی نداد. هرگز نشنیدم که او برای پنبه کردن رشته‌های من تالشی کرده باشد، ولی خبر دارم که بعدها خودش با دلیری موعظه می‌کرد

که اگر چیزی احتیاج داریم و آن چیز مطابق اراده خداست باید با یقین کامل از خدا بطلبیم و آن را خواهیم یافت.

بله، درحالی که در کلام خدا وعده‌ای مشخص قید شده دیگر لازم نیست در دعا بگوییم «اگر»... همه وعده‌های خدا در مسیح عیسی بلی و آمین است (دوم قرن‌تیا ن ۱: ۲۰). این برای شما امتیازی محسوب می‌شود که بدانید آنچه از خدا سؤال کرده‌اید، به شرط آنکه مطابق اراده‌اش باشد، از همین حالا آن را دارید.

فرض کنید در یک صبح سرد زمستانی من از منزل در شهر شیکاگو خارج می‌شوم و در مسیرم از خیابانی عبور می‌کنم که مملو از افراد فقیر است که در گوشه خیابان از شدت سرما می‌لرزند. یکی از آنها ناگهان به سویم می‌جهد و می‌گوید: «آقای توری، هوا خیلی سرد است و من پالتو ندارم آیا ممکن است پالتویی به من بدهید؟» و من در جوابش می‌گویم: «اگر بعدازظهر امروز رأس ساعت ۲ به خانه‌ام به آدرس فلان بیایی، من پالتویی به تو خواهم داد.» یقیناً سر ساعت ۲ بعدازظهر سرو کله و لگردد مزبور پیدا می‌شود و من او را به داخل خانه دعوت می‌کنم سپس او به من می‌گوید: «آقای توری امروز صبح در فلان خیابان به من گفتید که سر این ساعت به خانه شما آمده و پالتویی از شما بگیرم حال اگر زحمتی نیست آن پالتو را مرحمت کنید.» من چه خواهم گفت: «تو چه گفتی؟» او تکرار خواهد کرد: «عرض کردم اگر زحمتی نیست آن پالتویی را که وعده داده بودید مرحمت کنید.» خواهم گفت: «اما چرا می‌گویی «اگر»؟ آیا من به تو قول نداده بودم؟» «بله.» «آیا به کلام من شک داری؟» «نه.» «پس چرا "اگر" به کار بردی؟» وقتی ما دست روی وعده‌ای که خود خدا داده می‌گذاریم چرا بایستی در آن اگر بیاوریم؟ آیا خدا هیچ وقت دروغ می‌گوید؟ خیلی موارد هست که ما اراده خدا را نمی‌دانیم و در این موارد گفتن «اگر اراده توست کرده شود» اشکالی نخواهد داشت. در واقع در مواردی که از اراده خدا بی‌اطلاعیم بهترین کار این است که تسلیم اراده او شویم زیرا پسر خدا که عزیزترین وجود برای او بود در برابر اراده پدر تسلیم شد، اما در مواردی که اراده او را می‌دانیم گفتن «اگر» لازم نیست. در این موارد آوردن «اگر» به معنای شک کردن در وجود خدا و کلام خدا و پذیرفتن این مطلب است که خدا دروغگو است. این بخش از کلام خدا یکی از قسمت‌هایی است که بیش از هر جای دیگر مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. خدا آنرا در کلامش جای داده تا با «اطمینان» دعا کنیم ولی آنقدر مورد سوءبرداشت قرار گرفته که بیشتر باعث تردید ما می‌شود. در غالب مواقع هر وقت ایمان‌داری جوان و پرشور با اطمینان زیاد برای موضوعی دعا می‌کند بعد از خاتمه جلسه، برادری محتاط سروقت او رفته، در گوشش می‌گوید: «خوب برادر جوانم شما نباید اینقدر با اطمینان دعا کنی، شاید اراده خدا نباشد و ما باید مطیع اراده خدا باشیم. شما بایستی در دعایت می‌گفتی: «اگر اراده تو چنین باشد.» از ظرف دیگر عده‌ای هستند که همیشه در دعایشان عاملی از شک و عدم

یقین وجود دارد بطوریکه آدم خیال می‌کند آنان اول یوحنا ۵:۱۴ را اینگونه می‌خوانند: «این است آن تردیدی که نزد وی داریم که هرگز نمی‌توانیم اراده خدا را بدانیم و از این رو نمی‌توانیم مطمئن باشیم که او دعاهای ما را می‌شنود.» ولی در کلام خدا چنین چیزی گفته نشده. در اول یوحنا ۵:۱۴ می‌خوانیم: «این است آن دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب اراده او سؤال نماییم ما را می‌شنود. و اگر دانیم که هر چه سؤال کنیم ما را می‌شنود پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم.» پس می‌بینیم که شریر چقدر موزیانه عبارتی از کلام خدا را که باید در ما ایجاد یقین کند گرفته، تبدیل به عامل شک می‌نماید.

۲- ولی حتی اگر در ارتباط با موضوع مورد نظرمان وعده‌ای مشخص در کلام خدا وجود نداشته باشد آیا باز هم می‌توانیم به هنگام دعا اراده خدا را بفهمیم؟ بله در بسیاری از موارد می‌توانیم. چگونه؟ پاسخ به این سؤال را در رومیان ۸:۲۶ می‌یابیم: «و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند زیرا که آنچه دعا کنیم بطوریکه می‌باید نمی‌دانیم لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هاییکه نمی‌شود بیان کرد و او که تفحص کننده دلهاست فکر روح را می‌داند زیرا که او برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می‌کند.» وقتی ما دعا می‌کنیم کار روح القدس این است که اراده خدا را پیرامون موضوع دعایمان بر ما مکشوف می‌سازد و به ما نشان می‌دهد که آن دعا آیا برطبق اراده خداست یا خیر. ما به خیلی چیزها احتیاج داریم که در کتاب مقدس وعده‌ای مشخص در موردشان داده نشده و چون چنین است نمی‌توانیم بگوییم که آن احتیاجات برخلاف اراده خدا می‌باشد. یکی از راه‌هاییکه خدا برای نشان دادن اراده‌اش به ما در دعا بکار می‌برد روشنگری مستقیم روح القدس می‌باشد زیرا روح القدس اراده او را حتی در مواردیکه وعده‌ای صریح در کتاب مقدس وجود ندارد می‌داند.

بطور مثال زمانیکه من شبان کلیسای مودی شیکاگو بودم فرزند زن و مردیکه هر دو عضو کلیسای ما بودند به شدت بیمار شد. بچه، اول سرخک گرفت و بعد از سرخک به مننژیت مبتلا شد. او آنقدر ضعیف شده بود که دکتر به مادرش گفته بود: «من دیگر نمی‌توانم کاری برای فرزند تو بکنم، او زنده نخواهد ماند.» مادر سراسیمه به خانه من آمده بود تا مرا به بالین فرزندش ببرد تا برایش دعا کنم. اما من در آن زمان در شهر دیگری مشغول موعظه بودم پس کسی را به سراغ دستیارم فرستاد و او به اتفاق یکی از همکارانم در انجمن کتاب مقدس به خانه ایشان رفت و بر بالین کودک در حال مرگ دعا کرد. آن شب وقتی من از پیتزبورگ به خانه برگشتم دستیارم به خانه‌امان آمد و آنچه گذشته بود را برایم تعریف کرده چنین افزود: «آقای توری اگر من در تمام عمرم فقط یکبار جواب دعا گرفته باشم همین امروز بود که برای فرزند خانواده دلف دعا کردم.» او اطمینان کامل داشت که خدا دعایش را شنیده و کودک شفا خواهد یافت. همینطور هم شد. آن روز شنبه بود فردا صبح دکتر به منزل آنها آمد تا کودک را ویزیت کند ولی در او چنان تغییر چشمگیری مشاهده کرد که به

خانم دلف گفت: «برای فرزندت چکار کرده‌ای؟» مادر هر آنچه اتفاق افتاده بود را برای دکتر بازگو کرد سپس دکتر گفت: «بسیار خوب حالا من یک سری داروی دیگر برای بچه‌ات تجویز می‌کنم.» مادر گفت: «نه تو این کار را نمی‌کنی تو دیروز گفتی که دیگر هیچ کاری از دستت ساخته نیست و فرزندم باید بمیرد و ما به نزد خدا رفته دعا کردیم و او فرزندم را شفا داد حالا می‌خواهی با تجویز چند قلم داروی دیگر افتخار آنرا نصیب خودت کنی؟» در حقیقت حال کودک چنان روبه بهبودی نهاد که اگر بخاطر باد و بوران شدید آنروز نبود مادر بچه را به کلیسا می‌آورد.

اما حالا نه من و نه دستیارم در موارد دیگر نمی‌توانیم با همان اطمینان برای هر کودک بیمار دعا کنیم چون اراده خدا این نیست که همه را شفا دهد. اراده کلی خدا در مورد فرزندانش این است که همگی تندرست و سالم باشند اما مواردی هم وجود دارد که خدا بنا بر حکمت خویش صلاح نمی‌بیند که بیماری را شفا دهد. مواردی هم هست که وقتی به خدا نزدیک هستیم و به آواز روح القدس گوش می‌دهیم و کاملاً در دعا تسلیم وی می‌باشیم، روح خدا اراده خدا را برای ما آشکار می‌سازد و آنوقت می‌فهمیم که دعایمان شنیده و درخواستمان اجابت خواهد گردید.

مثالی دیگر می‌آورم که کاملاً با مثال قبلی متفاوت است چونکه شفای جسم یکی از راههایی است که خدا به دعای ما جواب می‌دهد ولی مهمترین آنها نیست. در دوره اولین خدمت شبانیم برای متحد کردن همه کلیساهای شهرمان، جلساتی برپا کرده بودیم. در جریان برگزاری جلسات یک روز را به دعا و روزه اختصاص داده بودیم. در حین جلسه صبح وقتی سرگرم دعا بودیم، خدا مرا هدایت کرد که امروز کسی به کلیسا آمده و توبه خواهد کرد که هیچکس انتظارش را نداشت. او مرد ولگردی بود که مثل وحشی‌ها زندگی می‌کرد. تقریباً هیچیک از اعضای خانواده‌اش مسیحی نبودند و اصلاً کسی باور نمی‌کرد که او روزی نجات یابد. اما زمانی که ما زانو زده دعا می‌کردیم خدا باری سنگین بر قلبم گذاشت تا برای نجات وی دعا کنم و من دعا کردم تا او همین امروز به کلیسا آمده توبه کند. درحالی که دعا می‌کردم خدا اطمینان قلبی عمیقی به من بخشید که او نجات خواهد یافت. همینطور هم شد. او همان شب نجات یافت. در آن شهر هیچ کس نبود که احتمال نجات یافتنش به اندازه آن مرد ضعیف باشد. این داستان حدوداً ۴۰ سال پیش به وقوع پیوست ولی چند سال پیش وقتی من در چاتانوگای ایالت تنسی بودم با شخصی ملاقات کردم که او هم در همان زمان نجات یافته بود و او به من گفت که آن ولگرد سابق هنوز در ایمان خود ثابت قدم مانده است و در همین شهر تنسی زندگی می‌کند. آن مورد یک نوع هدایت خاص بود و دیگر دلیل نمی‌شد که من برای نجات هر کس دعا کنم او همان روز نجات یابد. در مورد اخیر روح خدا اراده او را در مورد نجات آن فرد به من آشکار نمود.

باز هم مثالی دیگر بزنم. زمانیکه در نورث فیلد ماساچوست زندگی می‌کردم یک روز از آقای فیت داماد آقای مودی که در شیکاگو ساکن بود نامه‌ای دریافت کردم. او در آن نامه برایم نوشته بود که برای کاری که در پیش دارند خیلی فوری به ۵ هزار دلار پول نیازمند می‌باشند. و از من خواسته بود که برای این مطلب دعا کنم. در همان زمان یکی دیگر از اعضای انجمن کتاب مقدس در نورث فیلد به سر می‌برد. من و او آن شب به آلاچیق خانه‌امان رفتیم و دعا کردیم تا خدا ۵ هزار دلار بفرستد و خدا به دوستم اطمینان قلبی داد که این پول حتماً خواهد رسید. بعد از دعا او روبه من کرد و گفت: «خدا دعای ما را شنیده و ۵ هزار دلار خواهد فرستاد.» از آن طرف در شیکاگو آقای فیت به اتفاق آقای گیلورد (Gaylord) دعا کرده بودند و خدا به آقای گیلورد همین اطمینان را داده بود. دیگر یقین حاصل کرده بودیم که مبلغ لازم فراهم شده است. می‌دانستیم که خدا دعای ما را شنیده. فردای آن روز از ایندیاناپولیس تلگرافی بدستم رسید با این مضمون که به حساب بانکی ما در آن شهر ۵ هزار دلار واریز شده است و آنها منتظر دستور ما هستند. با وجودیکه برای پول دعا کرده و منتظر آن بودیم آقای فیت به سختی می‌توانست باور کند که پول اینقدر سریع فراهم شده. به همین خاطر کسی را به بانک فرستاد تا ببیند خبر صحت دارد یا نه. و آن شخص با جواب مثبت بازگشت. تا جائیکه من خبر دارم کسی که پول را به حساب ما در بانک ایندیاناپولیس واریز کرد، پیش از آن حتی یک پنی هم به انجام کتاب مقدس کمک نکرده بود و من نمی‌دانستم که اصلاً چنین کسی در دنیا وجود دارد. حالا من نمی‌توانم هر دفعه به حضور خدا بروم از او درخواست پول نمایم و با همان اطمینان انتظار داشته باشم که پول را فراهم کند، اما در بعضی موارد روح القدس تأیید قلبی را به هنگام دعا می‌دهد.

خلاصه اینکه وقتی خدا اراده‌اش را چه از طریق وعده‌های مشخص در کلامش و چه به واسطه روح القدس به هنگام دعا برای ما مکشوف می‌سازد و متوجه می‌شویم که دعايمان بر طبق اراده اوست آنوقت اگر واقعاً به اسم پسر خدا ایمان داشته باشیم باید بدانیم که دعايمان مستجاب شده و حقیقتاً به خواسته خود رسیده‌ایم.

۳- دعای ایمان

عبارتی را که مورد بررسی قرار دادیم با عبارتی دیگر از انجیل مرقس ارتباط تنگاتنگ دارد که در آن خود خداوند ما وعده می‌دهد که خدا دعای ما را اجابت می‌نماید. منظورم عبارت معروف مرقس ۱۱:۲۴ است: «بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سؤال کنید یقین بدانید که آنرا یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد.» این وعده را خداوند به ما که به اسم پسر خدا ایمان داریم داده است یعنی ما که به واسطه ایمانی زنده با مسیح عیسی یکی شده‌ایم و این ایمان زنده خود را در قالب محبت توأم با اطاعت نشان می‌دهد.

برای یافتن آنچه که سؤال می‌کنیم چگونه باید دعا نماییم؟ باید با ایمان دعا کنیم. باید با اطمینان کامل انتظار اجابت درخواست خود را داشته باشیم. برخی می‌گویند هر دعایی که در اطاعت و تسلیم به اراده خدا صورت بگیرد دعای ایمان است ولی این به معنای کتاب مقدسی «دعای ایمان» نیست. دعای ایمان دعایی است که در مورد شنیده شدن دعا توسط خدا و اجابت خواسته تردید به خود راه ندهد. یعقوب ۷-۱:۵ همین مطلب را می‌گوید: «اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد سؤال کند از خدائیکه هر کس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید و به او داده خواهد شد لکن به ایمان سؤال بکند و هرگز شک نکند زیرا هر که شک کند مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم می‌شود زیرا چنین شخصی گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت.» فرقی نمی‌کند که وعده‌های خدا تا چه اندازه قاطع و صریح می‌باشند مادامی که ما به این وعده‌ها اعتقاد کامل نداشته باشیم نمی‌توانیم آنها را در زندگیمان تجربه کنیم. دعایی جواب دارد که با ایمان آمیخته باشد. دعایی که در آن شک و تردید جایی ندارد. وقتی ما به حضور خدا دعا می‌کنیم و دعايمان بر طبق اراده اوست (و این مطلب را یا از کلام خدا و یا روشنگری روح القدس دریافته‌ایم) بایستی با اطمینان کامل ایمان داشته باشیم که آنچه خواسته‌ایم را یافته‌ایم.

به عنوان نمونه دعا برای «تعمید روح القدس» را در نظر بگیرید. وقتی کسی که به واسطه ایمان زنده با مسیح عیسی کی شده، مسیح را به عنوان منجی‌اش پذیرفته و برای آمرزیده شدن گناهايش به واسطه مرگ کفارهای مسیح به خدا توکل کرده، مسیح را خداوند و سرور خودش دانسته و تمام افکار و اهدافش را تحت کنترل خدا درآورده، برای تعمید روح دعا می‌کند باید بداند که بر طبق اراده خدا دعا می‌کند، زیرا خود مسیح صراحتاً در لوقا ۱۳:۱۱ فرموده: «پس اگر شما با آنکه شیریر هستید می‌داند چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیاده‌تر پدر آسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هر که از او سؤال کند؟» پس وقتی کسی دعایی می‌کند که بنا به وعده خدا در کلامش کاملاً بر طبق اراده اوست، دیگر می‌تواند با خیال آسوده بگوید: «آنچه طلبیدم را از همین حالا دارم. من روح القدس را دارم.» این اصلاً ربطی به احساس وی ندارد. تنها باید یقین بداند که آنچه را سؤال کرده، از خدا گرفته است. اصلاً لازم نیست تعمید روح القدس با تجربه‌ای چشمگیر توأم باشد. کسی که با ایمان خالص دعا می‌کند باید دعایش را مستجاب شده تلقی نماید؛ چه در آن لحظه آن احساس را داشته باشد و چه نداشته باشد. کلام تغییر ناپذیر خدا به او می‌گوید که خدا دروغگو نیست.

دعای ایمان دعایی است که با این باور بی‌چون و چرا همراه است که آنچه سؤال کرده‌ایم قطعاً یافته‌ایم. این باور یکی از مهمترین عوامل در دستیابی به خواسته‌هایی است که در دعا به حضور خدا مطرح می‌کنیم. یعقوب

1۷: 6 ù می‌گوید: «لکن به ایمان سؤال بکنند و هرگز شک نکنند زیرا هر که شک کند مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم می‌شود زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت.»
بدین ترتیب پرسشی بسیار مهم مطرح می‌شود. چگونه می‌توان دعای ایمان کرد؟ چطور می‌توانیم با اطمینان و قطعیت محض بپذیریم که خدا دعای ما را شنیده و مسئولتمان را عطا فرموده است؟ در خلال مطالبی که پیش‌تر عنوان کردیم تا اندازه‌ای پاسخ این سؤال را دادیم اما برای آنکه موضوع کاملاً روشن شود اجازه دهید یک بار دیگر این مطلب را تکرار کنیم.

۱- برای دعای ایمان قبل از هر چیز باید کلام خدا به ویژه وعده‌های خدا را مطالعه کنیم و اراده خدا را از لابلای آیات کتاب مقدس دریابیم و بر مبنای وعده‌های مکتوب خدا دعا کنیم. ایمان هوشمند تنها ایمانی است که خدا رویش حساب می‌کند باید دارای مجوز باشد. با قبولاندن یک باور به خودمان نمی‌توانیم به چیزی اعتقاد پیدا کنیم این دیگر نامش ایمان نیست بلکه ساده‌لوحی و به عبارت دیگر «باورسازی» است.

مجوز بزرگ ما برای ایمان هوشمند کلام خداست. همانگونه که پولس در رومیان ۱۰: ۱۷ می‌گوید: «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا». ایمانی که بر پایه کلام خدا استوار شده باشد ایمانی هوشمند است. ایمانی که می‌توان بدان تکیه کرد. بنابراین اگر می‌خواهیم دعای ایمان کنیم باید کلام خدا را خیلی بخوانیم و وعده‌های مشخص خدا را پیدا کنیم و سپس با در نظر گرفتن وعده خدا در فکرمان، به نزد خدا آمده آنچه وعده داده است را از وی مطالبه نماییم.

در همین جاست که خیلی‌ها گمراه می‌شوند. در همین جاست که من در ابتدای زندگی مسیحی‌ام به بیراهه رفتم. هنوز از ایمان آوردنم به مسیح مدتی نگذشته بود که این وعده خداوند عیسی را که در مرقس ۱۱: ۲۴ مکتوب است یافتم: «بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سؤال کنید یقین بدانید که آنرا یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد.» با خودم گفتم: «هرچه که بخواهم تنها لازم است آنرا از خدا سؤال کنم و بعد این باور را در خودم ایجاد کنم که آنرا خواهم یافت.» بدین ترتیب هر وقت چیزی می‌خواستم آنرا از خدا می‌طلبیدم و سعی می‌کردم در خود این باور را ایجاد کنم که آنرا خواهم یافت اما نمی‌یافتم؛ زیرا کار من تنها «باورسازی» بود و در واقعیت اصلاً بدان باور نداشتم. ولی بعدها یاد گرفتم که «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا». و اگر می‌خواهم «دعای ایمان» کرده باشم باید برای ایمان مجوزی دست و پا کنم. مطمئن‌ترین مجوزی که می‌توانم بر مبنای آن دعای ایمان کنم کلام خداست. از اینرو هر وقت چیزی از خدا می‌خواستم اول کلام او را جستجو می‌کردم تا در آن وعده‌ای پیدا کنم که متناسب با خواسته‌ام باشد و آنوقت نزد خدا رفته وعده خودش را از او

طلب می‌کردم؛ حال با تکیه بر آن وعده می‌توانستم باور کنم که خدا دعایم را شنیده و در حقیقت هم او دعایم را می‌شنید و مسئلهم را اجابت می‌کرد.

یکی از بزرگترین مردان دعا در نسل پیش جرج مولر (George Muller) اهل بریستون انگلستان بود که در ۶۰ سال آخر عمرش (۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ سال زندگی کرد) به پول رایج انگلیس چیزی معادل هفت میلیون و چهارصد هزار دلار از طریق دعا بدست آورد. ولی جورج مولر هیچ وقت فقط بخاطر خواست خودش برای چیزی دعا نمی‌کرد حتی اگر می‌خواست آن چیز را در کار خدا صرف کند. او وقتی تصمیم می‌گرفت برای مطلبی دعا کند اول کلام خدا را جستجو می‌کرد تا وعده‌ای متناسب با آن خواسته پیدا کند. گاهی روزها کتاب مقدس را می‌گشت و بعد از آنکه وعده را می‌یافت در حضور خدا زانو زده، کتاب مقدسش را باز می‌کرد، انگشتش را روی وعده مزبور می‌گذاشت و آن وعده را از خدا طلب می‌کرد و بدین ترتیب آنچه را می‌خواست از خدا می‌گرفت، همیشه به هنگام دعا کتاب مقدس پیش رویش باز بود.

۲- اما مواردی هم هست که هیچ وعده مشخصی در کلام خدا داده نشده ولی در این موارد نیز می‌توان دعای ایمان کرد و یقین کامل داشت که خدا دعا را شنیده و بی‌تردید آنرا اجابت خواهد کرد. برای روشن شدن مطلب کافی است به رومیان ۸: ۲۷ تا ۲۶ رجوع کنیم: «همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند زیرا که آنچه دعا کنیم بطوریکه می‌باید نمی‌دانیم لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هاییکه نمی‌شود بیان کرد و او که تفحص کننده دلهاست فکر روح را می‌داند زیرا که او برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می‌کند.» همانگونه که قبلاً گفتیم. این آیات چنین اظهار می‌دارند که در غالب مواقع روح القدس به هنگام دعا اراده خدا را بر ما آشکار می‌سازد، پس درحالی که به صدای او گوش می‌دهیم می‌توانیم اطمینان کامل داشته باشیم که خدا دعایمان را شنیده و مسئلهم را عطا فرموده است.

اولین باری که امتیاز فهمیدن اراده خدا را در موردی که هیچ وعده روشنی در کلام آن را تأیید نمی‌کرد، تجربه کردم و مطمئن شدم خدا دعایم را شنیده، در همان ابتدای خدمتم بود. در کلیسای ما دندان پزشکی بود که پدرش یکی از اعضای کلیسا به شمار می‌رفت. دندان پزشک مزبور روزی به حصبه مبتلا شد و بیماری طوری شدت گرفت که تا آستانه مرگ پیش رفت. وقتی برای ملاقاتش رفتم دیدم از شدت تب بیهوش شده. دکتر و پدرش بالای سرش نشسته بودند. دکتر به من رو کرده گفت: «او زنده نمی‌ماند. از مرحله بحرانی گذشته و دیگر امکان بهبودی نیست.» زانو زده دعا کردم و وقتی دعایم تمام شد اطمینان قلبی زیادی وجودم را فراگرفت، اطمینانی عمیق و تزلزل ناپذیر در این مورد که خدا دعایم را شنیده و بیمار شفا خواهد یافت. هنگامی که از روی زانوان بلند شدم، به پدر و دکتر گفتم: «حال ابی خوب خواهد شد و فعلاً نخواهد مرد.»

دکتر لبخندی زده گفت: «خوب، این نظر شما است آقای توری، اما به عقیده من او زنده نخواهد ماند. مرگش حتمی است. به او پاسخ دادم: «این نظر شماست دکتر، ولی او نخواهد مرد بلکه زنده خواهد ماند.» بعد به خانه رفتم. هنوز مدتی نگذشته بود که خبر رسید دندان‌پزشک در حال جان دادن است و حرکاتی از او سر می‌زند که فقط یک شخص مختصر انجام می‌دهد. با خیالی آرام و آسوده گفتم: «او نخواهد مرد، بلکه حالش خوب خواهد شد.» من می‌دانستم که نخواهد مرد و همینطور هم شد. آخرین باری که از او خبر داشتم، هنوز زنده بود و البته این رویداد حدود چهل یا چهل و پنج سال پیش به وقوع پیوست. ولی هر دفعه من نمی‌توانم با چنین اطمینان و قطعیتی دعاکنم. اراده خدا گاهی بر شفا دادن افراد تعلق می‌گیرد و گاه نمی‌گیرد. البته بطور معمول اراده خدا شفای افراد است، به شرط اینکه تمام شرایط فراهم باشد. اما همیشه و هر کسی شفا نمی‌یابد. خدا در یعقوب ۱۵:۵ می‌فرماید: «دعای ایمان مریض را شفا خواهد بخشید.» اما امکان «دعای ایمان» کردن همیشه فراهم نیست؛ تنها زمانی می‌توان دعای ایمان کرد که خدا با هدایت روح‌القدس آن را امکان‌پذیر سازد.

اما «دعای ایمان» نه تنها مریض را شفا خواهد بخشید، بلکه بسیاری برکات دیگر به همراه خواهد آورد که اهمیتشان از شفای جسمانی بیشتر است. گمشدگان را نجات می‌دهد؛ به خدمت مسیحی قوت می‌بخشد. پولها به خزانه خداوند سرازیر می‌کند؛ بیداریهای عظیم دینی ایجاد می‌کند. زمانی که برای اولین بار شبان‌کلیسایی شده بودم، زنی بود که تازه به مسیح ایمان آورده بود. او سابقاً زنی منحرف بود و سالها بدین طرز زندگی کرده بود. اما بعد از ایمانش بطور کامل وارد طریق صحیح شد و دست از پا خطا نکرد. هنوز مدت زیادی از ایمان آوردن وی نگذشته بود که خدا به او بار قلبی داد تا برای میاری در کلیسا و جامعه‌امان دعا کند. یک سالی از شبانی من در آن کلیسا می‌گذشت که از او دعوت کردند تا به اتفاق دوستی بیمار به کالیفرنیا برود، ولی پیش از عزیمتش در جلسه دعای همان شب چنین گفت: «خدا دعای مرا برای بیداری شنیده است. به زودی در این کلیسا شاهد بیداری عظیمی خواهید بود.» و ما شاهد بیداری بزرگی نه تنها در کلیسا، بلکه در کل اجتماعمان شدیم. بطوری که همه کلیساهای آن شهر متحول شدند و جانهای بسیاری برای مسیح صید شد. این بیداری سال بعد و سال بعد و سال بعد ادامه پیدا کرد و حتی بعد از اینکه من از آن کلیسا رفتم، همچنان ادامه یافت.

بله، رمز یافتن خواسته‌هایمان از خدا، «دعای ایمان» است. دعای ایمان بدون هیچ محدودیتی قادر به انجام هر کاری هست. اگر بیشتر و آگاهانه‌تر دعا کنیم و دعايمان دعای ایمان باشد، در آن صورت هر کاری می‌توانیم بعنوان کلیسا یا هر نهاد مسیحی انجام دهیم. اما همانطور که گفته شد، برای دعای ایمان کردن اول باید کتاب مقدس را خوب مطالعه کنیم تا وعده‌های خدا را در آن بیابیم. ماهیت آن وعده‌ها را بشناسیم و بفهمیم که در چه موردی ابراز هم شده‌اند. بعلاوه باید نزدیک به خدا زندگی کنیم و کاملاً تسلیم اراده خدا باشیم و به

روح او اتکا داشت باشیم، چون روح القدس اراده خدا را برای ما آشکار می‌سازد. وقتی اراده خدا برایمان روشن باشد می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که او دعایمان را شنیده و مسئله‌مان را از او یافته‌ایم.

در همین جاست که بسیاری از ما در زندگی ایمانی خویش، دچار شکست می‌شویم: یا از امتیاز «دعا کردن در روح» و دعا کردن تحت هدایت روح خبر نداریم و یا اتکا به روح القدس را خوب درک نکرده‌ایم. به همین دلیل بنا به آنچه در دلمان می‌گذرد و خواهش نفسمان است دعا می‌کنیم، بدون اینکه اراده خدا را در آن مورد بدانیم.

باید از برکات بی‌اندازه‌ای که بواسطه «دعای ایمان» نصیب ما، کلیسا، دوستانمان و حتی جهان می‌شود آگاه شویم آن وقت باید کلام خدا را برای یافتن وعده‌هایش جستجو کنیم و رابطه نزدیکان را با خدا حفظ نماییم تا اراده‌اش را کشف نموده تماماً تسلیم اراده‌اش شویم. در آن صورت هر دعایی کنیم، جوابی جز ایمان نخواهیم شنید و بیابان‌های خشک روحانی کلیساها و شهرهایمان شکوفه خواهند آورد.

فصل ششم

چگونه دعا کنیم

اما کلیسا به جهت او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند. اعمال ۵:۱۲

موضوع این فصل این است که «چگونه دعا کنیم تا آنچه می‌طلبیم را بدست آوریم.» فکر نمی‌کنم از این موضوع مهم‌تر موضوع دیگری باشد که من آنرا با شما در میان بگذارم. تصور کنید که قرار بود من در جمع بازرگانان این شهر حاضر شوم و به آنها بگویم که چگونه می‌توانند به فلان بانک مراجعه کرده، در هر موقع از سال هرگونه تسهیلات مالی را که احتیاج دارند از آن بانک دریافت کنند؛ و باز تصور کنید که من واقعاً راز گرفتن تسهیلات بانکی با شرایط فوق‌الذکر را می‌دانم. آیا از نظر بازرگانان موضوعی مهم‌تر از آنچه من قرار بود بازگو کنم وجود داشت؟ دعا کردن هم یک جور رفتن به بانک است. بانکی که بیشترین سرمایه جهان را در خود ذخیره کرده؛ بانک آسمان، بانکی که سرمایه‌اش نامحدود است. اکنون اگر من بتوانم به شما نشان بدهم که چگونه از همین امروز صبح می‌توان به بانک آسمان آن هم در هر لحظه از شبانه روز مراجعه کرده به هر میزان که می‌خواهید برداشت نمایید، یقیناً به اهمیت بی‌اندازه گفته‌هایم پی خواهید برد.

کتاب مقدس هم همین مطلب را بیان می‌کند. کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که چگونه در هر لحظه از شبانه روز می‌توانیم به بانک آسمان مراجعه کرده و به هر میزان که می‌خواهیم از آن حساب برداشت نماییم. در طول تاریخ دهها هزار انسان تعالیم کتاب مقدس در این زمینه را در بوته آزمایش نهاده‌اند. و شخصاً صحت آن تعالیم را تجربه نموده‌اند و این همان حقیقتی است که ما قصد داریم از مطالعه کلام خدا کشف کنیم.

در باب دوازدهم کتاب اعمال رسولان، یکی از قابل ملاحظه‌ترین دعاها ثبت شده است. قابل ملاحظه هم از لحاظ آنچه که در دعا از خدا خواسته شده و هم از لحاظ نتایج بدست آمده. در آن زمان هیروдіس پادشاه، یعقوب برادر یوحنا را کشته بود. این عمل وی «یهود را پسند آمد»، پس او تصمیم گرفت تا قدمی فراتر نهاده، پطرس که رهبری رسولان و کل جامعه مسیحی را به عهده داشت نیز دستگیر کند و او را نیز بکشد ولی دستگیری او در خلال هفته پسح که برای یهودیان هفته‌ای مقدس بود صورت گرفت. هر چند یهود از صمیم قلب راضی به قتل پطرس بودند، اما در عین حال نمی‌خواستند با مرگ فجیع او به عید پسح بی‌حرمتی کنند.

پس پطرس را در زندانی به بند کشیدند تا هفته مقدس به پایان برسد و بعد از آن او را بکشند. هفته پسح تقریباً به اتمام رسیده بود درواقع شب آخر بود و قرار بود در سپیده دم فردا سر از تن پطرس جدا کنند.

در ظاهر هیچ امیدی برای رهایی پطرس وجود نداشت. او را در سیاهچالی امن در میان دژی تسخیرناپذیر به بند کشیده بودند و شانزده سرباز محافظ داشت که دوتای آنها زنجیری از بدن پطرس به مچ دستشان کشیده بودند و پیرامونش خوابیده بودند. ظاهراً هیچ امیدی برای پطرس باقی نمانده بود. اما مسیحیان اورشلیم تصمیم گرفتند برای رهایی پطرس از آن وضعیت خطیر کاری بکنند ایشان دست به چه اقدامی زدند؟ آیا لشگری انبوه فراهم آورده، دژ را تسخیر کردند؟ نه از این راه هیچ امیدی به موفقیت نبود. آن دژ در برابر هر لشکری تسخیرناپذیر بود از آن گذشته پادگانی از سربازان تعلیم دیده رومی که برای رویارویی با هر لشگری زیاد هم بودند از آن دژ محافظت می کردند. آیا مسیحیان دادخواستی تنظیم کرده رهبران پای آن دادخواست را امضاء نموده به حضور هیروودیس تقدیم کردند و از او آزادی پطرس را خواستار شدند؟ البته که خیر. این کار برای مسیحیان اورشلیم بسیار گران تمام می شد چون در آن هنگام شمار زیادی از مسیحیان افراد فاقد نفوذ در دستگاه دولتی بودند و اگر هزار نفر از آنها هم پای دادخواست را امضاء می کرد چندان وزنه ای محسوب نمی شد. ولی در عوض بدست سیاست مدار حيله گری چون هیروودیس حربه ای برای نابودی آنان می داد. آیا به جمع آوری اعانه پرداخته از ایمانداران اورشلیم مبلغ قابل توجهی پول گرفتند تا در ازای خلاصی پطرس به هیروودیس رشوه بدهند؟ البته اگر این کار را می کردند به احتمال قریب به یقین با موفقیت روبرو می شدند چون هیروودیس سخت اهل رشوه خواری بود. اما مسیحیان این کار را هم نکردند.

پس آنها چه کردند؟ برای رهایی پطرس از زندان جلسه دعا تشکیل دادند. آیا در ظاهر هر امر کاری بیهوده تر و مسخره تر از این می توانست توسط گروهی متعصب مذهبی انجام گیرد؟ دعا کردن برای مردی که در زندان اسیر است و تا اعدام بیش از چند ساعت فاصله ندارد. اگر دشمنان پطرس و کلیسا از تلاش آنان با خبر می شدند، بدون شک اسباب سرگرمی اشان فراهم می شد و به فکر این مسیحیان متعصبی که برای آزادی رهبرشان از زندان دست به دعا برداشته اند می خندیدند و قطعاً به همدیگر می گفتند: «خواهیم دید که دعاهای این مسیحیان احمق چه کاری از پیش خواهد برد.»

ولی تلاش مسیحیان برای رهایی پطرس از طریق دعا کاملاً موفقیت آمیز بود. از قرار معلوم خود پطرس هیچ بیمی از مرگ نداشته چرا که درست در شبی که قرار بود فردایش کشته شود با خیال آسوده به خوابی عمیق فرو رفته بود. هنگامیکه پولس در غل و زنجیز در حالیکه شانزده سرباز احاطه اش کرده بودند به خواب رفته بود ناگهان نوری آسمانی در زندان درخشید و «فرشته خدا در مقابل پطرس ظاهر شد.» فرشته «به پهلوی پطرس

زد» و او را از خواب بیدار کرده گفت: «به زودی برخیز.» در دم زنجیرهای پطرس از دستانش فرو ریخت و بلافاصله به پا خاست. فرشته بدو گفت: «کمر خود را ببند و نعلین برپا کن.» پطرس چنان کرد و سپس فرشته گفت: «ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.» پطرس که گیج و سردرگم شده بود با خود اندیشید که خواب می‌بیند؛ اما او آنقدر عاقل بود که حتی در خواب هم از خدا اطاعت کند. پس بدنبال فرشته روانه شد هرچند که گمان برد که خواب می‌بیند.» سربازان همه در خواب بودند و فرشته و پطرس بدون هیچ مانعی از قراولان اول و دوم گذشته به دروازه آهنین محکمی رسیدند که به سوی شهر باز می‌شد. دروازه به اشاره انگشت خدا «خودبخود پیش روی ایشان باز شد.» آنها از دروازه بیرون رفته وارد خیابانی شدند.

اکنون دیگر پطرس در امان بود و فرشته هم از نظر وی غایب گردید. هوای خنک شبانگاهی پطرس را به خود آورد و تازه متوجه شد که آنچه دیده خواب نبوده پس پیش خود گفت: «اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده مرا از دست هیروودیس و از تمامی انتظار قوم یهود رهانید.» بعد از اینکه چند دقیقه‌ای بی‌حرکت به فکر کردن پرداخت با خود گفت: «حتماً امشب جلسه دعایی در خانه مادر مرقس برپا بوده، بهتر است آنجا بروم.» اندکی بعد جماعتی که در خانه مادر مرقس مشغول دعا بودند از بیرون صدای ضربه‌های سنگینی را که فردی به در می‌کوفت شنیدند. کنیزکی بنام رودا که در میان دعا کنندگان زانو زده بود بی‌درنگ از جای خود جست و به سمت در خانه دوید درحالی‌که با خود می‌گفت: «حتماً پطرس است، بله خود اوست! من می‌دانستم که خدا دعاهای ما را می‌شنود. خدا او را رهانیده و او اکنون پشت در است.» وقتی پای در رسید با هیجان زیاد فریاد زد: «تو هستی پطرس؟» «بله.» کنیزک با شنیدن صدای پطرس به قدری خوشحال شد که فراموش کرد در را باز کند با عجله به داخل خانه برگشته به دعا کنندگان گفت: «دعای ما مستجاب شد آنکه در می‌زد پطرس بود.» جماعت باناباوری فریاد زدند: «آه رودا تو دیوانه شدی.» رودا گفت: «من دیوانه نیستم خود پطرس است خدا دعاهای ما را مستجاب کرده، من صدای او را می‌شناسم می‌دانستم که او می‌آید و او اکنون اینجا است.» آنان جملگی فریاد برآوردند که: «او پطرس نیست، حتماً روح اوست. امشب او را در زندان کشته‌اند و روح او اکنون به اینجا آمده، در را می‌کوبد.» و اما پطرس همچنان به در می‌کوفت تا اینکه بالاخره در را باز کردند و پطرس را صحیح و سالم یافتند. شاهدی زنده از اینکه خدا دعاهای ایشان را مستجاب فرموده است.

در ضمن حتماً متوجه شده‌اید که در میان آن همه افراد برجسته‌ای که در آن خانه جمع بودند تنها نام یک نفر برده شد و او کسی نیست جز رودا، یک کنیزک. بدون تردید اسقفان، کشیشان کلیسای اورشلیم، همگی در آن جلسه حضور داشتند اما نام حتی یکی از آنها برده نشده. احتمالاً برخی از شخصیت‌های با نفوذ اورشلیم که

تا آن زمان مسیحی شده بودند هم در آن خانه حضور داشتند. اما از ایشان هم ذکری به میان نیامده است. رودا و فقط رودا. چرا؟ چون رودا تنها کسی بود که واقعاً ایمان داشت و از این رو تنها کسی بود که شایسته آن شمرده شد که نامش در کلام خدا ثبت شود در صورتیکه کنیزی بیش نبود. «رودا» یعنی «رز» و این رودا برای خدا رزی بسیار خوشبو بود چرا که از نظر خدا هیچ بویی دلچسب‌تر از بوی ایمان نیست.

اکنون اگر دریابیم که این جماعت چگونه دعا کردند آنوقت مانیز دعا کردن را یاد خواهیم گرفت و طوری دعا خواهیم کرد که دعای ما جواب داشته باشد. در آیه ۵ دقیقاً به نحوه دعا کردن اشاره شده. بگذارید یکبار دیگر این آیه را با هم بخوانیم. «کلیسا به جهت او نزد خدا پیوسته دعای کردند.» سرّ دعائیکه هرچه می‌خواهد می‌گیرد در همین چند کلمه نهفته است ما این آیه را به چهار عبارت کوچکتر تقسیم می‌کنیم و هر یک را جزء به جزء مورد بررسی قرار می‌دهیم. عبارت نخست «کلیسا» است. عبارت دوم «به جهت او»، عبارت سوم «نزد خدا» و عبارت چهارم «پیوسته» می‌باشد.

۱- نزد خدا

از میان ۴ عبارت فوق نخست به سراغ عبارت سوم می‌رویم چونکه از همه مهم‌تر است. دعایی که هر چه مسألت می‌کند می‌یابد، دعایی است که نزد خدا مطرح شود. اما ممکن است سؤال کنید. «مگر همه دعاها نزد خدا نیست؟» خیر در مقام مقایسه امروزه کمتر دعایی هست که از زمین به نزد خدا بالا رود. من گاهی تصور می‌کنم که از هر صد دعا حتی یک دعا هم «نزد خدا» نیست. لابد می‌پرسید «منظورت چیست؟» منظور من دقیقاً همان چیزی بود که گفتم. می‌گویید «آه منظور را فهمیدم. منظور تو دعاهای بت‌پرستان است که در برابر بت‌ها و خدایان دروغین دست به دعا برمی‌دارند.» خیر منظور من دعای کسانی است که خود را مسیحی می‌نامند. باز ممکن است بگویید «حالا فهمیدم منظور چیست؛ منظور تو دعاهایی است که کاتولیک‌ها به درگاه مریم باکره و قدیسین می‌کنند.» باز هم خیر. منظور من کسانی هستند که خود را پروتستان می‌نامند. من باور ندارم که حتی یک دعا از صد دعای ایمانداران پروتستان به معنای واقعی نزد خدا مطرح شود. بهتر است چند لحظه دست فکر کنید. آیا در اغلب موارد که شخصی در جمع ایستاده و یا در خلوت زانو زده دعا می‌کند پیش نمی‌آید که افکارش متوجه موضوعات پراکنده باشد و به هر چیزی بیندیشد جز خدای بزرگی که آسمانها و زمین را آفریده و تمامی قدرت از آن اوست؟ آیا در غالب موارد چنین نیست که بدون فکر کردن راجع به اینکه چه می‌خواهیم یک مشت کلمات از پیش تعیین شده را بر زبان می‌آوریم درحالیکه حواسمان پرت است و در عالم هپروت سیر می‌کنیم؟ نام خدا را بر لب می‌آوریم ولی در دلمان هیچ رویکرد آگاهانه‌ای به خدا نداریم.

فقط نام خدا را به باطل می‌بریم و دل‌مان خوش است که دعا می‌کنیم. اگر می‌خواهیم در دعایمان قوت باشد و آنچه را می‌طلبیم بیابیم، قبل از هر چیز باید اطمینان حاصل کنیم که دعایمان به حضور خدا بلند می‌شود و واقعاً مشغول گفتگو با او هستیم. تا زمانیکه مطمئن نشده‌ایم که در حضور خدا قرار داریم، حتی نباید یک کلمه دعا چه در جمع و چه در خلوت به زبان آوریم. بگذارید این عبارت «نزد خدا» در وجودتان عمیقاً نقش ببندد و از این به بعد تا مطمئن نشده‌اید که در حضور خدا هستید حتی یک کلمه هم دعا نکنید.

چند سال پیش در کلیسایمان در شیکاگو تا پیش از اینکه جلسات بزرگ دعای شنبه شب‌ها برای بیداری در سراسر جهان را آغاز کنیم هر شنبه شب گروه کوچکی در کلیسا جمع می‌شدند و برای جلسه روز بعد دعا می‌کردند. تعداد دعا کنندگان در این جلسات از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد اما همیشه دعای ایشان با خود برکاتی عالی به همراه می‌آورد. یک شب پس از آنکه همه دور هم جمع شویم من به پا خاسته با گفتن این جملات جلسه را آغاز کردم «عزیزان اکنون می‌خواهیم زانو زده دعا کنیم و هر کس آزاد است تا هر چه در دل دارد در دعا مطرح کند. اما تا زمانیکه کاملاً مطمئن نشده‌اید که در حضور خدا قرار دارید و واقعاً مشغول گفتگو با او هستید حتی کلمه‌ای به عنوان دعا بر زبان نیاورید.» سپس زانو زده دعا کردیم، دوست کاسبی داشتم که آن شب در آن جلسه حضور داشت. هفته بعد وقتی او را دیدم به من گفت: «آقای توری از اعتراف این مطلب شرمسارم ولی باید بگویم که آیا می‌دانستید مطلبی که شنبه شب گذشته پیش از شروع دعا گفتید برای من به کلیسا مطلبی تازه بود و نحوه دعا کردن مرا به کلی عوض کرد؟» می‌توانستم به راحتی منظور او را بفهمم چون می‌توانم زمانی که نحوه دعا کردن خودم نیز عوض شد را به یاد آورم. من از کودکی با دعا بزرگ شدم. وقتی دعا کردن را یاد گرفتم آنقدر بچه بودم که هرگز به یاد نمی‌آورم که چه کسی دعا کردن را به من آموخته. بدون شک او کسی جز مادرم نبوده ولی من هیچ خاطره‌ای از آن ندارم از همان عنفوان کودکی عادت دعا کردن چنان در وجودم ریشه دوانید که یاد ندارم در تمام عمرم شبی را بدون دعا کردن به صبح رسانیده باشم. البته به استثنای یک شب که مرا بیهوش به خانه آوردند تا فردای آن شب همچنان بی‌هوش بودم.

حتی زمانیکه از خدا دور افتاده بودم و جداً تصمیم داشتم تا عیسی مسیح را پیروی نکنم باز هر شب دعا می‌کردم. حتی هنگامیکه به جایی رسیدم که در کتاب مقدس بعنوان کلام خدا، عیسی مسیح به عنوان پسر خدا و حتی در وجود خدای دارای شخصیت شک کردم، باز هر شب دعا می‌کردم. خوشحالم که اینگونه از کودکی تربیت شده و عادت دعا کردن در وجود من به طور قوی شکل گرفته و خصلتی ماندگار شده چون به برکت وجود همین عادت بود که از ورطه تاریک ناشناسانه انگاری به سوی نور ایمان به خدا و کلامش بازگشتم. با همه این حرفها دعای من تنها صورت ظاهری دعا را داشت. نه اندیشه واقعی از خدا در آن یافت می‌شد و نه

رویکردی واقعی به خدا. حتی بعد از آنکه ایمان آوردم و وارد خدمت شدم باز دعایم صورت ظاهر یک دعای حقیقی را داشت ولی روزی فرا رسید که مفهوم دعای واقعی را یافتم و فهمیدم که دعا یعنی شرفیاب شدن به حضور خدا و به معنای واقعی وارد شدن به محضر او و مسئلت کردن چیزی از او و گرفتن آن چیز از وی. از آن زمان به بعد طرز دعا کردنم به کلی عوض شد. تا پیش از آن، دعا برایم تکلیفی بسیار خسته کننده بود؛ ولی از آن زمان به بعد نه تنها دیگر تکلیف نبود بلکه یک جور موهبت به شمار می‌رفت؛ یکی از ارزنده‌ترین موهبات زندگی. قبل از آن با خود می‌اندیشیدم که «چه مدت باید صرف دعا کنم؟» اکنون تنها فکری که در ذهن مرا به خود مشغول داشته این است که «چقدر می‌توانم از این موهبت استفاده کنم که از دیگر موهبت‌ها بی‌بهره نمانم؟»

فرض کنید یک نفر انگلیسی به کاخ باکینگ‌هام فراخوانده شود تا با پادشاه انگلستان دیدار کند. او هم‌فراخوان را پذیرفته به کاخ می‌رود و در اتاق انتظار می‌نشیند تا پادشاه او را به حضور خود بپذیرد. به نظر شما در مدتی که آن مرد در اتاق انتظار به سر می‌برد به چه چیز می‌اندیشد؟ آیا فکر می‌کنید که به خود می‌گوید: «نمی‌دانم چه مدتی باید به پادشاه وقت بدهم؟» نه. اتفاقاً برعکس می‌گوید: «نمی‌دانم پادشاه تا کی مرا در حضور خود خواهد پذیرفت.» در صورتیکه دعا شرفیاب شدن به حضور پادشاهی است که شاه شاهان و قادر مطلق است و درمقایسه با او همه پادشاهان زمینی هیچند. آیا هیچ آدم عاقلی پیدا می‌شود که با درک این واقعیت باز از خود بپرسد که «من چقدر باید به دعا وقت بدهم؟» خیر بلکه سؤال او این است که «شاه شاهان تا چه مدت مرا به حضور خود خواهد پذیرفت؟»

پس بگذارید عبارت «نزد خدا» در اعماق قلبتان رسوخ کند و از امروز به بعد بر دعای شما مسلط باشد. هر وقت می‌خواهید زانو زده یا ایستاده دعا کنید چه در خلوت و چه در جمع اول اطمینان کامل حاصل نمایید که در حضور خدا هستید و واقعاً با او صحبت می‌کنید و آنوقت لب به دعا بگشایید این سَری شگفت است.

ولی در اینجا سؤالی مطرح می‌شود. چگونه می‌توانیم به حضور خدا بیاییم و چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که در حضور خدا هستیم و واقعاً با او صحبت می‌کنیم؟ سالها پیش زمانیکه در شیکاگو پیرامون همین آیه موعظه می‌کردم در پایان جلسه یکی از باهوش‌ترین زنان مسیحی که تا به حال در عمرم ملاقات کرده‌ام پیش آمده همین سؤالات را از من کرد پرسش او پرسشی حکیمانه و بسیار مهم بود و در کلام خدا به روشنی بدان پاسخ داده شده است. پاسخ به این پرسش دارای دو بخش می‌باشد.

۱- بخش اول پاسخ را می‌توانید در عبرانیان ۱۹:۱۰ بیابید: «پس ای برادران چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم.» این بخش اول پاسخ است. ما به دلیری «خون عیسی» به حضور خدا

می‌آییم؛ و از هیچ طریق دیگری نمی‌توان به حضور خدا وارد شد. معنی این حرف چیست؟ معنی‌اش این است که من و شما گناهکاریم و تنها خداست که بطور کامل قدوس می‌باشد. چنان قدوس که حتی سرافین آن «موجودات مشتعل» (معنی کلمه سرافین دقیقاً «موجودات مشتعل» است) که خود از شدت تقدس در اشتغالند در حضور وی مجبورند صورت و پاهای خود را بپوشانند (اشعیاء ۶:۲). ولی بار گناهان ما به دوش یکی دیگر نهاده شده. خداوند عیسی آن هنگامیکه بر روی صلیب جلجتا مرد گناهان ما را به یک باره کفاره کرده و بر دوش خود گرفت. او بجای ما مرد تا ما دیگر مطرود و ملعون نباشیم و به مجردی که به او و به شهادتی که خدا درباره خون او داده ایمان بیاوریم و خون او را کفاره کامل گناهان خود بدانیم در همان لحظه گناهان ما آمرزیده می‌شود و عادل شمرده شده در جایگاهی بالاتر از سرافین قرار می‌گیریم یعنی همان جایگاهی که پسر خدا در نزد وی دارد. در اینجا دیگر احتیاج نیست که صورت و پاهایمان را بپوشانیم زیرا که بطور کامل، «در آن حیب مستفیض گردانیده شده‌ایم (پذیرفته شده‌ایم)» (افسسیان ۱:۶). پس «داخل شدن به مکان اقدس» یعنی به دلیری خون عیسی وارد حضور خدا شدن و این مستلزم آن است که هر فکر دیگری را دور بریزیم و فقط به این بیندیشیم که در حضور خدا هستیم، گناهکارانی درمانده می‌باشیم و ایمان داشته باشیم که هر گناه ما با ریختن خون عیسی مسیح فدی شده است و به این ترتیب با دلیری به حضور خدا داخل گردیم. حتی بهترین مرد یا زن دنیا هم نمی‌تواند برپایه شایستگی شخصی خود حتی برای یک لحظه به حضور خدا بیاید و یا بخاطر نیکویی خود چیزی از وی دریافت کند اما کثیف‌ترین گناهکاران برپایه ریختن خون عیسی مسیح البته به شرط آنکه از گناه خویش توبه کرده عیسی مسیح را بپذیرند و به خون او بعنوان مبنای پذیرفته شدن در حضور خدا توکل نمایند می‌توانند هر روز سال و هر ساعت از شبانه روز به حضور خدا وارد شوند و با دلیری کامل هر چه می‌خواهند به او بگویند و هر آرزوی قلبی خود را از وی طلب کرده بگیرند. آیا عالی نیست؟ البته که هست. خدا را برای این واقعیت شکر.

پیروان فرقه علم مسیحی (Christian Science) نمی‌توانند به معنای واقعی دعا کنند آنچه که ایشان دعا می‌نامند چیزی جز تفکر و تمرکز فکر نمی‌باشد. دعای آنان طلب برکتی مشخص از خدایی دارای شخصیت نیست؛ در حقیقت خانم ادی (مری بیکر ادی ۱۸۲۱-۱۹۱۰ بنیانگذار فرقه علم مسیحی است.م) منکر وجود خدایی دارای شخصیت می‌باشد و کفایت خون مسیح را برای کفاره گناهان کتمان می‌نماید به گفته او خون مسیح وقتی بر صلیب جلجتا ریخته شد دیگر آن خاصیت را نداشت که زمانی در رگهای او جاری بود. به همین خاطر یک پیرو علم مسیحی نمی‌تواند واقعاً دعا کند.

همینطور یگانه‌انگاران (Unitarians) نمی‌توانند واقعاً دعاکنند. آنان نام خدا را بر زبان می‌آورند و او را پدر می‌خوانند و کلمات زیبایی هم می‌گویند اما هیچ کدام از اینها رویکرد صحیحی به خدا نیست. خود خداوند ما عیسی مسیح فرمود: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.» چند سال پیش در شیکاگو من عضو کمیته‌ای سه نفره بودم که یکی از این سه نفر رهبر خادمین یگانه‌انگار آن شهر بود. او از بسیاری جهات مردی دوست داشتنی به شمار می‌رفت. روزی در خاتمه جلسه کمیته این خادم یگانه‌انگار به من رو کرده گفت: «برادر توری من غالب اوقات برای شنیدن موعظت شما به کلیسایان می‌آیم.» در جوابش گفتم: «از شنیدن این مطلب بسیار خوشحالم.» وی در ادامه افزود: «مخصوصاً شرکت در جلسات دعای شما را دوست دارم. اغلب جمعه شب‌ها به جلسه دعای شما سری می‌زنم و همان دم در می‌نشینم و بسیار بهره‌مند می‌گردم.» جواب دادم: «از این بابت هم خوشحالم ولی به من بگویند که چرا خود شما در کلیسایان جلسه دعا برپا نمی‌کنید؟» او گفت: «خوب حالا که از من بی‌پرده سؤال کردید من هم رک و بی‌پرده جوابتان را می‌دهم. چون نمی‌توانم. بارها سعی کرده‌ام و هر بار شکست خورده‌ام. شکست خوردن او کاملاً طبیعی بود چون رویکردش به خدا دارای مبنای صحیح نبود چرا که یگانه‌انگاران کفار خون مسیح را منکر می‌شوند.»

اما بسیاری از مسیحیان به ظاهر ارتدوکس و همچنین این روزها بسیاری خادمین به ظاهر ارتدوکس وجود دارند که کفار خون مسیح را انکار می‌کنند. ایشان ایمان ندارند که تنها و تنها به واسطه ریختن خون مسیح بر صلیب جلجتا آمرزش گناهان ما مهیا می‌گردد و به همین خاطر به معنای واقعی نمی‌توانند دعا کنند.

زمانی من و آقای الکساندر مشغول برپایی جلساتی در تالار رویال آلبرت لندن بودیم. روزی نامه‌ای به ضمیمه یکی از سرودنامه‌هایی که در طی جلسات از آنها استفاده می‌کردم بدستم رسید. شخصی که آنرا برایم فرستاده بود با دقت، ورق به ورق گشته بود و هر جا به خون مسیح اشاره شده بود آن عبارت را از داخل سرودنامه بریده و دور انداخته بود. در نامه‌ای که ضمیمه آن فرستاده بود برایم نوشته بود: «من سرودنامه شما را ورق به ورق گشتم و هر جا به خون مسیح اشاره شده بود آنرا جدا کردم و حالا این سرودنامه را برایتان پس می‌فرستم تا از حالا به بعد آنرا اینطوری بخوانید چون بیشتر معنی می‌دهد.» من عصر همان روز سرودنامه را به جلسه بردم و آنرا به همه نشان دادم سرودنامه از لحاظ محتوی به شدت لطمه دیده بود. نامه آن شخص را خواندم و سپس گفتم: «نه، من خون مسیح را نه از سرودنامه بیرون می‌اندازم و نه از الهیاتم. چون با این کار تنها پل ارتباط با خدا را که تجربه کرده‌ام، خراب می‌کنم.» بله خانمها و آقایان به هیچ وسیله دیگری جز خون

عیسی مسیح نمی‌توانید به خدا نزدیک شوید. تا ایمان نیاورید که خون عیسی کفاره کامل گناهان شماست و از طریق آن می‌توانید آمرزش و عادل شمردگی را بیابید، دعای واقعی محال خواهد بود.

۲- بخش دوم پاسخ به این سؤال (چگونه می‌توان به حضور خدا آمد و از بودن در حضور خدا اطمینان حاصل کرد؟) را در افسسیان ۱۸:۲ خواهید یافت: «زیرا که بوسیله او هر دو نزد پدر در یک روح دخول داریم.» این همان اندیشه‌ای است که قبلاً هم بدان برخوردیم: «بوسیله او». بلکه از طریق عیسی مسیح است که ما به پدر دسترسی داریم. اما یک چیزی اضافی در آن دیده می‌شود. ما از طریق عیسی مسیح و در یک روح یعنی روح‌القدس به حضور خدا وارد می‌شویم. معنی این حرف چیست؟ معنی‌اش آن است که وقتی دعا می‌کنیم کار روح‌القدس آن است که دست ما را گرفته به سوی خدا و به حضور وی رهبری کند و ما را به او معرفی می‌نماید و در دعا وجود خدا را برایمان واقعی سازد. واژه یونانی که «دخول» ترجمه شده در اصل «معرفی» معنی می‌دهد. روح‌القدس ما را به خدا معرفی می‌کند. برای اینکه واقعاً به حضور خدا وارد شویم و در دعا اطمینان حاصل کنیم که در حضور خدا هستیم، باید به روح‌القدس نگاه کنیم تا در دعا خدا را برایمان واقعی سازد.

آیا تاکنون برایتان پیش نیامده که زانو زده دعا کنید ولی احساس کنید که هیچکس آنجا نیست و شما مشغول حرف زدن با خلاء هستید؟ در چنین مواقعی چه باید کرد؟ آیا باید دست از دعا بکشیم و صبر کنیم تا حس دعا کردن ایجاد شود؟ به هیچ وجه در زمانی که احساس دعا کردن در حداقل ممکن است و حس می‌کنید حضور خدا نیست، درست شد چنین موقعی بیش از هر وقت دیگر به دعا کردن نیازمندیم. پس باید چکار کنیم؟ فقط ساکت و آرام بنشینید و به خدا رو کرده از او بخواهید تا به وعده‌اش عمل کرده روح‌القدس را بفرستد تا او شما را به حضورش رهنمون شود و وجود خدا را برایتان واقعی سازد، سپس با انتظار صبر کنید. آنگاه روح‌القدس خواهد آمد و شما را به حضور خدا برده وی را برایتان واقعی خواهد ساخت. من امروز می‌توانم شهادت بدهم که برخی از عالی‌ترین مواقعی که دعا کرده‌ام زمانی بوده که در ابتدای دعا هیچ حس واقعی از خدا نداشته‌ام انگار که هیچ کس آنجا نبود. در همین مواقع بود که به خدا رو کرده از او خواسته‌ام تا روح‌القدس را بفرستد که دعا کردن را به من بیاموزد و مرا به حضورش رهبری کند و وجود او را برای من واقعی نماید و روح‌القدس هم طبق وعده پرد می‌آمد و مرا به حضورش می‌برد و وجود او را چنان واقعی می‌ساخت که احساس می‌کردم اگر هم‌اکنون چشمانم را بازکنم خدا را پیش رویم خواهم دید. در واقع خدا را می‌توانستم ببینم منتها با چشم جان.

شبی پس از اتمام موعظه‌ام در یکی از کلیساهای شیکاگو از منبر پایین آمدم و به سمت راهروی میان نیمکت‌ها رفتم تا چند نفری از حضار را دیده از نزدیک با ایشان گفتگو کنم. یکی از آنها مرد میانسالی بود که من مستقیماً به طرفش رفته از او پرسیدم: «شما مسیحی هستید؟» او جواب داد: «نه من بی‌دینم آیا شما تا به حال خدا را دیده‌اید؟» من بی‌درنگ پاسخ دادم: «بلکه من خدا را دیده‌ام.» آن مرد یکه‌ای خورد در سکوت فرو رفت. آیا منظورم این بود که خدا را با چشمان جسمانی‌ام دیده‌ام؟ خیر. ولی خدا را شکر می‌کنم که او به من دو جفت چشم عطا کرده. یک جفت چشم جسمانی و یک جفت هم چشم جان. من برای کسانی که فقط یک جفت چشم دارند متأسفم. خدا به من چشمان جسمانی بسیار قوی عطا کرده بطوریکه در سن ۶۷ سالگی هنوز نیاز به عینک ندارم و چیزهایی از قبیل چشم ضعیف و بیمار برایم معنی ندارد اما در ازای حفظ این یک جفت چشم دیگر حاضرم از موهبت داشتن چشمان جسمانی محروم شوم.

پس همانطور که گفتم اول با خون مسیح و بعد با کمک روح‌القدس می‌توان به حضور خدا راه یافت. به روح‌القدس نگاه کنید و او شما را به حضور خدا راهنمایی خواهد نمود و وجودی را برایتان واقعی خواهد ساخت.

در حاشیه اجازه دهید تا توجهتان را به آموزه مهم و بسیار عملی تثلیث جلب نمایم. خیلی‌ها فکر می‌کنند که آموزه تثلیث، آموزه‌ای کاملاً انتزاعی، متافیزیکی و بکلی غیرعملی است. اصلاً اینطور نیست. این آموزه تمامیت زندگی روحانی ما را دربرمی‌گیرد و مهمترین مسئله عملی در دعا است. لازم است به حضور خدای پدر دعا کنیم؛ لازم است بوسیله عیسی مسیح پسر خدا دعا کنیم؛ و لازم است در روح‌القدس دعا کنیم. چنین دعایی قطعاً اجابت می‌شود.

۲- جدیدیت هر چه تمام‌تر

اکنون بیایید به سراغ عبارتی دیگر از آن چهار عبارت مندرج در اعمال ۵:۱۲ برویم: «پیوسته». «اما کلیسا به جهت او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند». در ترجمه بازخوانی شده (Revised Version) به جای پیوسته، «مجدانه» ترجمه کرده‌اند. «کلیسا به جهت او نزد خدا مجدانه دعا می‌کردند». این اصطلاح به اصل یونانی نزدیک‌تر است و حق و معنی را بیشتر ادا می‌کند تا «پیوسته». ولی «مجدانه» هم نمی‌تواند بطور کامل گویا باشد. واژه یونانی آن *ektenos* است که معنای تحت‌اللفظی‌اش «کشیده و متهد» می‌باشد. می‌دانید چرا ترجمه قدیمی (منظور ترجمه کینگ جیمز است-م) آن را «پیوسته» ترجمه کرده است. چون مترجمین می‌پنداشته‌اند که دعا برای مدتی طولانی به درازا می‌کشیده و خلاصه دعایی متحد و پیوسته بوده است. ولی

اصلاً چنین اندیشه‌ای در پس معنای این واژه نهفته نیست. واژه مزبور در هیچ جای عهدجدید بدین معنا بکار نرفته است و من هم در هیچ یک از آثار ادبی یونانی غیرکتاب مقدسی نیز چنین معنایی را برای آن نیافته‌ام. آن، مثل خیلی از واژه‌های دیگر واژه‌ای تصویری است و روحی را به تصویر می‌کشد که از جدیت زیاد برای نزدیک شدن به خدا کشیده شده است.

با این مثال حتماً مطلب برایتان روشن خواهد شد. آیا تاکنون مسابقه دو دیده‌اید؟ دوندگان روی خط شروع مسابقه به حالت خیز می‌مانند و همه منتظر فرمان «حرکت» یا شلیک طپانچه هستند تا با سرعت هرچه تمام‌تر به سمت خط پایان بدونند. در حین انتظار برای فرمان شروع مسابقه، دوندگان عضلات خود را سمت جلو می‌کشند و هر لحظه برکشیدگی عضلات افزوده می‌شود تا حدی که گاه رگهای پیشانی آنها مثل طناب بیرون می‌زند. این تصویر روحی است که برای رسیدن به خدا به جلو کشیده می‌شود.

همین واژه در لوقا ۴:۲۲ نیز بکار رفته است: «پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغ تر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت.» همانطور که گفتم همان تصویر روحی که به طرف خدا کشیده شده در این آیه وجود دارد.

شاید صحیح‌ترین ترجمه برای آن واژه یونانی کلمه «به شدت» باشد. کلیسا به جهت او نزد خدا به شدت دعا می‌کردند.» اگر مطابق ذیل آیه را ترجمه کنیم حتی صحیح‌تر نیز می‌باشد. «کلیسا به جهت او نزد خدا با جدیت هرچه تمام‌تر دعا می‌کردند.»

خدا به دعائیکه با جدیت هرچه تمام‌تر انجام شود توجه می‌کند و آنرا اجابت می‌نماید این اندیشه بارها و بارها در کتاب مقدس تکرار شده است حتی در عهدعتیق نیز می‌توان آنرا یافت. «و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمام یدل خود جستجو نمایید مرا خواهید یافت.» (ارمیا ۱۳:۲۹). پس در اینجا درمی‌یابیم که چرا خدا بسیاری از دعا‌های ما را نمی‌شنود چون نه به اندازه کافی بدان دل می‌دهیم و نه با اشتیاق و جدیت هرچه تمام‌تر آنرا می‌طلبیم. از اینروست که خدا به دعا‌های ما توجه نمی‌کند. تصور کنید که من از شما بپرسم که «آیا امروز دعا کرده‌اید؟» بدون شک اغلب شما جواب خواهید داد: «بله». و باز تصور کنید که من مجدداً از شما بپرسم: «درباره چه چیز دعا کرده‌اید؟ اگر به من بگویید که موضوع دعای امروز صحبتان را فراموش کرده‌اید به شما خواهم گفت که «بسیار خوب خدا هم فراموش کرده به دعایتان جواب بدهد.» حالا فرض کنید من همان سؤال را از شما بکنم و شما بتوانید جواب مرا بدهید چرا که هر روز دعایی تکراری و کلیشه‌ای را طوطی‌وار تکرار می‌کنید. بدون آنکه درباره آنچه می‌گویید فکر کنید و تازه هنگام دعا کردن تمام حواستان متوجه مسائل دیگر باشد. باید به شما بگویم این دعایتان بی‌حرمتی به خدا و به باطل بردن نام خداوند است.

زمانی که من و همسر در هندوستان بودیم او به دارجیلینگ هیمالیا که ناحیه‌ای در مرز تبت می‌باشد. من چون سخت درگیر جلسات بشارتی کلکته بودم نتوانستم او را همراهی کنم. هنگامیکه او از سفر برگشت با خود یک چرخ دعای تبتی آورده بود. می‌دانید چرخ دعا چیست یک جام برنجین گرد است که بر روی یک چوب قرار گرفته. هر وقت چوب را بچرخانید آن جام نیز می‌گردد. اهالی تبت دعاهايشان را می‌نویسند و درون جام می‌اندازند و هر وقت چوب را می‌گردانند چرخ نیز می‌چرخد و آنها دعای مزبور را تکرار می‌کنند این همان کاری است که خیلی از ما آمریکایی‌ها هنگام دعا انجام می‌دهیم با این تفاوت که چرخ دعا بجای آنکه روی چوب باشد درون سر ماست. هر روز زانو می‌زنیم و پشت سر هم دعایی را طوطی‌وار تکرار می‌کنیم. بدون اینکه در مورد دعاهايمان قدری فکر کنیم چنین دعایی بی‌حرمتی به خدا و به باطل بردن نام اوست؛ و هیچ قدرتی هم ندارد. این دعا عین وقت تلف کردن و حتی بدتر از وقت تلف کردن است. اما اگر از شما بپرسیم «که امروز صبح چه دعایی کردید» و شما بتوانید مضمون دعای خود را به این دلیل که ناشی از بار قلبی و هدایت روح‌القدس بوده برای من بازگو کنید آنوقت باید به شما بگویم که خدا قطعاً دعایتان را شنیده و مسئلتان را به شما خواهد داد.

اگر می‌خواهید دعایمان قوت داشته باشد باید با جدیت هرچه تمام‌تر دعا کنیم و از تمام وجودمان برای دعا مایه بگذاریم. این اندیشه بارها و بارها در کتاب مقدس تکرار شده است. برای نمونه می‌توانیم آنرا در رومیان ۳۰:۱۵ بباییم: «لکن ای برادران از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح‌القدس برای من نزد خدا در دعاها جد و جهد کنید.» واژه‌ای که «با هم جد و جهد کردن» ترجمه شده Sanagonizo است. Agonizo یعنی «ستیز کردن» یا «تلاش کردن» یا «کشتی گرفتن» یا «جنگیدن». می‌توان این آیه را به طرز صحیح‌تر چنین ترجمه کرد: «لکن ای برادران از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح‌القدس برای من نزد خدا در دعاها کشتی بگیرید.»

این روزها درباره «آرامش ایمان» خیلی می‌شنویم که معمولاً منظور مردم از بکار بردن این عبارت آن است که در زندگی مسیحی باید خیلی آرام با مسائل برخورد کنیم و هر وقت دعا می‌کنیم کافی است که مثل یک بچه کوچک آرام و با اطمینان به حضور خدا بباییم و مسئلتان را از او بخواهیم و از همان موقع آنرا از آن خود بدانیم. و بعد به آرامی از حضور خدا مرخص شویم. در این ایده حقیقتی بزرگ نهفته است اما این تنها یک روی حقیقت است و هر حقیقتی معمولاً دو رو دارد. روی دیگر حقیقت این است که ما نه تنها «آرامش ایمان» بلکه «جنگ ایمان» هم داریم و در کتاب مقدس من درباره جنگ ایمان خیلی بیشتر از آرامش ایمان صحبت شده است. ایده کشتی گرفتن یا جنگیدن در دعا آن نیست که ما باید با خدا کشتی بگیریم تا او را برای اعطای

خواسته‌امان مجبور یا متقاعد سازیم. خیر، «ما را کشتی گرفتن با...ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی» است (افسیان ۱۲:۶). ما را کشتی گرفتن با ابلیس و نیروهای شریرش می‌باشد و در هیچ جا به اندازه دعا شریر با ما؛ مقاومت نمی‌کند. گاهی در هنگام دعا کردن چنین به نظرمان می‌رسد که تمام نیروهای جهنمی میان ما و خدا حایل شده‌اند. در اینگونه موارد چه باید بکنیم؟ از دعا دست بکشیم؟ نه! به هیچ وجه! باید بر روی زانوان بچنگیم، در دعا به حضور خدا کشتی بگیریم تا زمانی که پیروز شویم.

سالها پیش در کنفرانس کتاب مقدس که در کلیسای دکتر جیمز.اچ. بروکس (Brooks . James . H) در شهر سنت لوئیس برپا شده بود شرکت داشتم. بر طبق برنامه یکی از بزرگترین و برجسته‌ترین معلمان کتاب مقدس در آمریکا مشغول سخنرانی بود و موضوع صحبتش هم «آرامش ایمان» بود. او گفت: «من همه شما را به چالش دعوت می‌کنم تا فقط یک آیه از کتاب مقدس به من نشان دهید که به ما گفته باشد، باید در دعا کشتی بگیریم». معمولاً واعظین دوست ندارند برخلاف یکدیگر حرف بزنند ولی در اینجا همه به چالش دعوت شده بودند و من که روی سکوی وعظ نشسته بودم مکلف بودم حرف او را قطع کنم. پس با صدای آهسته به او گفتم: «رومیان ۱۵:۲۰، برادر» او در زبان یونانی آنقدر متبحر بود که منظور مرا بفهمد و البته بیشتر از آن صادق بود و حرف مرا پذیرفت. بله «کشتی گرفتن در دعا» فرمان کتاب مقدس است. بُرد با دعایی است که به قوت روح القدس و با جدیت زیاد همراه باشد. ریشه فعلی که «با هم جد و جهد کردن» ترجمه شده واژه *agone* که واژه انگلیسی *agony* به معنی «رنج و محنت» از آن گرفت شده. در واقع اصطلاحی که در لوقا ۲۲:۴۴ بکار رفته و من در بالا آن را نقل کردم، درست *agony* ترجمه شده است. «پس به مجاهده (*agony*) افتاده، سعی بلیغ تر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت». برای دعا کردن باید رنج و مرارت کشید.

حال به سراغ کولسیان ۱۳: ۱۲ تا می‌رویم و شما همین مطلب را در آنجا نیز خواهید یافت. «اِپِراس به شما سلام می‌رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما در دعاهای خود جد و جهد می‌کند تا در تمامی اراده خدا کامل و متیقین شوید و برای او گواهی می‌دهم که درباره شما...بسیار محنت می‌کشد.» واژه‌ای که «محنت» ترجمه شده معنایی بسیار قوی دارد و می‌توان آنرا جان کندن یا با درد زحمت کشیدن ترجمه کرد. آیا می‌دانید در دعا جان کندن یعنی چه؟ واقعاً که خیلی از ما مسیحیان دعا کردن را چقدر ساده می‌گیریم و چقدر کم دل به دعا می‌دهیم.

مردان بزرگ خدا که در طی سده‌ها از طریق دعا اعمال عظیم انجام دادند کسانی بودند که جان‌کندن در دعا را به خوبی می‌شناختند. برای نمونه می‌توان دیوید برینرد (David Brainerd) را نام برد که از لحاظ جسمانی فردی ناتوان ولی از لحاظ روحانی مرد بزرگ خدا بود. او که سالیان دراز از بیماری سل ریوی رنج می‌برد و عاقبت نیز از همین بیماری در عنفوان جوانی بدرود حیات گفت؛ زمانی احساس کرد که خدا او را خوانده تا در میان سرخپوستان آمریکای شمالی بکار گیرد. از اینرو هر روز صبح برخاسته به جنگلهای کهنسال شمال پنسیلوانیا می‌رفت و دعا می‌کرد در شرایطی که گاه سرمای زمستان به حدی می‌رسید که پایش به اندازه یک فوت در برف فرو می‌رفت. در این شرایط او زانو می‌زد و چنان با درد دعا می‌کرد که در آن سرما بدنش خیس عرق می‌شد. اینگونه بود که خدا هم دعاهای او را شنید و چنان بیداری عظیمی میان سرخپوستان آمریکای شمالی ایجاد کرد که نه تنها برینرد تا آن زمان چیزی در آن باره نشنیده بود بلکه خوابش را هم نمی‌دید. نه تنها خدا دعای برینرد را برای بیداری در میان سرخپوستان شنید بلکه پدرزن او جاناتان ادواردز را که سلطان متافیزیکدانان و شاید بزرگترین متفکر آمریکا بود را نیز متحول ساخت (جاناتان ادواردز تنها متافیزیکدان مسیحی است که نامش در تالار مشاهیر آمریکا ثبت گردید). و از او مبشری آتشین بوجود آورد بطوریکه وقتی در کلیسای انفیلد (Enfield) با قوت روح‌القدس درباره «گناهکاران و در دستان خدایی خشمگین» موعظه کرد کسانی که در ساختمان وجود داشتند احساس کردند که زمین در حال شکافته شدن است و عنقریب کلیسا بر سرشان خراب خواهد شد به همین خاطر ستون‌های کلیسا را محکم در بغل گرفته بودند و با فریاد و استغاثه از خدا طلب رحمت می‌کردند. آه که اگر از مردانی چون دیوید برینرد که آنگونه دعا می‌کردند بیشتر داشتیم، یقیناً تعداد کسانی چون جاناتان ادواردز که این چنین موعظه می‌کنند نیز بیشتر می‌شد. من یکبار در کنفرانسی که در نیویورک برگزار شده بود داستان دیوید برینرد را مثال زدم، دکتر پارک که نوه و نویسنده زندگینامه جاناتان ادواردز می‌باشد و آن روز در کنفرانس حضور داشت پس از خاتمه جلسه به من گفت: «همیشه احساس من در مورد دیوید برینرد این بود که او قدری غیرعادی است. من در جوابش گفتم: «دکتر پارک ای کاش من و شما هم قدری غیرعادی باشیم.» واقعاً ای کاش قدری از آن به اصطلاح «غیرعادی بودن» که در وجود دیوید برینرد بود و او را وامی‌داشت تا با جدیت و اشتیاق هرچه تمام‌تر در دعا از خدا طلب قوت کند در وجود من و شما هم بود.

اما در اینجا پرسشی بسیار عملی مطرح می‌گردد. چگونه می‌توان در دعا جدیت هرچه تمام‌تر به خرج داد؟ کتاب مقدس پاسخ این پرسش را خیلی صریح و روشن بیان می‌کند. از دو راه می‌توان جدیت در دعا را بدست آورد. یکی راه درست و دیگری راه غلط. راه غلط آن است که قوت جسمانی انگیزه جد و جهد قرار گیرد.

یعنی اینکه سعی نموده تا با نیروی بدنی سخت دعا کنیم. آیا تا به حال به چنین چیزی برنخورده‌اید؟ شخصی مقابل یک صندلی زانو می‌زند و دعا می‌کند. او ابتدا خیلی آرام دعا را شروع می‌کند بعد برانگیخته می‌شود. جیغ و فریاد سر می‌دهد و با مشت به صندلی می‌کوبد و گاهی کف بر لب می‌آورد و آنقدر جیغ می‌زند تا اینکه مغزش از سرو صدایی که خودش به راه انداخته در آستانه ترکیدن قرار بگیرد. این راه اشتباه یا به عبارت دیگر آتش غریب است. به کار بردن سعی انسانی و نیروی جسمانی مساوی است با اهانت به خدا.

اما از طریقی دیگر که راه صحیح باشد می‌توان جدیت در دعا را کسب کرد. کتاب مقدس راه صحیح را به ما می‌آموزد. کلام خدا در رومیان 8:26 می‌فرماید: «و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند زیرا که آنچه دعا کنیم بطوریکه می‌باید نمی‌دانیم لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هاییکه نمی‌شود بیان کرد و او که تفحص کننده دلهاست فکر روح را می‌داند زیرا که او برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می‌کند.» راه درست این است که برای به وجود آمدن جدیت در دعا به روح القدس نگاه کنیم جدیتی که خدا رویش حساب می‌کند آن جدیتی نیست که با انگیزه و تلاش انسانی باشد. جدیت در دعا جدیتی است که روح القدس در دل‌های ما ایجاد می‌کند. ایا وقتی می‌خواهید دعا کنید و هیچ حسی برای دعا کردن در خود نمی‌بینید دست از دعا می‌کشید تا حس دعا کردن خود بخود به سراغتان بیاید؟ نه اگر زمانی وجود داشته باشد که کسی به دعا کردن احتیاج داشته باشد آن زمان درست همین موقع است. پس چکار باید بکنیم؟ باید در سکوت کامل به خدا چشم بدوزیم تا او روح القدس را بر طبق وعده‌اش بفرستد و او دل‌های ما را برای دعا کردن بیدار نماید و جدیت لازم را در وجودمان ایجاد کند. وقتی خدا روح القدس را فرستاد آنوقت با جدیت هرچه تمام‌تر و به «ناله‌هاییکه نمی‌شود بیان کرد» دعا خواهیم کرد.

من در مورد خودم می‌توانم همین شهادت را بدهم. هرگز نمی‌توان آن شبی را که در شیکاگو بودم از یاد ببرم، پس از خاتمه جلسه دعای عمومی برای بیداری در سراسر جهان مردیکه در اداره این جلسات با من همکاری نزدیک داشت به خانه‌ام آمد و گفت: «برادر توری آیا موافقی پس از پایان جلسه دعای شنبه شب‌ها یک جلسه دعای خصوصی‌تر هم بگذاریم. من گفتم فکر خوبی است او در ادامه گفت پس چطور است از همین امشب شروع کنیم و از هفته دیگر هر کسی که خواست به جمع ما ملحق گردد. من هم قبول کردم و عجب شب فراموش نشدنی بود. اما آنچه که می‌خواهم بگویم مربوط به آن شب نمی‌شود. چند هفته‌ای از آن ماجرا گذشت و ما هر شنبه شب پس از جلسه دعای عمومی که حدود ساعت ۱۰ شب می‌شد چند نفری در مکانی دور افتاده دور هم جمع می‌شدیم و دعا می‌کردیم تا دعایمان برای کسی مزاحمت ایجاد نکند. معمولاً تعدادمان از شمار انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد. یک شب پیش از آنکه زانو زده دعا کنیم موضوعات خاصی را

که قرار بود برایشان دعا شود، با یکدیگر در میان گذاشتیم و بعد زانو زدیم ولی سکوت به درازا کشید و کسی دعا نکرد سرانجام یکی از حاضران سربلند کرده گفت: «من نمی‌توانم دعا کنم؛ انگار یک چیزی در برابر من مقاومت می‌کند.» سپس یکی دیگر گفت: «من هم نمی‌توانم دعا کنم. گویی چیزی جلوی مرا گرفته است.» همه دور هم جمع شدیم و تصدیق کردیم که همگی حالی مشابه داریم.

آنوقت چه کردیم؟ به آرامی در برابر خدا سجده کردیم و از او خواستیم تا روح القدس را بفرستد تا روح به ما قوت دعا کردن عطا کرده پیروزمان گرداند. و روح القدس اندکی بعد آمد و بر تک تک ما قرار گرفت و چنان دعایی کردیم که هرگز تا آن زمان سابقه نداشت. در همان شب بود که وقتی روح در من آمد هدایت شده دعا کردم تا خدا مرا برای موعظه انجیل به سراسر دنیا بفرستد و با چشمان خودم ایمان آوردن هزاران نفر را در چین، ژاپن، استرالیا، نیوزیلند، تاسمانی، هندوستان، انگلستان، اسکاتلند، ایرلند، آلمان، فرانسه و سوئیس ببینم؛ آن شب وقتی دعایم تمام شد می‌دانستم که به تمام این نقاط رفته انجیل را موعظه خواهم کرد و اعمال عظیم خدا را در آن نواحی خواهم دید. آن جلسه دعا مرا برای وعظ انجیل به سراسر دنیا فرستاد.

اگر می‌خواهیم مسألت خودمان را در دعا از خدا بگیریم، باید اینگونه دعا کنیم - دعایی که با جدیت هرچه تمام‌تر و با الهام روح القدس انجام شود.

۳- کلیسا

حال نوبت به عبارت سوم می‌رسد: «کلیسا». خدا بطور ویژه از اجابت دعای متحد خرسند می‌شود. در دعای هر فرد قدرت هست و هر کس به تنهایی می‌تواند با دعا کارهای بزرگی انجام دهد، ولی در دعای متحد قوتی بسیار زیادتر نهفته است. خداوند ما عیسی مسیح این حقیقت عظیم را در متی 18: 19 تا تعلیم داده است: «باز به شما می‌گویم هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هرچه که بخواهد متفق شوند، هرآینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد. زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم.» خدا از اتحاد قومش خشنود می‌شود و برای ارتقای این اتحاد هرکاری انجام می‌دهد و از این رو به دعای متحد احترام زیادی می‌گذارد.

ولی این یک شرط دارد؛ اتحاد بایستی واقعی باشد. منظور مسیح از اینکه گفت «هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هرچه که بخواهند متفق شوند» این است که هر دو نفر هم بدانند که درباره چه دعا می‌کنند و هم برای انجام آن دعا موافق و هم فکر باشند. نه اینکه مثلاً یک نفر باری در قلب خود احساس کند و نزد شما آمده از شما بخواهد تا با او متحد شوید و شما هم قبول کنید. در اینجا توافق هست ولی او با اشتیاق و جدیت

و بار قلبی آمده ولی شما به این خاطر که او از شما خواسته آمده‌اید و دعا می‌کنید. این اتفاق و هم فکری کامل نیست. ولی هرگاه خدا بوسیله روح القدس یک بار قلبی مشترک را در دل دو نفر می‌گذارد و آن دو در اتحاد روح در مورد آن چیز دعا می‌کنند، هیچ قدرتی در آسمان و بر زمین نمی‌تواند مانع از اجابت آن دعا شود. پدر آسمانی ما یقیناً آن دعا را مستجاب خواهد فرمود.

۴- به جهت او

اکنون به چهارمین عبارت می‌رسیم. «به جهت او». دعا باید دعایی مشخص و در مورد فردی مشخص باشد؛ دعای مشخص همان دعایی است که خدا اجابتش می‌کند. آه که بسیاری از ما مسیحیان چقدر کلی و گنگ دعا می‌کنیم. دعاها ما همه دعاهایی قشنگ، با عباراتی فریبنده هستند ولی هیچ چیز مشخصی را نمی‌طلبند و خدا هم هیچ جواب مشخصی به آنها نمی‌دهد. هر وقت می‌خواهید به حضور خدا دعا کنید، یک ایده مشخص و روشن را در نظر بگیرید و دقیقاً معلوم کنید که چه از خدا می‌خواهید؛ و اگر دیگر شرایط یک دعای پیروزمند فراهم باشد، قطعاً آن را از خدا خواهید گرفت. جواب خدا هم به اندازه دعای شما دقیق و مشخص خواهد بود. در خاتمه، اجازه دهید تا توجهتان را به وابستگی به روح القدس در همه دعاها جلب کنم. این روح القدس است که به ما توانایی می‌بخشد تا «نزد خدا» دعایی واقعی بکنیم و اوست که ما را به حضور خدا رهبری می‌کند و وجود او را برایمان واقعی می‌سازد. باز این روح القدس است که به ما جدیت هرچه تمام‌تر در دعا عطا می‌کند. و دوباره این روح القدس است که ما را با همدیگر متحد می‌سازد تا وقت دعای متحد را درک کنیم. و این روح القدس می‌باشد که به ما موارد مشخصی برای دعا کردن نشان می‌دهد.

خلاصه در یک کلام، خدا دعایی را اجابت می‌کند که به حضور خدا باشد و بر مبنای ایمان به خون کفاره کننده پسر خدا و تحت هدایت و به قوت روح قدوس خدا انجام گیرد.

فصل هفتم

کشش شدید

و من اگر از زمین بلند کرده شوم همه را به سوی خود خواهم کشید (یوحنا ۱۲:۳۲).

اخیراً در جایی خواندم که در آمریکا سر برنامه از بالاترین کشش و شهرت برخوردارند: یک شوی سینمایی و یک نوازنده پیانو و همسرش و یک تک خوانی اپرا از اپرای مادام باترفلای که توسط یکی از ستارگان مشهور اپرا اجرا می‌شد. اینکه واعظی معروف و دارای عطایای زیاد و یا کمیته تبلیغات او چنین تصور می‌کنند که انجیل پسر خدا قدرت خود را برای جذب مردم بسوی مسیح از دست داده تا اندازه‌ای تکان دهنده است.

مطلبی که خوانده بودم مرا به فکر واداشت که آیا واقعاً مسیح هنوز آن کششی را که در گذشته داشت امروز نیز دارد؟ بلافاصله کلمات این آیه به ذهنم خطور کرد: «و من اگر از زمین بلند کرده شوم همه را به سوی خود خواهم کشید.» هیچ چیزی مثل مسیح بلند کرده شده نمی‌تواند انسان را به سوی خود بکشد. شاید فیلم سینمایی جذابی سالن‌های خالی سینما را برای مدتی پر از جمعیت کند اما این جذابیت گذرا است. نوزده قرن تاریخ مسیحیت قدرت کشش عیسی را به همگان ثابت کرده است (این کتاب حدود ۱۰۰ سال قبل به رشته تحریر در آمده است-م). من خود بارها شاهد نیروی کشش فوق‌العاده مسیح بلند کرد شده بوده‌ام.

در لندن شاهد بودم که برای دو ما متوالی تالار بزرگ رویال آلبرت هر شب پر از جمعیت شد و تعداد جمعیت به قدری زیاد بود که گاه مجبور می‌شدند مانع از ورود مردم شوند. درحالی‌که این تالار گنجایش نشستن ده هزار نفر را دارد و دو هزار نفر نیز می‌توانند به حالت ایستاده در آن حضور داشته باشند. در شب افتتاحیه جلسات یکی از گزارشگران برجسته شهر لندن قبل از شروع جلسه نزد من آمد و گفت: «شما این ساختمان را برای دو ماه پیاپی اجاره کرده‌اید؟» «بله.» «و لابد انتظار دارید هر شب هم این سالن پر از جمعیت شود؟» «بله.» او گفت: «چرا؟ هرگز کسی سعی نکرده این تالار را برای حتی دو هفته متوالی اجاره کند. خود گلاستون (نخست‌وزیر وقت بریتانیا-م) هم نمی‌تواند آنرا برای دو هفته پر از جمعیت کند و حالا شما انتظار دارید که آنرا برای دو ماه پر از جمعیت سازید؟ در جوابش گفتم: «بیا و ببین.» او هم آمد و دید.

در واپسین شب برگزاری جلسات در هنگامی که تالار از فشار جمعیت در حال ترکیدن بود و هزاران نفر هم در بیرون در برای وارد شدن سر و دست می‌شکستند، او باز پیش من آمد و من به او گفتم: «آیا سالن پر شده یا خیر؟» لبخندی زده گفت: «بله، شده.» اما چه چیزی این تالار را پر کرده بود؟ هیچ شو یا برنامه‌ای روی

زمین پیدا نمی‌شود که بتواند برای مدیر هر روزه آن تالار را پر کند. واعظ، سخنور برجسته‌ای نبود و از بذله‌گویی و شوخ‌طبعی هم بهره‌ای نبرده بود. روزنامه‌ها مرتباً توجه خوانندگان خود را به این نکته جلب می‌کردند که واعظ مزبور از سخنوری و فن بلاغت چیزی نمی‌داند، ولی سیل جمعیت همچنان بسوی تالار سرازیر بود. کسانی که جایی برای نشستن یا حتی ایستادن در داخل سالن پیدا نکرده بودند، در هوای بارانی یا آفتابی ساعتها بیرون می‌ایستادند و رگبار باران را به امید واهی داخل شدن تحمل می‌نمودند. چه چیزی آنها را به سوی خود کشیده بود؟ همان مسیح بلند کرده شده‌ای که آن واعظ به قوت روح‌القدس وعظش می‌کرد و جواب دعای چهل هزار نفری که بطور پراکنده در سراسر جهان برای این موضوع دعا می‌کردند.

در تالار تور نخست لیورپول که می‌گفتند گنجایش دوازده هزار و پانصد نفر را دارد و در بخشی دور افتاده از شهر قرار داشت و از جاده اتومبیل رو حدود یک مایل فاصله داشت، سه ماه تمام هر شب جمعیت موج می‌زد. ساعت ۷ شب پانزده هزار نفر وارد سالن می‌شدند و بعد از خاتمه جلسه و خروج آن پانزده هزار نفر، پانزده هزار نفر دیگر که بیرون منتظر بودند، وارد می‌شدند. یعنی شبی ۳۰۰۰۰ نفر. چرا؟ با کشش چه چیزی یا چه کسی؟ نه بخاطر کشش واعظ یا سراینده، بلکه با کشش کسی که هزار و نهصد سال پیش گفته بود: «و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.»

۱- معنای دقیق متن

حال بیایید به معنای دقیق متن نگاهی بیندازیم.

۱- نخست توجه کنید که گوینده این کلمات کیست و تحت چه شرایطی این سخنان را گفته است؟ گوینده کسی نیست جز خداوند ما عیسی مسیح. نه مسیحی که در خیالات و تصورات انسانها است، بلکه مسیح واقعی و تاریخی. نه آن مسیحی که در خیال پردازیهای مری بیکرادی (بنیان‌گذار فرقه علم مسیحی-م) وجود دارد، بلکه مسیح حقیقی که در میان دیگر انسانها زیست و واقعاً مرد تا گناهکاران واقعی را از دوزخ واقعی نجات بخشیده وارد آسمان واقعی کند. و اما شرایط. گروهی یونانی که به عزم شرکت در پرستش یهودیان در عید آمده بودند، نزد یکی از رسولان یعنی فیلیپس آمده گفتند: «می‌خواهیم عیسی را ببینیم». فیلیپس هم پیش اندریاس آمده خواسته یونانیان را پیش او مطرح کرد. سپس هر دو نزد عیسی رفتند و به او گفتند: «خداوند ما در خواسته قلبی آن گروه یونانی اشتیاق شدید کل جهان را برای یافتن منجی تشخیص داد. یونانیان برای خود فیلسوفان و حکمایی داشتند که دلشان می‌خواست منجی مردمان نام گیرند. مردان بزرگی چون: سقراط، ارسطو، افلاطون، اپیکتوس، اپی‌منیدس و خیلی‌های دیگر؛ اما هیچیک از ایشان قادر به نجات کسی نبودند. به همین

خاطر یونانیان آمده ندا در دادند که: «می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» عیسی در پیش آمدن ایشان، آمدن میلیون‌ها انسانی را که از سراسر دنیا به سوی منجی خواهند آمد، پیش بینی می‌کرد. عیسی همان منجی بود که برای نجات کل جهان بالای صلیب رفت تا تمام نیازهای بشری را برآورده سازد و از این رو بود که گفت: «و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.»

۲- در وهله دوم توجه کنید که کلمات «اگر از زمین بلند کرده شوم» به چه چیزی اشاره می‌کنند؟ آیه بعدی به این پرسش پاسخ می‌دهد. «و این را گفت. کنایه از آن قسم موت که می‌بایست بمیرد.» عیسی به روی صلیب رفتن خود و مرگ کفاره کننده خویش بعنوان منجی اشاره می‌کرد. این آیه را اغلب طوری معنا می‌کنند که گویی منظور این است که اگر ما مسیح را در موعظه خود بلند کنیم، او مردمان را جذب خواهد کرد. این حرف در اساس صحیح است و من از گفتن این حرف شرم دارم که ما غالباً آنطور که باید در مورد مسیح وعظ نمی‌کنیم، چون اگر چنین می‌کردیم تعداد بیشتری از مردم به سوی او کشیده می‌شدند. اما در اینجا منظور مسیح این نیست. بلند کرده شدن صراحتاً به بالای صلیب رفتن مسیح اشاره می‌کند. این مسیح مصلوب است که انسانها را به طرف خود می‌کشد و عمیق‌ترین احتیاجات قلبی آنان را برآورده می‌سازد؛ او منجی و کفاره کننده گناهان است، زیرا با مرگ خود انسانها را از گناهانشان و نیز غضب مقدس خدای بی‌نهایت قدوس می‌رهاند. او منجی همگان است چرا که همه گناهکارند. اگر جز مسیح مصلوب، هر مسیح دیگری را موعظه کنید، کسی به سوی وعظ شما جذب و کشیده نمی‌شود.

یگانه‌انگاری نمی‌تواند انسانها را بکشد. کلیساهای یگانه‌انگار محکوم به نابودی هستند. امروزه لاشه کلیساهای آنان در سراسر نیوانگلند پراکنده است. بسیاری از خادمین یگانه‌انگار در زمره خردمندترین و باهوش‌ترین افراد این کشور هستند، ولی با وجود همین خادمین برجسته، کلیساهای یگانه‌انگار یکی پس از دیگری نابود می‌شوند! چرا؟ چون یگانه‌انگاری انجیل بدون خون کفاره کننده مسیح را موعظه می‌کند؛ مسیح گفته و تاریخ ثابت کرده که «و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» «علم مسیحی» - که البته نام بی‌مسما است چرا که همه علم است و نه مسیحی - توانسته گروهی خاص از مردان و زنان را به سوی خود بکشد. کسانی که بیماریهای جسمی دارند یا خیال می‌کنند که دارند و از هر چه پیش پایشان قرار بگیرد پیروی می‌کنند، -بدون توجه به اینکه چقدر پوچ و بی‌معنی است- چون بدیشان وعده می‌دهد که می‌تواند آنان را از چنگال دردهای واقعی یا خیالی‌اشان خلاص کند. این فرقه همچنین کسانی را که دوست دارند دینی داشته باشند بدون اینکه بهایی برای آن پردازند به سوی خود می‌کشد، چرا که دین حقیقی بهایی چون محبت اصیل، ایثار واقعی و پایداری را می‌طلبد. اما علم مسیحی قادر به کشیدن همه انسانها از هر

قشر و طبقه نیست. در واقع علم مسیحی فقط کسانی چون مردان معلوم الحال و زنان جلف را به سوی خود می‌کشد؛ مردانی را که به امید شکار زنان ساده لوح و فلک زده می‌آیند. یک مسیح مصلوب نشده و یک انجیل بدون خون کفاره کننده نمی‌تواند نیازهای انسانها را برآورد و همه را به سوی خود بکشد.

نظام کلیساهای جماعتی یا مستقل (Congregationalism) متأسفانه در سالهای اخیر تحت تأثیر یگانه‌انگاری قرار گرفته است. به رغم این واقعیت که همگی شاهد فروپاشی و اضمحلال یگانه‌انگاری هستیم، باز کلیساهای جماعتی بیش از پیش خون کفاره کننده مسیح را از الهیات خویش حذف می‌کنند و متعاقباً و با سرعت به مخمصه می‌افتند. کالج الهیات اندوور (Andover) که زمانی بزرگ بود، و هنوز هم از بابت بالا بودن دستمزدی که برای تعلیم ارتودکس کتاب مقدس می‌پردازد بزرگ است، اکنون استادانی را گرد آورده که وجدانشان نسبت به الهیات صلیب و خون مسیح خفته است و تعالیشان عملاً مصداق «بدعتهای مهلک» (دوم پطرس ۱:۲) شده است. الهیاتی که عاری از منجی مصلوب شده و خون کفاره کننده باشد، نمی‌تواند کسی را بکشد و یا نیازی را برآورد.

۳- در وهله سوم به کلمات «همه را...خواهم کشید» توجه کنید. آیا منظور از «همه»، فرد فرد انسانهاست یا افرادی از همه نژاد؟ آیا منظور عیسی این بود که هر مرد و زنی که روی زمین زندگی می‌کند به سوی او کشیده خواهد شد، یا اینکه افرادی از همه نژادها را به سوی خود خواهد کشید؟ زمینه متن خود بهترین پاسخ را به این پرسش می‌دهد. همچنان که دیدیم، یونانیان پیش فیلیپس آمدند و به او گفتند که «می‌خواهیم عیسی را ببینیم». فیلیپس هم پیش اندریاس رفت و هر دو به نزد عیسی رفتند و موضوع را مطرح کردند. خدمت خداوند ما در خلال حیات زمینی‌اش تنها به یهودیان خلاصه می‌شد ولی مسیح در آمدن یونانیان به نزدش نشانه‌ای از آینده را می‌دید و روزهایی که پس از مرگ او بالای صلیب دیگر مرز میان یهود و امتهای برداشته خواهد شد همه شانس برابر خواهند داشت تا از مزایای مرگ و کفاره او بهره‌مند گردند. او در آن آیه نگفت که فرد فرد انسانها را به سوی خود خواهد کشید، بلکه همه نژادها از یهودی گرفته تا رویم، اسکیت، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، ژاپنی، آمریکایی و خلاصه همه امتهای را به سوی خود خواهد کشید. او منجی تمام جهان است و مسیحیت راستین دینی جهان است. دینهایی چون بودیسم و آیین کنفوسیوس کاربردی محدود دارند. مسیحیتی که در مرکز مسیح مصلوب جای دارد، دینی جهانی است و تمام نیازهای کل بشریت را برآورده می‌سازد، خواه بشر اروپایی باشد و خواه آسیایی؛ خواه غربی باشد و خواه شرقی؛ خواه سرخپوست آمریکایی باشد و خواه سیاه‌پوست آفریقایی؛ چون خداوند ما فرموده: «و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.»

هیچ قوم و نژادی را بر روی زمین نمی‌توانید بیابید که انجیل در موردشان کاربرد نداشته باشد و مسیح مصلوب ژرفترین نیازهایشان را برطرف نکند. خیلی سال پیش چارلز داروین دانشمند برجسته انگلیسی به قبیله‌ای بدوی به نام تره‌دل فوئه‌گان (Terre del Fuegan) برخورد که در سطحی بسیار ابتدایی زندگی می‌کردند. وی در ملاء عام ادعا کرد که در این مکان کسانی زندگی می‌کنند که فرستادن مبلغ مذهبی به میانشان کاری بیهوده است، چرا که انجیل هیچ کاری نمی‌تواند برایشان انجام دهد ولی مردان دلیر خدا به آنجا رفته انجیل را به قوت روح‌القدس برایشان موعظه کردند، و ثابت نمودند که انجیل حتی می‌تواند نیازهای تره‌دل فوئه‌گان‌ها را نیز برآورد. داروین با مشاهده نتایج عظیم کار مسیونرها در حضور همگان به خطای خود اعتراف کرد و تبدیل به یکی از اعانه دهندگان ثابت کار مسیون مزبور شد.

انجیلی که مسیح مصلوب در مرکزش قرار دارد نیازهای همه طبقات اجتماع اعم از میلیونر و مسکین، دانشمند و بی‌سواد، پادشاه و کارگر معدن را برآورده می‌سازد. من با چشمان خودم نجیب‌زادگان و کنیزان، اساتید دانشگاه و مردان بی‌سواد، زندانیان و اخلاقیون، وکلای برجسته و کارگران کند ذهنی را دیده‌ام که تحت‌تأثیر این کشش قرار گرفته‌اند و به قوت آن نجات یافته‌اند ولی این فقط بخاطر مسیح مصلوب و عمل کفاره‌ای او است.

۴- در وهله چهارم به کلمات «به سوی خود» توجه نمایید. عیسی انسان‌ها را نه به سوی یک اعتقاد یا یک آموزه بلکه آنها را به سوی خودش می‌کشد. این همان چیزی است که ما به آن احتیاج داریم: خود عیسی. خود او در جای دیگر چنین فرمود: «بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.» (متی ۲۸:۱۱). اعتقادنامه‌ها و اعترافات ایمان همگی در جای خود نیکو هستند و از ارزش زیادی برخوردارند؛ کلیسای سازمان یافته دارای ارزش زیادی است و اصلاً وجودش ضروری می‌باشد و مهم‌ترین نهاد در دنیای امروز به شمار می‌رود. اجتماع روبه از هم پاشیدن است. تکلیف همه ما در قبال خدا و هم‌نوعان ما این است که از آن حمایت کنیم و بدان تعلق داشته باشیم؛ اما نه اعتقادنامه‌ها می‌توانند باعث نجات شوند و نه اعترافات ایمان؛ کلیسا هم نمی‌تواند کسی را نجات دهد؛ تنها کسی که قادر به نجات بشر است خود عیسی مسیح می‌باشد. از اینرو می‌گوید: «و من اگر از زمین بلند کرده شوم همه را به سوی خود خواهم کشید.»

۲- چرا مسیح بلند کرده شده بر صلیب همه را به سوی خود می‌کشد؟

برای پاسخ به این سؤال دو دلیل وجود دارد:

۱- قبل از هر چیز مسیح مصلوب به این دلیل همه را به سوی خود می‌کشد که می‌خواهد اولین، عمیق‌ترین بزرگترین و بنیادی‌ترین نیاز بشر را برآورده نماید. این نیاز چیست؟ یک منجی؟ نجات از چه؟ نجات از گناه. هر انسانی از هر نژادی که باشد گناهکار است. پولس رسول در رومیان ۲۳:۳ می‌فرماید: «زیرا که هیچ تفاوتی نیست زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.» در این مورد میان یهودی و غیریهودی، انگلیسی و آلمانی، آمریکایی و ژاپنی، اروپایی و آسیایی، آمریکایی و آفریقایی تفاوتی نیست. همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند و همه باید روزی بخاطر گناهایی که مرتکب شده‌اند به خدای بی‌نهایت قدوس که فرمانروای کل جهان است جواب پس بدهند. بنابراین همه انسانها به نجات دهنده‌ای نیازمندند که با مرگ خود بتوان گناهان ایشان را پرداخت کند، گناهان آنها را بپوشاند و آنان را با این خدای قدوس آشتی دهد و خلاصه از غضب هولناک وی برهاند و به آفتاب پر جلال لطف او وارد نماید. عیسی‌ای بلند کرده شده تنها منجی کفاره کننده‌ای است که جهان هستی به خود دیده است. او که به تنهای وی در آن واحد هم خدا بود و هم انسان؛ او که می‌تواند گناه بشر را کفاره کند. او این عمل را بطور کامل انجام داده و خدا کفاره او را پذیرفته و با برخیزانیدنش از مردگان بر پذیرش کفاره او شهادت داده است. خداوند عیسی به معنای واقعی اولین، بزرگترین، عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین نیاز هر بشر را برآورده می‌کند. در کل جهان جز مسیحیت هیچ دین دیگری نیست که نجات دهنده‌ای را معرفی کند که کفاره کننده گناهان بشر هم باشد. این مهم‌ترین وجه افتراق میان مسیحیان و دیگر ادیان جهان است با این حال برخی از واعظین نادان می‌کوشند تا این واقعیت عالی را از مسیحیت حذف کنند. ولی اینگونه تضعیف کردن مسیحیت باری از دوش کسی بر نمی‌دارد و به سوی مسیح نمی‌کشد. کتاب مقدس و تاریخ در این مورد گواهی می‌دهند. مسیح بر بالای صلیب مرد و لعنت آنرا بر خود گرفت تا ما را از لعنت شریعت برهاند. «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است ملعون است هر که بردار آویخته شود» (غلاطیان ۳:۱۳). انسان‌ها به نیاز خود واقفند؛ ممکن است سعی کنند آنرا فراموش نمایند و یا به کلی منکرش شوند؛ شاید بکوشند تا احساس خود را با نوشیدن مشروب و عیاشی یا با لذت‌جویی وحشیانه یا مال‌اندوزی حریصانه یا گوش سپردن به واعظان شیادی که دم از تعلیم صحیح می‌زنند و نظیرش همین اواخر در این شهر پیدا شده بود که می‌گفت: «احساس گناه دیگر قدیمی شده و رو به نابودی است. روند تحولات روبه بهتر شدن است نه بدتر شدن و همچنین از «گناهان خیالی و ساختگی نظیر گناه بی‌ایمانی» سخن می‌گفت و گویی اصلاً خبر نداشت که خود مسیح در یوحنا ۱:۱۶ تا ۸ می‌فرماید: «و چون او آید جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود، اما برگناه زیرا که به من ایمان نیاوردند.» خفه سازند.

ولی به رغم همه تلاش‌هاییکه برای خفه یا سرکوب کردن احساس گناه انجام می‌دهیم، وقتی در برابر خدای قدوس قرار می‌گیریم چاره‌ای جز اعتراف به حضور این حس در وجودمان نداریم. هیچ چیز جز خون کفاره کننده عیسی مسیح نمی‌تواند وجدان گناهکار ما را آرامشی پایدار ببخشد. مسیح بلند کرده شده همه انسانها حتی عمال شریر شیطان- از جمله همان واعظی که در موردش حرف زدیم- را به سوی خود می‌کشد و طوری احساس گناه را در آنان برمی‌انگیزد که چاره‌ای جز گریختن به دامن مسیح حقیقی یعنی مسیح مصلوب نمی‌یابند بلکه تنها مسیح مصلوب آن عیسائیکه بر صلیب تمام گناهان ما را کفاره کرد و تنها او می‌تواند عمیق‌ترین نیاز ما را برطرف نماید. صلیب اوست که ما را به سوی وی می‌کشد. خوشابه‌حال مردان و زنانیکه در برابر این کشش می‌سپارند. وای بر آن مردان و زنانیکه در برابر این کشش مقاومت می‌کنند. اندوه، افسردگی و نومیدی ابدی سهم ایشان خواهد بود. چه بسیار مردان و زنانی که وقتی به روی واقعیت چشم گشوده گناهان دهشتناک خویش را دیدند در قعر نومیدی سقوط کرده، نزد من آمده‌اند و من ایشان را به سوی مسیح مصلوب رهنمون شده به آنها از کلام خدا نشان داده‌ام که تمام گناهانشان بر دوش عیسی نهاده شده و وقتی به نزد خدا آمده به شهادت وی در این باره ایمان آورده‌اند، آرامشی کامل و خوشی بی‌اندازه نصیبشان شده است.

آیا طالب یافتن آرامش هستید؟ اگر نیستید پس هم در این دنیا و هم در آخرت گرفتار عذاب و یأس مطلق خواهید بود. زمانیکه اولین تجربه شبانی خود را در کلیسایی می‌گذرانیدم سعی کردم تا فردی را به سوی مسیح بلند کرده شده رهنمون شوم تا نیازش که همانا آرزوش گناهان بود برطرف شود؛ ولی سالها می‌گذشت و او سعی می‌کرد ندای وجدان را در درون خویش خاموش سازد و منکر وجود حس تقصیر و نیازش به یک منجی کفاره کننده شود. او نه حاضر بود با من ملاقات کند و نه به حرفهایم گوش دهد، ولی ساعتی فرا رسید که مرگ به سراغش آمد. سرطان در وجودش پیشروی کرده پوست سر و جمجمه‌اش را خورده بود و به مغزش رسیده بود. در اینجا بود که او خطاب به کسانی که پیرامون بسترش جمع بودند فریاد کرده گفت: «کسی را به سراغ آقای توری بفرستید.» من به شتاب بر بالینش حاضر شدم. او در قعر ناامیدی فرو رفته بود و به من گفت: «دکتر به من گفته که دیگر چیزی از زندگیم باقی نمانده و به محض اینکه سرطان اندکی دیگر پیشروی کند و از قشر نازک جمجمه گذشته، به مغزم برسد من مرده‌ام به من بگو چگونه می‌توان نجات بیابم.» من در کنارش نشستم و به او گفتم که برای نجات چه کاری باید انجام داد. تا حد ممکن سعی کردم مسئله نجات از طریق مسیح بلند کرده شده را برایش به زبان ساده بیان کنم و فکر می‌کنم از عهده این کار به خوبی برآمدم اما او همچنان مقاومت می‌کرد. کنارش ماندم تا شب شد. به خانواده‌اش گفتم: «الان مدت‌هاست که شما هر شب بالای سر او بیدارید. امشب من می‌خواهم کنارش باشم.» آنها به من یاد دادند که چه کارهایی برای شخص بیمار انجام دهم و چگونه

به او خدمت کنم. در طول شب چندین بار مجبور بودم به اتاق دیگر رفته برایش خوراکی بیاورم و هر بار که وارد اتاق می‌شدم می‌دیدم که او در بستر خود بطور پیوسته ناله می‌کند: «آه ای کاش مسیحی بودم. آه ای کاش مسیحی بودم.» و در چنین حالتی بدرود حیات گفت.

۲- در مرحله دوم مسیح بلند کرده شده بر روی صلیب به این دلیل همه را به سوی خود می‌کشد که مُرد تا محبت شگفت‌انگیز خود و محبت عجیب پدر را نسبت به ما آشکار سازد. «از این امر محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد» (اول یوحنا ۳:۱۶) و «خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامیکه ما هنوز گناهکار بودیم مسیح در راه ما مُرد» (رومان ۵:۸). هیچ چیز مثل محبت نمی‌تواند انسان را به طرف خود بکشد. محبت همه انسانها را از هر اقلیمی که باشند به سوی خود می‌کشد. اما هیچ محبتی محبت خدا نمی‌شود. «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳:۱۶). این آیه قلب سنگی هزاران نفر را شکسته است.

یک شب که در کلیسایم در شهر میناپولیس مشغول موعظه بودم کل دسته سرایندگان کلیسا تا پایان جلسه در جای خود ایستاده بودند. خواننده اصلی سرایندگان دختر جوان و باهوشی بود که هنوز قلب خود را به مسیح نسپرده بود. بعد از خاتمه جلسه مادر آن دختر نزد من آمده از من خواست تا برای نجات دخترش دعا کنم. من بطرف دختر برگشتم تا نگاهش کنم ولی بطور غریزی احساس کردم که گونه‌هایش سرخ شد و چشمانش از شدت عصبانیت برق زد وقتی تقریباً همه از سالن کلیسا بیرون رفته بودند من با عجله نزد او رفتم و دستم را به طرف او دراز کردم. او با عصبانیت پا بر زمین کوبید و گفت: «آقای توری مادر من خوب می‌داند که چگونه مرا عصبانی کند.» گفتم: «بنشین کورا». او کنار من نشست و بدون مقدمه کتاب مقدس را باز کرد و اشعیا ۵۳:۵ را برایش خواندم. «حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.» ناگهان بغض دختر ترکید و گریست. شب بعد او عیسی مسیح را در قلب خود پذیرفت. من مجبور بودم برای چند روز به شهر دیگری بروم. هنگامیکه برگشتم فهمیدم که او به شدت بیمار شده است. یک روز صبح برادرش سراسیمه به خانه ما آمد و گفت که او در شرف مردن است به حال اغماء فرو رفته و رنگش مثل گچ سفید شده. با شتاب هر چه تمام‌تر به خانه آنها رفتم و وارد اتاقی شدم که او بیهوش افتاده بود با صورتی چنان رنگ پریده که من تاکنون در چهره هیچ انسان زنده‌ای ندیدم. او کاملاً از هوش رفته بود و به ندرت نفس می‌کشید. کنارش زانو زده دعا کردم. البته بیشتر به خاطر مادرش که کنار بالین دختر ایستاده بود تا بخاطر خود او؛ چون تصور می‌کردم که او حالش به قدری خراب است که نمی‌تواند دعای مرا بشنود. اما به محض اینکه دعایم تمام شد صدای او را شنیدم که با لحنی آهنگین

شروع به دعا کردن نمود. مضمون کلمات او چنین بود: «پدر آسمانی اگر اراده توست من از بستر بیماری برخیزم تا از صدایی که دارم برای خشنودی تو استفاده کنم و نه رضایت خودم و با آن ترا جلال دهم، ولی اگر نباید حکمتت چنین صلاح می‌بینی که زنده نمانم خوشحال خواهم شد که با مسیح باشم.» و او رفت تا با مسیح باشد.

من شاهد نرم شدن دل هزاران انسانی بوده‌ام که با تجسم تصویر مسیح بر روی صلیب مطابق گفته اشعیاء ۵:۵۳ دست از سرسختی کشیده‌اند و به او ایمان آوردند.

چند روز پیش یکی از مجلات میسیونری بدستم رسید که در آن شخصی که به همراه میسیون بزرگ مصر راهی آن دیار شده بود شهادتی از زندگی خود چاپ کرده بود. این میسیونر جوان در شهادت خود چنین گفته بود: «وقتی من دوازده ساله بودم در خلال جلسات بشارتی توری- الکساندر در سال ۱۹۰۴ قلبم را به مسیح سپردم. آن روز دکتر توری در مورد اشعیاء ۵:۵۳ موعظه می‌کرد. او از ما خواست تا کلمات آن آیه را با او تکرار کنیم. منتها با این تفاوت که بجای ضمیر «ما» از ضمیر من استفاده نماییم در حالیکه آیه را به ترتیب یاد شده تکرار می‌کردم، گویی ناگهان چشمانم گشوده شد و برای اولین بار دریافتم که عیسی حقیقتاً بخاطر من متحمل درد و رنج گردید. همان موقع زندگی را وقف وی کردم.»

خواهش من از خواننده محترم این است که به عیسی مسیح بلندکرده شده بر روی صلیب چشم بدوزد به او که با بدنی مجروح به سبب تقصیرهای ما و کوفته به سبب گناهان ما بر صلیب آویخته شده تا تأدیب سلامتی ما بر وی آید. ای مردان و زنانیکه در گناه زندگی می‌کنید، مسیح را رد می‌نمایید و نگاهتان به دیگر سیستم‌های دروغینی است که خون کفاره مسیح را منکر می‌شوند، گوش بدهید! اما او به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته شد تا تأدیب سلامتی ما را بر خود گرفت و از زخم‌های او شفا یافتیم. آیا نمی‌خواهید تسلیم محبت او شوید و بگذارید تا او گناهان شما را بر خود بگیرد؟ او که بخاطر شما مرد را همین حالا بپذیرید!

فصل هشتم

مهم‌ترین پرسش

پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟ متی ۲۲:۲۷

اگر قرار باشد از شما سؤال کنم که مهم‌ترین پرسش روز از نظر شما چیست، مطمئنم که هر کدام پاسخی متفاوت به این پرسش خواهید داد. بعضی از شما خواهید گفت که مهم‌ترین مسئله، مسئله خلع سلاح است و برخی دیگر مسئله کارگران را مهم‌ترین پرسش روز خواهید دانست و غیره. اما تمام این پاسخ‌ها غلط است. پرسشی دیگر وجود دارد که از تمام پرسش‌های دیگر مهم‌تر است. پرسشی که مستلزم اخذ تصمیمی به جا و صحیح از جانب هر انسان می‌باشد. پرسش این است: «پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟»

این پرسش تازه نیست نزدیک به ۱۹ قرن پیش (زمان نگارش کتاب حدود ۱۰۰ پیش می‌باشد-م) پنیطوس پیلاتس این پرسش را مطرح کرد و بدان پاسخی غلط داد و نتیجه آن تیره روزی وی در زندگی این جهانی و تباهی در زندگی آن جهانی گردید. تاکنون هزاران نفر این سؤال را از خود کردند؛ عاقبت و نیک بختی همه ما در دو جهان بستگی به پاسخ صحیح به این پرسش دارد. اگر در قبال عیسی، مسیح خدا موضع درستی اتخاذ کنید هرآنچه که شایسته داشتن در این دنیا و در ابدیت است بدست خواهید آورد همه چیز بسته به تصمیم‌گیری شماست.

۱- اگر در قبال عیسی مسیح موضع درستی اتخاذ کنیم چه چیزی عایدمان می‌شود؟

۱- در وهله اول در ازای اتخاذ موضع صحیح در قبال مسیح آموزش تمامی گناهان را بدست خواهیم آورد. پطرس رسول در اعمال ۴۳:۱۰ می‌فرماید: «جمع انبیاء بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد به اسم او آموزش گناهان را خواهد یافت.» منظور این آیه مثل روز روشن است. پطرس تحت الهام خدا می‌گوید که هر کسی به عیسی مسیح ایمان بیاورد گناهانش آمرزیده خواهد شد، اگر کثیف‌ترین گناهکار روی زمین همین امشب به عیسی مسیح ایمان بیاورد همه گناهانش آمرزیده و محو خواهد شد.

آموزش گناهان ما فقط و فقط بسته به اعلان موضع ما در قبال مسیح است و هیچ ربطی به دعاها، توبه‌ها و اعمال نیکوی ما ندارد. اگر موضع درستی در قبال مسیح اتخاذ کنید، آموزش همه گناهان خود را خواهید یافت؛ چه کار دیگری انجام بدهید و چه انجام ندهید. اگر موضع غلطی در قبال او اتخاذ نمایید هر کار دیگری هم بکنید گناهانتان آمرزیده نخواهد شد. یوحنا ۱۸:۳۴ همین حقیقت را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند: «آنکه به او ایمان

آرد براو حکم نشود، اما هر که ایما نیاورد الان براو حکم شده است به جهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده».

آمرزش تمام گناهان حقیقتاً که چه برکت وصف ناشدنی است. ثروت، افتخارات، لذات هیچکدام آنقدر مهم نیستند که جای آمرزش گناهان را بگیرند. حتی اگر همه آنها را با هم جمع کنیم باز با آمرزش گناهان قابل مقایسه نمی‌باشد. وقتی گناهان انسان بخشیده می‌شود، هر کجا که باشد چه در کاخ و چه در سلول زندان خوشی عظیمی وجود انسان را فرا می‌گیرد. داود پادشاه هم ثروت داشت و هم افتخار، قدرت، لذات گوناگون و مزایای بی‌شمار اما خوشحال نبود. او درحقیقت شدیداً احساس بیچارگی می‌کرد شرح حال او را می‌توانیم در مزمور ۳۲ آیات ۳ و ۴ مشاهده کنیم: «هنگامیکه خاموش می‌بودم استخوانهایم پوسیده می‌شد از نعره‌ای که تمام روز می‌زدم چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین می‌بود، رطوبتم به خشکی تابستان مبدل گردید.» اما پس از اینکه گناهانش آمرزیده شد با خوشی هرچه تمام‌تر فریاد زد: «خوشابه حال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید. خوشابه حال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد» (مزمور ۳۲: ۱ تا ۳).

در گوشه یکی از سلول‌های محقر زندان سینگ سینگ مردی به سر می‌برد که به جرم قتل غیر عمد به پانزده سال حبس محکوم شده بود طبیعی است که او نمی‌توانست آدم شادی باشد اما وی در سلولش کتاب مقدسی داشت که می‌خواند و در خلال مطالعه کتاب مقدس روح القدس به او نشان داد که خداوند عیسی به جای او مرد و اکنون می‌تواند وی را نجات بخشد پس مسیح را بعنوان منجی خویش پذیرفت زمانیکه به این حقیقت پی برد نیمه‌های شب بود. با این حال چنان شادی و سروری وجود او را فرو گرفت که از شادی شروع به فریاد زدن کرد: نگهبان زندان به سلول او نزدیک شده به درکوبید و به او گفت که ساکت شود. زندانی با فریاد پاسخ داد: «نمی‌توانم ساکت شوم گناهانم آمرزیده شده است.» بله خوشحالی که آمرزش گناهان به انسان می‌بخشد هیچ چیز دیگر نمی‌تواند به او هدیه کند. و ما این آمرزش گناهان را فقط از طریق ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند بدست می‌آوریم.

۲- در وهله دوم با اتخاذ موضع صحیح در قبال مسیح آرامش وجدان به دست می‌آوریم. داشتن وجدانیکه ما را متهم نکند و در آرامش کامل باشد برکت بزرگی است. عذاب وجدان خیلی دهشتناک است. عذاب وجدان بزرگترین بلای روی زمین است. مردان و زنان بسیاری از طبقات مختلف اجتماع با دلی پر درد پیش من می‌آیند، فقط بدین خاطر که عذاب وجدان دارند. ما از طرق گوناگون می‌کوشیم تا ندای وجدان را در درون خویش خاموش کنیم ولی این تلاش کاملاً با شکست مواجه می‌شود. سعی می‌کنیم با تفریح و خوشگذرانی، کار، مشروب و مواد مخدر و راههای دیگر ندای وجدان را خفه کنیم اما موفق نمی‌شویم.

یکی از کسانی که با زندگی هنرمندان در هالیوود آشنایی کامل دارد، چند هفته پیش به یکی از دوستان من گفته که دو نفر از ستارگان مشهور سینمای جهان، دو زنی که نامشان پیوسته زینت بخش روزنامه‌های پر تیراژ است و هزاران نفر آن دو را می‌ستایند و به زندگیشان غبطه می‌خورند از فرط سرخوردگی به مواد مخدر پناه برده‌اند تا شاید از عذاب وجدان رهایی یابند، غافل از اینکه هیچ کس از این طریق نمی‌تواند ندای وجدان را خاموش کند. خدا در رومیان ۱:۵ از زبان پولس رسول این مطلب را بیان می‌کند: «پس چونکه به ایمان عادل شمرده شده‌ایم نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما مسیح» در قبال مسیح موضع درست اتخاذ کنید تا آرامش عمیق، کامل و ماندگار وجدان نصیبتان شود. اشعیا می‌گوید: «دل ثابت را در سلامتی نگاه خواهی داشت زیرا که بر تو توکل دارد» (اشعیا ۳:۲۶).

یکبار در دفترم با خانمی صحبت می‌کردم که می‌گفت بخاطر عذاب وجدان چهارده سال از زندگیش تبدیل به جهنمی واقعی شده است و من درباره عیسی مسیح با او صحبت کردم. از کلام خدا به او نشان دادم که چگونه عیسی مسیح تمامی گناهش را بر خود گرفته است. او به کلام خدا ایمان آورد و به مسیح به عنوان منجی کفاره کننده گناهان توکل کرد و همانجا از چهارده سال جهنمی که عذاب وجدان برایش ساخته بود خلاص شد و وقتی از اتاق من بیرون می‌رفت سیمایش از خوشی و آرامش وجدانیکه روح القدس به او بخشیده بود می‌درخشید. این خوشحالی هنوز هم ادامه دارد.

۳- در وهله سوم با اتخاذ موضع صحیح در قبال عیسی مسیح رهایی از قدرت گناه را بدست می‌آوریم. اسیر بودن در چنگال قدرت گناه چیز هولناکی است. هیچ اسارتی مقید کننده‌تر، اهانت‌آمیزتر و خورد کننده‌تر از اسارت گناه نیست. همه ما به خوبی با قدرت اسیرکننده گناه آشنایی داریم. مثلاً همه ما می‌دانیم که افراط در مشروب‌خواری چه قدرت وحشتناکی و مخربی دارد. همه از قدرت مرفین، کوکائین و دیگر مواد مخدر آگاهیم، همین طور می‌دانیم که در شهوت چه نیروی مخوفی وجود دارد و در این مورد داستانهای اندوه‌بار و دردآلود زیادی شنیده‌ایم. در همین سال گذشته تعداد زیادی در کمال نومی‌دی پیش من آمده‌اند و از اسارت شدید خود با من سخن گفته‌اند. بودن در چنگال اسارت گناه از هر نوعش، چیز دهشتناکی است.

با این حال یک راه برای رهایی هست که بواسطه آن هر مرد و زنی که برده گناه است می‌تواند رهایی فوری و کامل از قدرت گناه بیابد. تنها راه رهایی این است که در قبال عیسی مسیح موضعی صحیح اتخاذ کنیم. پولس رسول زمانی تحت قدرت گناه قرار داشت و برده بی‌پناه و بی‌امیدی بیش نبود. با تمام قدرت خود می‌کوشید تا سلطه گناه را در هم بشکند ولی هرچه بیشتر می‌کوشید، بیشتر در آن فرو می‌رفت تا اینکه سرانجام در کمال ناامیدی فریاد زد: «وای بر من که مرد شقی هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟» (رومیان

۲۴:۷). و ناگاه مسیح را یافت و مسیح او را از قدرت گناه رهانید و از آن پس آزادی کامل یافت و این بار فریاد برکشید: «خدا را شکر می‌کنم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح» (رومان ۷:۲۵). تا زمانی که در قبال مسیح موضع صحیحی اتخاذ نکنید، از قدرت گناه رهایی نخواهید یافت. شاید بتوانید عادت‌های زشت مثل نوشیدن مشروب را بدون کمک مسیح ترک کنید، هرچند که تعداد چنین افرادی بسیار اندک است؛ اما هیچوقت نمی‌توانید از شر گناه در کل خلاص شوید چون از گناهی به دامان گناهی دیگر می‌افتید. فقط مسیح می‌تواند شما را از قدرت گناه برهاند. همین حالا می‌توانم چندین زن و مرد را نام ببرم که خودم شخصاً آنها را می‌شناختم که زمانی در گناه غوطه‌ور بوده‌اند ولی اکنون مسیح آنها را رهانیده است آن هم زمانی که در قبال مسیح موضع صحیح اتخاذ کردند.

۴- در وهله چهارم با اتخاذ موضع صحیح در قبال مسیح خوشی عظیم خواهید یافت. پطرس رسول می‌گوید: «الان اگر چه او را نمی‌بینید، لکن بر او ایمان آورده وجد می‌نمایید با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» (اول پطرس ۸:۱). به هیچ طریق دیگری نمی‌توانید به آن وجد و خرمی که پر از جلال است دست بیابید. البته حتماً انسانهای شاد و خرمی را می‌شناسید که مسیحی نیستند، ولی هیچ غیرمسیحی نمی‌شناسید که «وجد و خرمی که پر از جلال است» داشته باشد. هیچ غیر مسیح را نمی‌توانید نام ببرید که شاید عمیق، پیوسته، اقناع کننده و وافر که مسیحیان واقعی و نه اسمی دارند، داشته باشند. منظورم از مسیحیان واقعی کسانی است که مسیح را بعنوان خداوند و منجی شخصی خود پذیرفته‌اند و برای آمرزش تمام گناهان خویش به خدا توکل می‌کنند. چون ایمان کامل دارند که خدا بار همه گناهان بشر را بر دوش مسیح عیسی نهاده و او گناهان را بر صلیب می‌خکوب کرده است و تنها کافی است خود را بدون قید و شرط تسلیم او کنند و افکارشان را به او بسپارند و به خداوندی‌اش اقرار نمایند تا از شادی واقعی برخوردار گردند.

به راستی که ما انسانها چقدر احمق هستیم! همین امشب و در این جلسه کسانی هستند که مسیح را رد می‌کنند چون می‌اندیشند اگر مسیح را بپذیرند، همه شادیهای خود را از دست خواهند داد. ای مردان آیا کور هستید؟ آیا نمی‌بینید کسانی که مسیح را به معنای واقعی پذیرفته‌اند، شادتر از شما هستند؟ آیا نمی‌بینید که مسیحیان فقیر از بی‌دینان ثروتمند و دنیا دوست شادتر هستند؟ ای زنان آیا کر هستید؟ آیا از افرادی که از هر قشر و طبقه اجتماعی هستند نشنیده‌اید که شهادت می‌دهند با پذیرفتن مسیح چنان شادی یافته‌اند که در دنیا حتی خوابش را نمی‌دیدند؟

فکر نمی‌کنم در میان شما کسی باشد که بخواهد بمن بگوید چیزی از خوشی‌ها و لذات این جهان نمی‌دانم. من تقریباً همه لذات این جهان را چشیده‌ام ولی تا زمانی که عیسی مسیح را نپذیرفتم، آن وجد و خرمی که پر

از جلال است» را درک نکرده بودم. ولی حالا آن را می‌چشم. هر روز زندگی‌م مملو از آن وجد و شادی است. من هم مشکلات زیادی دارم و خیلی چیزها باعث آزارم می‌شود و خیلی چیزهای دیگر مرا به ستوه می‌آورد. خیلی چیزها به من می‌گویند یا می‌نویسند. خیلی چیزها هم درباره‌ام می‌گویند یا به چاپ می‌رسانند که اگر خداوند عیسی را نمی‌شناختم، باعث جریحه‌دار شدن احساساتم می‌شد؛ اما به رغم همه اینها هر روز من پر از شادی وصف‌ناپذیر است. چندی پیش چنان مسائل و مشکلاتی به من هجوم آورد که ممکن بود در اندوه و نگرانی و اضطراب شدید فرو بروم و حزنی شدید تمام وجودم را فرا بگیرد ولی آن دوره یکی از شادترین دوره‌های زندگی‌م بود. چرا؟ خیلی ساده، چون مسیح را با خود دارم و در قبال او موضعی صحیح اتخاذ کرده‌ام.

۵- در وهله پنجم اگر در قبال عیسی مسیح موضعی صحیح اتخاذ کنید. حیات جاودانی خواهید یافت. حیات جاودانی! چه عبارت عالی و پرشکوهی. حیات جاودانی، یعنی زندگی که پایان نمی‌پذیرد و مرگ در آن مفهومی ندارد! زندگی با زیبایی و منزلت و احترام و جلال و شعفی وصف‌ناپذیر! حیاتی با درازای نامحدود و کیفیتی بی‌نقص! حیاتی چون حیات خود خدا. حیات جاودانی! در مقایسه با آن، دنیا چه چیزی برای ارائه کردن دارد؟ در مقایسه با حیات جاودانی ثروت یک میلیونر چیست؟ من ترجیح می‌دهم تمام عمرم یک گدای مفلس باشم و در تهیدستی و گرسنگی و سرما و ژنده‌پوشی زندگی کنم و حیات جاودانی داشته باشم، تا اینکه در این دنیا در پول غلت بزنم و با ثروتم بتوانم هر چیزی را بخرم ولی از حیات جاودانی محروم باشم. من هرگز به ثروتمندان غبطه نمی‌خورم. هرگز، چون هم زندگی‌شان را خوب می‌شناسم و هم دل‌هایشان را. غالب اوقات بیشتر از فقرا دلم به حالشان می‌سوزد، چون بیش از آنها مستحق دلسوزی هستند. بطور معلوم زندگی یک میلیونر، زندگی غم‌انگیزی است.

عقل و شعور بزرگترین دانشمندان و فیلسوفان در قیاس با حیات جاودانی هیچ است. تمام افتخارات یک فرمانده نظامی یا یک فرمانروای بزرگ در برابر آن هیچ است. هیچ لذتی در مقایسه با لذت داشتن حیات جاودانی، ارزش ندارد. همه دنیا و هرآنچه که می‌تواند بدهد را در یک کفه ترازو بگذارید و حیات جاودانی را در کفه دیگر، خواهید دید که کفه حیات جاودانی سنگین‌تر خواهد بود. کیست که بتواند به عمق معنای حیات جاودانی پی ببرد؟

تنها کافی است در قبال عیسی مسیح موضعی صحیح اتخاذ کنید تا این حیات جاودانی را بدست آورید. در این مورد به کلام خود خدا در یوحنا ۳:۳۶ گوش فرا دهید: «آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد، حیات را نخواهد دید بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.» بار دیگر به کلام خدا گوش

بدهید: «و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات در پسر اوست. آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد حیات را نیافته است (اول یوحنا ۵: ۱۲).»

ولی با اتخاذ موضعی صحیح در قبال عیسی به چیزی حتی بهتر از حیات جاودانی دست خواهید یافت. یعنی فرزند خدا، وارث خدا و هم ارث با مسیح خواهید شد در یوحنا ۱: ۱۲ چنین می‌خوانیم: «به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد» و باز در رومیان ۸: ۱۷ می‌خوانیم: «هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح.» فقط برای یک لحظه به این مطلب فکر کنید. فرزند خدا، وارث خدا و هم ارث با مسیح. اغلب این کلمات را می‌شنویم ولی آیا هیچوقت شده که برای اندکی تأمل کرده معنای آن را سبک و سنگین نماییم؟ فرزند خدا! فرزند خدایی که نامتناهی و خالق همه چیز است، خدایی که تمام آدمیان و فرشتگان در مقابلش هیچند و تمامی زمین در برابر عظمتش ذره‌ای بیش نیست؛ ما فرزند و وارث خدایی می‌شویم که از بزرگترین فیلسوفان، پرتوان‌ترین فرمانروایان و پاکترین مقدسین بی‌نهایت بزرگتر، قدرتمندتر و پاک‌تر است. فهم آدمی از درک آن عاجز است؛ فرزند و وارث خدا و هم ارث با مسیح! این دری است که به روی همه ما باز است. تنها کافی است در قبال مسیح موضعی صحیح اتخاذ کنید. سالها پیش، روزی میهمان فرزند و وارث یکی از ثروتمندترین مردان جهان بودم. او مرا برای صرف شام دعوت کرده بود. هنگامی که با او مشغول حرف زدن بودم، پیش خودم فکر کردم که فرزند و وارث ثروتمندترین میلیونر جهان بودن چه احساسی دارد. ولی این در مقابل فرزند و وارث خدا و هم ارث با مسیح بودن هیچ است. هر کدام از ما می‌توانیم مشغول چنین امتیازی گردیم؛ منتها به این شرط که در قبال مسیح موضعی صحیح اتخاذ کنیم. به مجرد این کار آنّا هم فرزند خدا خواهیم شد و هم وارث و هم ارث مسیح. بار دیگر به سخنان خدا در این رابطه گوش کنید: «به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد» (یوحنا ۱: ۱۲).

پس می‌بینیم که با اتخاذ موضعی صحیح در قبال مسیح چه چیزهایی بدست می‌آوریم. آموزش تمام گناهان؛ آرامش وجدان؛ رهایی از قدرت گناه؛ شادی و وجد وصف‌ناپذیر و پر از جلال جاودانی و بالاخره فرزندی خدا، وراثت او و هم ارث شدن با مسیح. حالا روشن شد ککه چرا مهمترین پرسش برای هر زمان این است: «با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟»

با عیسی مشهور به مسیح چه خواهید کرد؟ آیا در قبال وی موضعی صحیح اتخاذ خواهید کرد یا خیر؟ اگر چنین کنید همه موارد نامبرده در بالا خواهید یافت و در غیر این صورت همه را از دست خواهید داد. من اکنون این پرسش را؛ "از تک تک خوانندگان به عمل می‌آورم. با عیسی مشهور به مسیح چه خواهید کرد؟ فرقی

نمی‌کند که یکی از اعضای کلیسا هستید یا فردی دنیوی. با عیسی چه خواهید کرد؟ این پرسش را از کسی که غرق در گناه است هم می‌کنم چرا که برای او هم به اندازه پارساترین، پرهیزگارترین و اخلاقی‌ترین فرد امید هست. «پس با عیسی مشهور به مسیح چه خواهید کرد؟»

۷- اما هنوز یک چیز دیگر هست که از همه مواردی که در بالا بدانها اشاره کردم و گفتم که با اتخاذ موضع صحیح در قبال مسیح بدست خواهید آورد، بهتر است: مانند او خواهید شد. کلام خدا می‌گوید: «ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم و چنین هستیم... ای حبیان الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود. لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود مانند او خواهیم بود، زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید» (اول یوحنا ۳: ۱۰). شاید کسی بگوید: «چه؟ من مانند مسیح خواهم شد؟» بله، شما هم می‌توانید مثل عیسی مسیح شوید. فکرش را بکنید! من و شما با تمام کوتاهی‌هایمان، خطاهایمان، پستی و کوتاه فکریمان چیزهایی را که برخی به وضوح می‌دیدند، نمی‌توانیم ببینیم - بله ما هم می‌توانیم مثل او کامل و پر جلال و مصون از خطا شویم. بله من و شما می‌توانیم حتی در جلال ظاهری نیز شبیه او شویم، چون در کلام خدا نوشته: «اما وطن ما آسمان است که از آنجا نیز نجات دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می‌کشیم. که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصور شود بر حسب عمل قوت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند» (فیلیپیان ۳: ۲۰). و چگونه می‌توانیم مثل او شویم؟ با اتخاذ موضع صحیح در قبال عیسی مسیح.

۲- اتخاذ موضع صحیح در قبال عیسی مسیح چیست؟

۱- قبل از هر چیز، اتخاذ موضع صحیح در قبال مسیح یعنی پذیرفتن او بعنوان منجیتان. این را از آیه‌ای که بیشتر چند مرتبه نقل کردم می‌توانیم بفهمیم: «به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد» (یوحنا ۱: ۱۲) او برای گناهان شما مرد. «جمع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمع ما را بر وی نهاد» (اشعیا ۵۳: ۶). آیا او را بعنوان بردارنده گناهانتان خواهید پذیرفت؟ آیا خواهید گفت: «ای خدا، من به هر آنچه کلام تو درباره عیسی مسیح می‌گویم ایمان دارم. باور می‌کنم که او بر صلیب تمام گناهان مرا بر خود گرفت و اکنون به خاطر وجود مسیح من آمرزش کامل گناهان را یافته‌ام؟»

او را نه تنها بعنوان نجات دهنده از گناه بلکه نجات دهنده از قدرت گناه بپذیرید. او نه تنها برای کفاره گناهان شما مرد، بلکه از نو برخاست و امروز زنده است تا شما را از قدرت گناه آزاد سازد و شفاعت شما را

نزد پدر بکند (عبرانیان ۲۵:۷). آیا هم اکنون او را بعنوان رهاننده از قدرت گناه خواهید پذیرفت؟ آیا با تمام ضعفها و گناهان خود نزد عیسی، این خداوند قیام کرده و بزرگ خواهید آمد تا شما را برهانند؟ پس اتخاذ موضع صحیح در قبال مسیح یعنی اینکه او را بعنوان منجی مصلوبتان از گناه و منجی قیام کرده‌تان از قدرت گناه بپذیرید.

۲- دومین کاری که باید بکنید این است که عیسی را به قلبتان راه دهید. او می‌گوید: «اینک بر در ایستاده می‌کوبم. اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من» (مکاشفه ۲۰:۳). عیسی بر در قلب همه شما ایستاده است و در را می‌کوبد. آیا در قلبتان را به رویش باز خواهید کرد؟ آیا خواهید گفت: «خداوند عیسی، بیا در قلب من سلطنت کن.»

۳- کار دیگر این است که او را بر تخت فرمانروایی قلبتان بنشانید. او مسیح یعنی پادشاه مسح شده خداست، چون خود خدا او را برای سلطنت مسح نموده است، همچنان که پطرس در روز پنطیکاست گفت: «پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است» (اعمال ۲:۳۶). آیا او را بر تخت سلطنت قلبتان خواهید نشانید؟ آیا در نهایت صداقت به او خواهید گفت: «خداوند عیسی، تخت سلطنت قلب من را تصاحب کن و با اقتدار برآن حکمروایی نما؟»

۴- علاوه بر موارد بالا. اتخاذ موضعی صحیح در قبال مسیح آن است که او را در مقابل دنیا بعنوان خداوند و سرورتان اقرار کنید. خود او در انجیل متی ۱۰:۳۲ می‌فرماید: «پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است او را اقرار خواهم کرد اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود.» پولس هم در رومیان ۱۰:۹ می‌گوید: «اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید نجات خواهی یافت. چون که به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود به جهت نجات.» آیا این کار را می‌کنید؟

برای اتخاذ موضع صحیح در قبال عیسی تنها یک کار دیگر مانده است. اینکه رفته با دیگران درباره او صحبت کنید. زمانی که عیسی بر روی زمین زندگی می‌کرد، از وجود مرد بدبختی که گرفتار ارواح شریر بود، هزاران دیو را اخراج کرد. شرایط این مرد تا پیش از دیدارش با عیسی واقعاً اسفناک بود، ولی پس از آنکه عیسی را دید و از شر دیوهای پلید خلاص شد، شرایطی پر جلال پیدا کرد. طبیعی است که او می‌خواست از آن به بعد همراه عیسی باشد. ولی عیسی به او گفت: «به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن. پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود، موعظه کرد» (لوقا ۸:۳۹ : ۱۰:۳۸).

اگر عیسی را بعنوان خداوند و نجات دهنده خود پذیرفته‌اید، رفته با هر کس که می‌توانید درباره او حرف بزنید و هر که را می‌توانید به سوی او بیاورید. این است کارهایی که باید بکنید تا موضعتان در قبال مسیح موضعی صحیح باشد. کدام یک از شما حاضر هستید هم اکنون مسیح را بعنوان خداوند خویش بپذیرید و جاودانگی را از آن خویش سازید؟ کدامیک از شما ندای او را خواهید شنید و او را به قلب خود راه خواهید داد؟ کدامیک از شما او را بر تخت سلطنت دلهایتان خواهید نشانید و او را به همگان اقرار خواهید کرد؟

فصل نهم

خدا چگونه هدایت می‌کند

ولی من دائماً با تو هستم؛ تو دست راست مرا تأیید کرده‌ای. موافق رأی خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید. مزمو 7324: 23

برای کسی که می‌خواهد اراده خدا را انجام دهد، هیچ وعده‌ای از وعده‌های خدا آنقدر گرانبها نیست که خدا وعده هدایت داده است. فکر کردن به اینکه خدا با حکمت و محبت بی‌کران خود ما را در تمام مراحل زندگی هدایت می‌کند، خیلی شادی آفرین، خوشحال‌کننده و الهام‌بخش است.

در کتاب مزامیر که یکی از گرانبه‌ترین کتابهای کتاب‌مقدس است، کمتر کلماتی را می‌توان یافت که گرانبه‌تر از این کلمات باشند: «تو دست راست مرا تأیید کرده‌ای. موافق رأی خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید.» هر قلب اندیشمند، مؤمن و مطیعی از شنیدن این کلمات عالی که در آیه فوق آمده، آتشی می‌گیرد! ای کاش فرصت کافی داشتیم تا در این فصل ویژگی‌های هدایت الهی را مو به مو و بر طبق کلام خدا بررسی می‌کردیم، ولی مجبوریم تنها به مواردی که خدا از طریقشان ما را هدایت می‌کند بسنده نماییم.

۱- خدا با کلامش هدایت می‌کند

اول از همه خدا از طریق کلامش هدایت می‌کند. در مزمو 119: 105 می‌خوانیم: «کلام تو برای پایه‌های من چراغ و برای راههای من نور است» و در آیه 130 همان مزمو چنین می‌خوانیم: «کشف کلام تو نور می‌بخشد و ساده‌دلان را فهیم می‌گرداند.» کلام مکتوب خدا اصلی‌ترین ابزار او برای هدایت ماست. خدا بنی‌اسرائیل را در روز با ستون ابر و در شب با ستون آتش هدایت می‌کرد. کتاب مقدس، کلام مکتوب خدا برای ما در حکم ستون ابر و ستون آتش است. به هر کجا که ما را هدایت کند، باید از پیش برویم. یکی از اصلی‌ترین اهداف کتاب مقدس، هدایت عملی کردن در امور روزمره زندگی است. هر هدایت دیگری را باید با معیار کلام خدا آزمود. هر انگیزه‌ای از هر منبعی خواه مشورت انسانی و خواه رویا یا روحی نامرئی باشد، باید آن را با کلام قابل اعتماد خدا سنجید.» به شریعت و شهادت توجه نمایید و اگر موافق این کلام سخن بگویند پس برای ایشان روشنایی نخواهد بود» (اشعیا 8: 20). اگر کشش یا هدایت یا انگیزش یا رویا و یا حتی گشایش به موقع در

کاری، مطابق کلام خدا نباشد، خدا خدا نیست. «آن نبی که خواب دیده است، خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا به راستی بیان نماید. خداوند می‌گوید کاه را با گندم چه کار است؟» (ارمیا ۲۳:۲۸). اگر مسیحیان فقط کلام خدا را می‌خواندند، هرگز توسط روحهای اغواگر یا هر عامل برانگیزاننده‌ای که از خدا نیست بلکه منشاءش شیطان یا دل فریب کار خودشان است، گمراه نمی‌شدند. خیلی از مسیحیان به من گفته‌اند که روح القدس برای فلان کار هدایتشان کرده است، در صورتی که آن کار در مغایرت مستقیم با کلام خدا قرار داشته است. به عنوان مثال یکبار مردی پیشم آمد تا درباره ازدواج با زنی که می‌گفت یک مسیحی زیبارو است و هر دو در کار خدا عمیقاً با یکدیگر همفکری دارند و روح خدا هر دو را برای زناشویی هدایت کرده با من مشورت کند. به او گفتم: «ولی تو قبلاً ازدواج کرده‌ای و الان زن داری.» جواب داد: «بله، اما می‌دانی که ما با هم سازگاری نداریم.» گفتم: «بله، خبر دارم چون قبلاً با همسرت در این باره صحبت کرده‌ام و معتقدم که مقصر اصلی در ناسازگاری با همسرت تو می‌باشی، نه او. با این حال فرقی نمی‌کند که مقصر کیست. اگر تو زنت را رها کنی و با زن دیگر ازدواج نمایی، عیسی مسیح می‌گوید که تو فردی زناکار هستی.» در جوابم گفتم: «اما روح خدا ما را چنین هدایت کرده است.» هر روحی ممکن بود او را به انجام چنین کاری هدایت کرده باشد، جز روح خدا، زیرا روح خدا نمی‌تواند کسی را برای انجام کاری هدایت کند که در مغایرت کامل با کلام خدا قرار دارد. به او گفتم: «تو دروغگو و کافر هستی، چطور جرأت می‌کنی عملی را که با تعلیم عیسی مسیح مغایر است به روح القدس نسبت دهی؟» خیلی و تنها مسیحیان از منابع گوناگونی برانگیخته می‌شوند ولی آن را به روح القدس نسبت می‌دهند، در صورتی که در مغایرت وضعیت کامل با تعالیم صحیح کلام خدا قرار دارد. حقیقت این است که بسیاری کلام خدا را آنقدر نادیده می‌گیرند که همیشه در قبال انگیزه‌ها و سایقهایی که ایشان را به هر طرف هدایت می‌کند، سرگردان هستند؛ درحالی که اگر کلام را مطالعه کرده بودند، هدایت صحیح و واقعی را از آن دریافت می‌نمودند.

اما خود کلام را هم باید درست مورد استفاده قرار داد تا هدایت درست از خدا گرفت. ما حق نداریم به روشهای واهی از کلام خدا هدایت بگیریم. بطور مثال چنین اجازه‌ای نداریم که کتاب مقدس را بطور تصادفی باز کنیم و انگشتمان را روی یک پاراگراف بگذاریم و آن را بعنوان هدایتی از طرف خدا تلقی نماییم. کتاب مقدس کتاب طلسم یا طالع بینی نیست و کاربرد جادویی هم ندارد؛ کتاب مقدس مکاشفه‌ای از جانب خدای بی‌نهایت حکیم است و ساختاری معقول و منطقی دارد و برای موجوداتی معقول و منطقی فرستاده شده است. در صورتی می‌توان از کلام خدا هدایت گرفت که آیه‌ای از آن با شرایط ما مربوط باشد و آن آیه تحت هدایت روح القدس و با توجه به زمینه اصلی متن تفسیر شود. بسیاری به خاطر کاربرد نامعقول و موهوم از

کتاب مقدس در دام انواع مختلف تعصب و خشک مغزی می‌افتند. چند سال پیش خانمی که یکی از معلمان برجسته کتاب مقدس به شمار می‌رفت پیشگویی کرد که در فلان تاریخ اوکلند و آلامدا (Alameda & Oakland) و چند شهر دیگر کالیفرنیا و همچنین شیکاگو در کام زمین لرزه فرو خواهند رفت. بسیاری با وحشت و هراس زیاد به انتظار روز موعود نشسته بودند. یکی از دوستان من که در شیکاگو زندگی می‌کرد با شنیدن این مطلب نگران شده برای هدایت گرفتن از خدا به سراغ کتاب مقدس رفته آن را بطور اتفاقی باز کرده و عبارتی را که پیش رویش گشوده شده بود خوانده بود:

و کلام خداوند بر من نازل شده گفت: ای پسر انسان نان خود را با ارتعاش بخور و آب خویش را با لرزه و اضطراب بنوش و به اهل زمین بگو خداوند یهوه درباره سکنه اورشلیم و اهل زمین اسرائیل چنین می‌فرماید که نان خود را با اضطراب خواهند خورد و آب خود را حیرت خواهند نوشید زیرا که زمین آنها به سبب ظلم جمیع ساکنانش از هر چه در آن است تهی خواهد شد و شهرهای مسکون ایشان خراب شده زمین ویران خواهد شد. پس خواهید دانست که من یهوه هستم. و کلام خداوند بر من نازل شده گفت: «ای پسر انسان این مثل شما چیست که در زمین اسرائیل می‌زنید و می‌گویید ایام طویل می‌شود و هر رویا باطل می‌گردد. لهذا به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می‌گوید این مثل را باطل خواهم ساخت و آن را بار دیگر در اسرائیل نخواهند آورد، بلکه به ایشان بگو ایام نزدیک است و انجام هر رویا قریب. زیرا که هیچ رویای باطل و غیب‌گویی تملق‌آمیز در میان خاندان اسرائیل بار دیگر نخواهد بود. زیرا من که یهوه هستم سخن خواهم گفت و سخنی که من می‌گویم واقع خواهد شد و بار دیگر تأخیر نخواهد افتاد زیرا خداوند یهوه می‌گوید ای خاندان فتنه‌انگیز در ایام شما سخنی خواهم گفت و آن را به انجام خواهم رسانید. و کلام خداوند بر من نازل شده گفت: «ای پسر انسان هان خاندان اسرائیل می‌گویند رویایی که او می‌بیند به جهت ایام طویل است و او برای زمانهای بعیده نبوت می‌نماید. بنابراین به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید که هیچ کلام من بعد از این تأخیر نخواهد افتاد و خداوند یهوه می‌فرماید: کلامی که من می‌گویم واقع خواهد شد. (حزقیال ۲۸-۱۲:۱۷)

در نگاه اول به نظر می‌رسید که پاراگراف فوق پاسخی مستقیم به طلب هدایت اوست و در این صورت نبوت درباره ویرانی اوکلند، آلامدا و شیکاگو بی‌درنگ در روز پیشگویی شده تحقق خواهد یافت. دوستم همان روز مرا در جریان هدایتی که از کلام خدا یافته بود، گذارد. ولی من اصلاً راحت نشدم. این نبوت چنانکه همه می‌دانیم تحقق نیافت و آن خانمی که دلش می‌خواست نبیه باشد، به باد فراموشی سپرده شد و من هرگز دیگر اسمی از او نشنیدم. سالها بعد زمین لرزه‌ای در شهر سن فرانسیسکو روی داد که ویرانی عظیمی به جای

گذاشت، اما اولکند و آلامدا از آسیب زمین لرزه در امان ماندند. این تنها نمونه‌ای از موارد بسیار سوءبرداشت از کلام خدا و هدایت گرفتن از آن به شیوه‌های واهی و غیرمجاز است.

مطلب دیگر اینکه در مواقعی که برای کشف اراده خدا می‌کوشیم، گاه پیش می‌آید که ناگهان آیه‌ای از کلام خدا در ذهنمان جرقه می‌زند ولی این را نباید بعنوان هدایتی از طرف خدا تلقی کنیم، مگر آنکه ثابت شود آیه مزبور با وضعیت ما همخوانی کامل دارد. ممکن است شیطان آن آیه را به فکرمان القا کرده باشد. او همین کار را برای وسوسه کردن خداوندمان انجام داد (متی ۶:۴) و امروز نیز می‌تواند آن را تکرار کند. اگر آیه‌ای که به ذهنمان القا شده با توجه به موقعیت اصلی متن و معنای اولیه آن در مورد وضعی کنونی ما کاربرد داشته باشد، البته پیغامی از جانب خداست و گرنه هر از گاه از این آیه‌ها به ذهن ما خطور می‌کند که ممکن است اصلاً ربطی به موقعیت ما نداشت باشد.

۲- خدا از طریق روحش هدایت می‌کند

راه دیگر هدایت الهی، هدایت از طریق روح‌القدس است. روح خدا در قلب فرد ایماندار بطور مستقیم او را هدایت می‌کند. جای تردید نیست که «نوری باطنی» وجود دارد که هدایت فرد را برعهده می‌گیرد. در اعمال ۲۹:۸ چنین می‌خوانیم: «آنگاه روح، به فیلیپس گفت پیش برو و با آن عرابه همراه باش.» همچنین در اعمال ۱۶۷:۶ درباره پولس رسول و همراهانش می‌خوانیم: «و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح‌القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود. پس به میسیا آمده سعی نمودند که به بطنیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.» در عبارت نخست می‌بینیم که خدا بوسیله روحش به فیلیپس هدایتی شخصی می‌دهد که چه باید انجام دهد و در عبارت دوم مشاهده می‌کنیم که روح مانع از ورود پولس و همراهانش به برخی نواحی می‌شود که می‌خواستند بدانها بروند. هیچ دلیلی وجود ندارد که خدا امروز هم از همین روش برای هدایت مستقیم ما استفاده نکند. وقتی او با روحش فیلیپس و پولس را هدایت کرده، هر کس دیگری که به خدا نزدیک است را هم بدین طریق هدایت می‌کند. یکبار در خیابان ساوث کلارک شیکاگو که خیابانی شلوغ است مشغول قدم زدن بودم. وقتی به نزدیکی پیچ آدافر رسیدن ناگهان در میان صدها نفری که در خیابان درحال تردد بودند، چشمم به مردی کاملاً غریبه افتاد و احساس کردم که روح خدا به من می‌گوید: «با این مرد صحبت کن.» لحظه‌ای توقف کردم و به گوشه پیاده رو رفتم تا از خدا بخواهم اگر این پیغام از جانب اوست، صراحتاً مرا هدایت کند. خدا بی‌درنگ قضیه را برایم روشن ساخت. برگشتم و به دنبال آن مرد به راه افتادم. او اکنون به سرپیچ رسیده بود و داشت از یک طرف خیابان کلارک به سمت دیگر می‌رفت. در وسط

خیابان خودم را به وی رساندم و از قضا در آن لحظه هیچ اتومبیلی از خیابان عبور نمی‌کرد. درحالی که به راهمان به سوی طرف دیگر خیابان ادامه می‌دادیم دستم را روی شانه‌اش گذاشتم و پرسیدم: «آیا شما مسیحی هستید؟» او پاسخ داد: «این پرسشی عجیب از یک نفر غریبه است.» گفتم: «می‌دانم که پرسشم عجیب است ولی من این پرسش را از هر کسی که در خیابان می‌بینم، نمی‌کنم، بلکه ایمان دارم که خدا به من گفته که این را از شما بپرسم.» او ایستاد و سر خود را به زیر انداخت و گفت: «این خیلی عجیب است، من دانش آموخته کالج امرست (Amherst) هستم و همین دیروز پسر عمویم که در این شهر خادم است، درباره روحم با من صحبت کرد و حالا شما که یک غریبه هستید، در وسط این خیابان شلوغ از من چنین سؤالی می‌کنید.» آن روز موفق شدم او را متقاعد کنم که قلب خود را به مسیح بسپارد ولی اندکی پس از آن روز، وی مسیح را بعنوان خداوند خویش پذیرفت. یکی از دوستانم زمانی که در حال قدم زدن در خیابانی پر رفت و آمد در شهر تورنتو بوده ناگهان بشدت احساس می‌کند که باید به بیمارستان برود و در آنجا با کسی حرف بزند. او به فکر فرو می‌رود که در آن بیمارستان چه کسانی را می‌شناسد و به این نتیجه می‌رسد که در آنجا فقط یک نفر را می‌شناسد. برایش مسلم می‌شود که باید با او حرف بزند، ولی وقتی به بیمارستان می‌رسد و کنار تخت فرد مورد نظرش قرار می‌گیرد، هیچ دلیل منطقی برای باز کردن صحبت با او نمی‌یابد و از این رو گفتگویی رد و بدل نمی‌شود. او که کاملاً گیج شده و هاج و واج کنار تخت آشنایش ایستاده، از خدا طلب هدایت می‌کند. ناگهان مردی را می‌بیند که در گوشه دیگر اتاق روی تختی خوابیده است. اصلاً او را نمی‌شناخت. ظاهراً او را برای موضوعی بسیار پیش پا افتاده یعنی به خاطر ناراحتی که در زانویش داشت به بیمارستان آورده بودند. مسئله او اصلاً اورژانس بنظر نمی‌رسید ولی دوستم به طرف او می‌رود و با وی صحبت می‌کند و در کمال خوشحالی او را به سوی مسیح هدایت می‌نماید. در کمال تعجب باید عرض کنم که همان شب آن شخص از دنیا می‌رود. خدا امروز هم اغلب ما را هدایت می‌کند (به شرطی که بالا و نزدیک باشیم و به هدایت وی گوش فرا دهیم). ولی این هدایتها را همیشه باید با کلام محک بزنییم و اگر کاری با اراده خدا مغایر است انجام ندهیم.

با وجودی که در اغلب مواقع ما از این امتیاز برخورداریم که بواسطه روح خدا هدایت شویم، ولی هیچ مجوزی در کلام خدا وجود ندارد که به استناد آن دست روی دست بگذاریم و اقدامی نکنیم تا خدا ما را هدایت کند. به خاطر داشته باشید که این تنها روش خدا برای هدایت کردن ما نیست. در غالب اوقات ما اصلاً نیازی به هدایت از نوع خاص نداریم. در مورد فیلیپس و پولس را که در صفحات پیش بدان اشاره کردیم، در نظر بگیرید، خدا این دو را در هر قدم از خدمتشان بدان شیوه هدایت نکرد. فیلیپس تا زمانی که از سامره خارج شود و از بیابان سر در بیاورد، خیلی کار کرده بود، بدون اینکه مستقیماً از روح خدا هدایت شده باشد. پولس

هم تا وقتی که از طرف روح خدا برای ورود به آسیا منع گردید، کماکان به خدمت بشارت مشغول بود. برای کارهایی که قبلاً کلام خدا انجام دادندشان را به ما توجیه کرده، دیگر لازم نیست از روح خدا هدایت بگیریم. مثلاً کسی که در مورد هدایت از جانب خدا دارای عقاید افراطی و غیر کتاب مقدسی است، پس از خاتمه جلسه کلیسایی دست از کار خدمت می‌کشد چون به زغم او روح القدس هدایتش نکرده تا با کسی درباره مسیح حرف بزند و به انتظار می‌نشیند تا روح القدس هدایتش کند. اما همانطور که کلام خدا صراحتاً تعلیم داده، او موظف است که صیاد مردمان باشد (متی ۴:۲۸؛ ۱۹:۱۹؛ اعمال ۸:۴) و باید از هر فرصتی که می‌یابد در جهت خدمت به دیگران استفاده کند دیگر لازم نیست که برای هر مورد روح القدس او را هدایت کند. اگر روح القدس جلوی پولس را نمی‌گرفت، وی برای وعظ انجیل به تمام آن نواحی می‌رفت و انجیل را موعظه می‌کرد. او منتظر نمی‌ماند تا روح برای موعظه فرمانی مستقیم صادر کند.

اجازه بدهید بار دیگر در مورد هدایت روح القدس تکرار کنم که به خاطر داشته باشید روح خدا هرگز برخلاف کلام او دستوری صادر نمی‌کند. کلام خدا، کتاب روح القدس است و او هرگز به خلاف تعلیم خود حرفی نمی‌زند. خیلی‌ها دست به انجام کارهایی می‌زنند که در تضاد کامل با کلام خداست و خدا آنها را آشکارا قدغن کرده است و چنین توجیه می‌کنند که برای انجام آن کار از روح القدس هدایت مستقیم داشته‌اند؛ در صورتی که هر روح دیگری می‌تواند هدایت کننده آنها بوده باشد، جز روح خدا- مثلاً چند وقت پیش یکی از رهبر این نهضت تکلم به زبانها از کلیسایش خواسته بود تا همگی بطور دسته جمعی به زبانها صحبت کنند. من توجه او را به غیر کتاب مقدسی بودن این کار جلب کردم و گفتم که در باب ۱۴ رساله اول قرنیتیان خدا صراحتاً دستور داده که در هر جلسه بیش از دو یا سه نفر مجاز به تکلم به زبانها نیستند و تازه همین دو یا سه نفر هم نباید همزمان حرف بزنند، بلکه به ترتیب و اگر در میان جماعت کسی نیست که ترجمه زبانها بکند، نباید کسی به زبانها تکلم نماید (البته می‌تواند با خود و زیر لب به زبانها حرف بزند ولی نه با صدای بلند) و باید «در کلیسا خاموش بماند.» به او خاطر نشان ساختم که در کلیسایش اعضا از این فرمان اطاعت نمی‌کنند. او از خودش و همکارانش چنین دفاع کرد: «ولی روح خدا ما را اینگونه هدایت می‌کند، پس دیگر مجبور به اطاعت از کلام نیستیم.» به او یادآوری کردم که کلام خدا را خود روح القدس به پولس الهام کرده و او هرگز خلاف کلام خود کسی را هدایت نمی‌کند. همیشه باید به خاطر داشته باشیم که بجز روح القدس ارواح دیگری هم وجود دارند، پس باید «روحها را بیازماییم که از خدا هستند یا نه»، و باید آنها را با کلام خدا بیازماییم. یکی از فاحش‌ترین اشتباهاتی که هر فردی ممکن است در زندگی مسیحی‌اش مرتکب شود آن است که به قدری نگران هدایت روح باشد که جاننش را در برابر هر روحی که به سر وقتش می‌آید بازبگذارد.

همچنین باید همواره در خاطر خود بسپاریم که در کتاب مقدس هیچ مجوزی وجود ندارد که براساس آن تصور کنیم روح القدس به روشهای عجیب و غریب و واهی هدایت می‌کند و یا کارهای عجیب و واهی انجام می‌دهد. بعنوان نمونه، بعضی‌ها برای خود علایم و نشانه‌هایی دارند که بوسیله آن نشانه‌ها تشخیص می‌دهند که روح القدس هدایتشان کرده است. مثلاً برخی منتظر انقباض و کشیدگی صورت به اشکال عجیب و غریب هستند و برخی دیگر لرزیدن یا احساس سرما کردن در پشت ستون مهره‌ها را نشانه هدایت روح می‌دانند. هیچکدام از این نشانه‌ها در کتاب مقدس پشتوانه‌ای ندارند و در واقع توهینی به روح القدس محسوب می‌شوند. در دوم تیموتاؤس ۱:۷ به روشنی و با تأکید به ما گفته شده که روح القدس «روح قوت و محبت و تأدیب» است. کلمه‌ای که «تأدیب» ترجمه شده در واقع به معنی «عقل سلیم» است و از این رو هر روحی که ما را به سمت کارهای مضحک و واهی هدایت کند، نمی‌تواند روح القدس باشد. کسانی هستند که از نامعقول‌ترین اعمال ناشایست و حتی زنده‌ترین رفتارها در میان جماعت دفاع می‌کنند، با این توجیه که روح القدس آنها را به انجام این کارها ترغیب نموده است. ایشان با چنین ادعایی در واقع خود کلام خدا را به چالش می‌گیرند، چون کلام خدا بطور ویژه در اول قرن‌های ۱۴ تا ۱۳: ۳۲ تا به ما چنین تعلیم می‌دهد: «ارواح انبیا مطیع انبیا می‌باشند؛ زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی.» و باز در آیه ۴۰ همان باب می‌خوانیم: «لکن همه چیز به شایستگی و انتظام باشد.» واژه‌ای که به «شایستگی» ترجمه شده، «به زیبایی (یا آبرومندانه)» معنی می‌دهد، که بی‌نظمی و گستاخی و تشویش و رفتارهای زنده و بی‌معنی را که در بسیاری از جماعات مسیحی مدعی هدایت گرفتن از روح القدس هستند، مجاز نمی‌داند. هر هدایتی باید با کلام خدا آزموده شود.

۳- خدا ما را از طریق روشن کردن قوه تشخیصمان هدایت می‌کند

در وهله سوم، خدا ما را از طریق روشن ساختن قوه تشخیصمان هدایت می‌کند. نمونه آن را در مورد پولس رسول و در اعمال ۱۶:۱۰ می‌بینیم، قبلاً دیدیم که خدا بوسیله روح القدس پولس را از رفتن به مناطقی که نباید می‌رفت، بازداشت. سپس در خواب به او رویایی نشان داد قوه تشخیص پولس با دیدن آن رویا روشن شد و دریافت که خدا او را برای چه کاری خوانده است. وقتی کلام خدا در موردی خاص سکوت اختیار کرده، معمولاً خدا از این روش برای هدایت ما استفاده می‌کند. ما برای یافتن حکمت به درگاه خدا می‌شتابیم و اطمینان داریم از اینکه خواست و اراده‌مان کاملاً تسلیم اراده خداست و برای هدایت گرفتن وابسته به او هستیم. آنگاه خدا قوه تشخیصمان را روشن می‌سازد و نشانمان می‌دهد که چه بایستی بکنیم. باید همواره به خاطر داشته باشیم که «خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست»: پس هدایت الهی هم هدایتی روشن

است و تا زمانی که مسئله‌ای کاملاً برایمان روشن نشده نباید دست به اقدامی بزنیم. خیلی‌ها با تعجیل در انجام اینگونه کارها هدایت خدا را از دست می‌دهند. اگر اینگونه افراد منتظر هدایت خدا از طریق تنویر روح‌القدس می‌مانند می‌توانستند از بسیاری اشتباهات فاحش اجتناب نمایند. اصل «هر که ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود» (اشعیا ۲۸:۱۶) در اینجا بدرستی کاربرد دارد. از طرف دیگر به محض اینکه تکلیفی برایمان محرز گردید باید بی‌درنگ انجامش دهیم و اگر در این مورد تعلل یا درنگ کنیم خیلی زود دچار تردید و سردرگمی می‌گردیم. هدایت خدا برای انجام کارها برای خیلی‌ها مثل روز روشن می‌شود ولی به جای آنکه بلافاصله اقدام کنند، درنگ می‌نمایند تا اینکه بطور کامل در ورطه تردید فرو می‌روند.

۴- ممکن است خدا با خوابها و رویاها هدایت کند

در اعمال رسولان ۱۲۱۰: ۹ تا می‌خوانیم که چطور خدا پولس را بوسیله یک رویا هدایت کرد و غیر از آن چه قبل از پنطیکاست و چه بعد از آن موارد دیگری از هدایت از این طریق می‌توان یافت. امروز هم خدا می‌تواند ما را به همان شیوه هدایت کند. با این وجود نشان دادن رویا حتی در کتاب مقدس هم روشی معمول برای هدایت الهی به شمار نمی‌رود و تازه بعد از آنکه خدا کلامش و روحش را عطا فرمود، این موارد کمتر هم شده است. ما دیگر به اندازه مقدسین عهدعتیق به این هدایت نیاز نداریم، چرا که اکنون کلام کامل خدا را داریم روح را هم با تمام پری‌اش در اختیار داریم. خدا امروز هم بوسیله خوابها هدایت می‌کند. زمانی که من پسر جوانی بودم، روزی در اتاق خانه قدیمی‌امان در نیویورک خوابیده بودم که خواب دیدم مادرم مرده ولی پیشم آمده (هر چند که در آن زمان هنوز مادرم در قید حیات بود) و کنار تختم ایستاد و با صورتی که مثل صورت فرشته‌ها بود از من خواهش کرد تا وارد خدمت خدا شوم و من هم در خواب به مادرم قول دادم تا خواهشش را برآورده سازم. بعد از خواب پریدم و دریافتم که همه اینها خواب بود، ولی هرگز قولی که به مادرم داده بودم فراموش نکردم. تا روزی که وارد خدمت شدم و به خدا قول دادم که انجیل را موعظه کنم، از پا ننشستم. ولی خواب مقوله‌ای است که باید با دقت و احتیاط زیاد با آن برخورد کنیم و هر خوابی که می‌بینیم را با دعا و تفکر و احتیاط مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. هر چند که خواب دیدن روشی نامطمئن برای هدایت گرفتن از جانب خداست ولی نباید تصور کنیم که خدا هرگز از این راه ما را هدایت نخواهد کرد.

۵- خدا از طریق قرعه افکندن هدایت نمی‌کند

در اعمال ۲۶-۱: ۲۴ آمده که رسولان برای یافتن جایگزینی برای یهودای خائن از روش قرعه افکندن برای گرفتن هدایت از خدا استفاده کردند. این روش در عهدعتیق متداول بود ولی مورد ذکر شده در اعمال آخرین

مورد ثبت شده در کلام است و هرگز پس از پنتیکاست سابقه ندارد. امروز لزومی ندارد برای پی بردن به اراده خدا از چنین روش ناپخته‌ای استفاده کنیم، چرا که هم کلام و هم روح را در اختیار داریم. همچنین نبایستی به دنبال نشانه‌ها بگردیم. این روش متعلق به عهدعتیق است که مکاشفه الهی ناقص بود.

۶- خدا با مشیت خویش هدایت می‌کند

خدا علاوه بر روشهایی که در بالا متذکر شدیم، روش دیگری نیز برای هدایت ما دارد و آن روش همانا مشیت اوست؛ یعنی اینکه خدا رویدادهای زندگی ما را به گونه‌ای شکل می‌دهد که کاملاً معلوم می‌شود اکنون چه باید بکنیم. مثلاً خدا شخصی بی‌ایمان را که نجات خداوند را ندارد سر راه ما قرار می‌دهد و طوری شرایط را جور می‌کند که ما با او تنها باشیم و فرصت برای گفتگو با او مهیا شود. در چنین مواردی لازم نیست رویایی ببینیم یا روح‌القدس ما را هدایت کند تا با شخص مورد نظر وارد گفتگو شویم. همین واقعیت که با او تنها هستیم و فرصت حرف زدن داریم به تنهایی کافی است تا آن را هدایت خدا تلقی کنیم. با این حال برای دانستن آنکه به او چه باید بگوییم و چگونه باید بگوییم، بایستی نگاهمان به خدا باشد. ولی خدا این را از طریق مکاشفه‌ای مافوق طبیعی بر ما روشن نمی‌سازد، بلکه ذهنمان را باز می‌کند.

به همین ترتیب اگر کسی برای تأمین معیشت خود و خانواده‌اش نیازمند کار است و موقعیتی مناسب با حقوق مکفی پیدا می‌کند دیگر نیازی به ندایی درونی یا هدایتی مستقیم از جانب روح‌القدس نیست تا به او بگوید آن کار را قبول کن؛ خود فرصتی که پیش آمده نوعی هدایت از طرف خداست.

با این حال باید خیلی مراقب باشیم و «هدایت از طریق مشیت الهی» را با دعا تفسیر کنیم، چون آنچه را که خیلی‌ها «هدایت از طریق مشیت» می‌نامند چیزی نیست جز آسان‌ترین راه. هنگامی که یونس از حضور خدا به یافا گریخت، کشتی آماده حرکت به مقصد ترشیش یافت (یونس ۱: ۳). اگر او مثل بسیاری از مسیحیان امروزی بود، وجود یک کشتی آماده به مقصد ترشیش را هدایتی از طرف خدا می‌گرفت تا به جای رفتن به نینوا به آنجا برود. حقیقت اینست که یونس سوار به کشتی عازم ترشیش شد ولی نه تحت تأثیر این خیال باطل که خدا او را بدان سو هدایت کرده. او دقیقاً می‌دانست آنجایی که می‌رود، جایی نیست که خدا از او خواسته برود و به همین خاطر به دردر افتاد. غالباً مردم از خدا طلب هدایت می‌کنند و بعد اولین و آسان‌ترین راهی که پیش رویشان باز می‌شود را بعنوان هدایت الهی تلقی می‌نمایند. هیچ تضمینی نیست که همیشه راهی که خدا پیش پای ما می‌گذارد، آسانترین راه باشد. خدا به ما قوه تشخیص داده و این قوه تشخیص را هم تنویر می‌بخشد و ما حق

نداریم مثل بچه‌ها ساده‌ترین راه را انتخاب کنیم. اغلب اوقات راه خدا سخت است. خود خداوند ما فرمود: «اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته از عقب من آید» (متی ۲۴:۱۶). بعضی‌های از خدا می‌خواهند با برداشتن تمام موانع و مشکلات از سر راه آنها را هدایت کند ولی چنین دعا کردنی جایز نیست. خدا دوست دارد که ما مردان و زنانی صاحب عزم و اراده باشیم و خود بر مشکلات فایق آییم و در غالب مواقع می‌گذارد مشکلات در سر راهی که باید برویم و اراده خودش است، تلبار شود. سپس این واقعیت که فلان راه پر از مشکلات و ناهمواری است دلیل آن نیست که آن راه خواست خدا نمی‌باشد. بطور مثال ممکن است کسی بخواهد بشارت انجیل به چین یا آفریقا برود و خدا هم لوازم اصلی برای رفتن وی به چین یا آفریقا را در اختیارش نگذارد. او بایستی این را هدایتی آشکار از راه مشیت الهی قلمداد کند و بفهمد که خدا نمی‌خواهد او به این سفر برود و باید به دنبال فرصتی دیگر برای خدمت به خدا باشد. خیلی‌ها از خدا می‌خواهند که دری را برویشان بگشاید و خدا هم این کار را می‌کند ولی دری که خدا می‌گشاید مطابق میل آنها نیست، از این رو آن را نادیده می‌گیرند. مشکل اینجاست که آنها خود را بطور کامل تسلیم اراده خدا نمی‌کنند.

قبل از اینکه به موضوع این بحث خاتمه دهیم، بگذارید بار دیگر تکرار کنم که هر هدایتی از هر نوعی که باشد، باید با محک کتاب مقدس، کلام خدا آزموده شود.

نکته اصلی در مورد مبحث هدایت، اینست که تسلیم محض اراده خدا باشیم و با خوشی و طیب خاطر اراده او را انجام دهیم، حتی اگر خودمان با آن موافق نباشیم؛ چون ممکن است اراده خدا برای ما بسیار ناگوار باشد. مثلاً شاید اراده خدا این باشد که ما با کسانی همکاری و یا از آنها اطاعت کنیم که اصلاً دوستشان نداریم. همین که می‌دانیم آنچه انجام می‌دهیم اراده خداست باید مایه خوشحالی ما باشد. اگر بطور کامل دست از اعتماد به قوه تشخیص خود برداریم و به قوه تشخیص خدا اعتماد مطلق نماییم و هدایت او را خواهان باشیم - حتی اگر مخالف میلمان باشد - و راهی را که او پیش پایمان می‌گذارد، گام به گام طی کنیم و هر روزه کلامش را بخوانیم و اراده‌اش را بشناسیم و به نجوای آرام روحش گوش دهیم، او ما را با چشمانش هدایت خواهد کرد و این هدایت را تا پایان عمر زمینی‌مان ادامه خواهد داد.

فصل دهم

نگهداری الهی

موضوع بحث این فصل نگهداری یا حفاظت الهی و نحوه اطمینان حاصل کردن از آن است. زمانی می‌توانیم از نگهداری الهی مطمئن شویم و از آن بهره‌مند گردیم که بدانیم خدا از چه کسانی نگهداری می‌کند. هم عهدعتیق و هم عهدجدید حاوی عبارات زیادی در ارتباط با این موضوع مهم هستند و ما در این فصل به چند مورد از آنها نگاهی خواهیم انداخت، ولی نه در حد یک موعظه. بگذارید بررسی خود را از یوحنا ۱۷:۱۱ آغاز کنیم: «بعد از این در جهان نیستم، اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.» این دعای عیسی بود و من خوشحالم که او چنین دعایی کرد؛ چون پدر هر روزه این دعای او را می‌شنود و از حفاظت الهی اطمینان کامل دارم چون خداوند عیسی از او خواسته که مرا نگه دارد. این دعای خداوند نجات دهنده ما برای کسانی که بدو تعلق دارند، مایه قوت قلب است. او در آیه بعد چنین ادامه می‌دهد که تا وقتی خود با شاگردانش بود، آنها را به اسم پدر حفظ کرد. بله، وی می‌افزاید: «هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد.» البته پسر هلاکت با اینکه جزو رسولان بود هلاک شد. ولی او هرگز حقیقتاً به مسیح تعلق نداشت و در زمره کسانی نبود که پدر به عیسی مسیح داده بود. خود مسیح اعلام می‌کند که یهودا از ابتدا ابلیسی بوده (یوحنا ۶:۷۰). ولی اکنون خداوند ما شاگردانش را ترک کرده و نگهداری از آنها را به پدر محول نموده است و حالا این پدر است که ما را حفظ می‌کند و موضوع بحث ما هم همین نگهداری خداست. هرآنچه که کتاب مقدس درباره نگهداری خدا به ما می‌گوید را می‌توان در پنج بخش طبقه‌بندی کرد: ۱) خدا از چه کسانی نگهداری می‌کند؛ ۲) او چه چیزی را نگهداری می‌کند؛ ۳) او در برابر چه چیزی نگهداری می‌کند؛ ۴) چگونه نگهداری می‌کند؛ ۵) برای رسیدن به چه چیزی نگهداری می‌کند.

۱- خدا از چه کسانی نگهداری می‌کند

در همان آیه‌ای که در بالا قرائت کردیم یعنی در یوحنا ۱۷: ۱ تا ۱۱ آمده که خدا از چه کسانی نگهداری می‌کند. در اینجا خداوند عیسی در دعا از پدر می‌خواهد کسانی را که خود پدر به او داده است حفظ کند و می‌گوید که او در طی حیات زمینی‌اش از کسانی که پدر به او داده بود نگهداری می‌کرد. تعلیم صریح و آشکار این آیات این است که عده‌ای هستند که به طریقی خاص به خدا تعلق دارند و خدا آنها را به پسرش داده است.

در انجیل یوحنا به این جماعت، امنیتشان و امتیازاتی که دارند به کرات اشاره شده است. آن کسانی که خدا نگاهدار ایشان می‌کند، همانهایی هستند که به این جماعت تعلق دارند. پس راه حصول اطمینان از اینکه خدا کسی را نگه می‌دارد یا خیر این است که اول مطمئن شویم آیا به آن گروهی که پدر به مسیح داده متعلق هستیم یا نه. اما این گروه چه کسانی هستند و آیا می‌توانیم بگوییم که به این گروه ممتاز تعلق داریم یا خیر؟

(الف) یوحنا ۶:۳۷ به این پرسش پاسخ می‌دهد. در این آیه عیسی می‌فرماید: «هرآنچه پدر به من عطا کند به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.» از این آیه معلوم می‌شود که همه کسانی که به نزد مسیح می‌آیند، به آن گروه برگزیده‌ای که پدر به او عطا فرموده تعلق دارند. هر کسی که واقعاً به سوی مسیح می‌آید و او را نجات دهنده، آقا و خداوند خویش می‌داند و بدون قید و شرط تسلیمش می‌گردد. مشمول این حفاظت می‌شود. آیا شما یکی از این افراد هستید؟ آیا از این طریق واقعی به نزد عیسی آمده‌اید؟ اگر چنین است، پس تحت محافظت خدا قرار دارید. اگر نه، پس همین امروز نزد مسیح بیایید و مطمئن باشید که از شما نگهداری خواهد شد.

(ب) از کسانی که خدا به مسیح داده، توضیحی دیگر نیز وجود دارد. مسیح در یوحنا ۱۷:۶ می‌فرماید: «اسم تو را به آن مردمانی که به من عطا کردی ظاهر ساختم، از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.» در این آیه به ما گفته شده که آن کسانی که پدر به مسیح داده آنانی هستند که کلام خدا را نگاه می‌دارند. هر کسی که کلام خدا را نگاه می‌دارد، می‌تواند مطمئن باشد که به این گروه برگزیده متعلق است که خود خدای پدر حفظشان می‌کند. به توصیفی که مسیح از ایشان می‌کند، بار دیگر با دقت توجه کنید: «و کلام تو را نگاه داشتند.» یعنی آنها نه تنها کلام خدا را می‌شنوند و نه تنها از آن اطاعت می‌کنند، بلکه آن را همچون گرانبهاترین گنجینه نگاه می‌دارند و در ازای بدست آوردن هر چیزی حاضر نیستند آن را رها کنند. اینان همان کسانی هستند که خدا نگاهشان می‌دارد. اگر کلام خدا را نگاه داریم، خود خدا ما را حفظ خواهد کرد. آیا کلام خدا را نگاه می‌دارید؟

۲- اشعیا ۳:۲۶ هم به ما می‌گوید که خدا چه کسانی را نگاه می‌دارد. در این آیه اشعیا نبی خطاب به خدا می‌گوید: «دل ثابت را در سلامتی نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد.» خدا کسی را نگاه می‌دارد که فکرش بر او متمرکز شده و به خدا نگاه می‌کند نه به خودش یا شرایطی که در آن قرار دارد؛ تمام اعتماد و توکل او بر خداست. «نگاه داشتن» در این آیه با آنچه که در یوحنا ۱۷ از آن صحبت می‌شود، فرق می‌کند. در آنجا صحبت از حفظ کردن از هلاکت است و در اینجا حفظ کردن از اضطراب و نگرانی.

۲- خدا چه چیزی را نگاه می‌دارد

پولس در دوم تیموتاؤس ۱:۱۲ به ما می‌گوید که خدا چه چیزی را نگاه می‌دارد. او می‌گوید: «می‌دانم که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.» در اینجا به جای فعل «نگاه داشتن»، فعل «حفظ کردن» ترجمه شده ولی در اصل همان فعلی بکار رفته که در یوحنا ۱۷:۲ آمده در اینجا می‌خوانیم که هر آنچه را به خدا به صورت امانت بسپاریم، برایمان نگه می‌دارد (حفظ می‌کند). برخی بیشتر به خدا می‌سپارند و برخی دیگر کمتر می‌سپارند ولی به هر حال هر چه به او بسپارید، حفظ می‌کند. بعضی‌ها جانهای خود را به خدا می‌سپارند (اول پطرس ۴:۱۹)، بعضی دیگر امور گذرای خود را و برخی دیگر سلامت خویش را، اما هر آنچه بصورت امانت به او سپرده شود، حفظ می‌کند. بانویی آلمانی به نام دوروتی ترودل می‌گوید که چطور مادرش با ایمان عظیم خویش معیشت خود و خانواده‌اش را به خدا سپرده بود و خدا زندگی آنها را تأمین می‌نمود. او می‌گوید که پدرم فردی دایم الخمر بود و ما خانواده‌ای پر جمعیت با ۱۱ فرزند که هر کدام گرفتاریهای خاص خود را داشتند ولی همیشه به خاطر دعای مادرم از مضیقه خارج می‌شدیم. مواقعی بود که حتی یک پول سیاه هم در خانه نداشتیم و هیچکس هم جز خدا از وضعیتمان آگاه نبود، و او که روزی کلاغها را فراهم می‌سازد هرگز از برآوردن حاجات فرزندان با ایمانش غافل نشد. شعار همیشگی مادرم این بود. «به جای گدایی کردن، دعا کنید» و این شعار در فکر و ذهن ما حسابی جا افتاده بود. هرگاه یکی از بچه‌ها از مادر چیزی می‌خواست و او به خاطر فقر قادر به برآوردنش نبود، از خدا می‌خواست و مطمئن بود که او درست در وقت مقتضی آن را فراهم خواهد ساخت. تجربه این بانوی آلمانی را هزاران نفر دیگر در سراسر دنیا دارند. خانم جین سی پینی یکی از اعضای کلیسای متدیست شیکاگو بود که سالها در اثر لغوه قادر به کار کردن نبود و احتیاجاتش را از طریق دعا به درگاه خدا تأمین می‌نمود. زمانی که شوهر این بانو مرد، تنها دو سکه بیست و پنج سنتی نقره از خود برجای گذاشت و البته کلبه، روستایی محقری که سرپناه او و مادر علیلش بود که حدوداً نود سال از عمرش می‌گذشت. می‌گویند او هر روزه برای رفع نیازهای روزمره خویش به حضور خدا می‌رفت و دعا می‌کرد و نیازش برآورده می‌شد. روزی سر میز دعا کرد و احتیاجات خانه را تک تک نام برد و دعایش را تمام کرد. زمانی که در حال برخاستن بود، دختر کارگری که در خانه آنها کار می‌کرد و با بهت و حیرت شاهد این دعا بود به خانم خانه گفت: «فراموش کردید برای زغال سنگ دعا کنید، چون سوختمان بکلی «تمام شده». خانم پیتی همانطور ایستاده درخواست برای زغال سنگ را نیز به دعاهایش افزود. هنوز ساعتی نگذشته بود که زنگ خانه به صدا درآمد. او برای گشودن در رفت و دید کسی که اصلاً ایشان را

نمی‌شناسد و هرگز چیزی برایشان نفرستاده بود، و بعد از آن هم نفرستاد، یک بار زغال سنگ برایشان فرستاده است. از امانت داری خدا خیلی موارد دیگر می‌توان ذکر کرد. هرآنچه را به او بسپارید برایتان حفظ می‌کند.

۳- خدا در برابر چه چیزی نگهداری می‌کند

۱- قبل از هر چیز خدا کسانی را که به پسرش عیسی مسیح تعلق دارند از هلاکت حفظ می‌کند. این مطلب در آیه‌ای که بحث را با آن آغاز کردیم یعنی یوحنا ۱۷: ۱۱، به روشنی تصریح گردید. خداوند ما چنین دعا کرد: «ای پدر قدوس اینها را به من داده‌ای به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.» سپس در دنباله آن فرمود: «مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم و هر کسی را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت.» کسی که حقیقتاً به سوی مسیح بیاید، با تمام دل وارد مشارکت با مسیح شود، مسیح را بعنوان خداوند و منجی خویش از گناه و تسلط گناه بپذیرد و از صمیم قلب و بدون قید و شرط خود را تسلیم مسیح کند، خدا او را از هلاکت حفظ می‌کند. مهم نیست که حملات شیطان، گناهان و خطاهای بشری چه مقدار هستند و یا تا چه حد موذیان می‌باشند، خدا او را حفظ خواهد کرد. همانطور که خداوند عیسی در جای دیگر فرموده: «من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچکس آنها را از دست من نخواهد گرفت. پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد» (یوحنا ۱۰: ۲۸). این است وضعیت شخصی که به مسیح تعلق دارد؛ دست مقتدر عیسی مسیح از پایین و دست قدرتمند خدای پدر از بالا او را احاطه خواهد کرد و هیچ فرد یا قدرتی در آسمان یا زمین یا دوزخ نخواهد توانست آسیبی به او وارد سازد.

۲- خدا از سقوط و لغزش هم حفظ می‌کند. در یهودا ۲۴ می‌خوانیم که «او قادر است که ما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود ما را بی‌عیب به فرحی عظیم قایم فرماید.» ممکن است کسی بدون اینکه هلاک گردد، دچار لغزش شود، ولی اصلاً لزومی ندارد که او لغزش بخورد چون خدا او را نگاه می‌دارد. اگر به خدا توکل کنیم او می‌تواند ما را از لغزش حفظ کند. ولی حتی زمانی که نگاهمان به او نیست و سرمان را پایین انداخته به راه خود می‌رویم، باز هم ما را حفظ می‌کند. حتی زمانی که لغزش می‌خوریم، خدا ما را حفظ می‌کند چون لحظه‌ای را می‌بیند که ما دوباره برمی‌خیزیم. مسیح همیشه کنار ماست تا برای ما شفاعت کند و او «قادر است نجات بی‌نهایت بخشد» (عبرانیان:

۲۵). برای کسی که برای آغاز کردن زندگی مسیحی در تردید است، این آیه مایه آرامش خیال است چون او می‌داند که ضعیف است و می‌ترسد که لغزش خورده بیفتد. اگر شما خود را بطور کامل در دستان خدا رها کنید، فرقی نمی‌کند که چقدر ضعیف هستید، او شما را از لغزش محفوظ می‌دارد.

۳- علاوه بر اینها خدا کسی را که فکرش را بر او متمرکز نموده، در سلامتی کامل حفظ می‌کند. در اشعیا ۳:۲۶ می‌خوانیم: «دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد». سپس اشعیا در ادامه می‌گوید: «بر خداوند تا به ابد توکل نمایید، چون که در یاه یهوه صخره جاودانی است.» خدا کسانی را که بر او توکل می‌کنند، از هرگونه نگرانی و تشویش نگاه می‌دارد. اگر تنها نگاهمان را از خودمان، دیگران و شرایطمان برگیریم و فقط به خدا و وعده‌های حتمی‌اش چشم بدوزیم، ما را در سلامتی کامل نگاه خواهد داشت. وضعیت ما هر چقدر خطرناک می‌خواهد باشد، اگر بر خداوند یهوه توکل کنیم، او ما را در سلامتی کامل حفظ خواهد کرد. نمونه‌ای از این سلامتی کامل را می‌توانیم در مورد کالیب و یوشع ببینیم (اعداد ۹-14۷: 13۳۰-3۱). دو جاسوس دیگری که به همراه کالیب و یوشع به سرزمین موعود رفته بودند فقط به اوضاع و احوال نگاه کردند و دلهره و هراس تمام وجودشان را پر ساخت. حال آنکه کالیب و یوشع از بالای سر غولها و شرایط دشوار، به خدا و کلامش چشم دوخته بودند. آن دو به خدا توکل کردند و او هم ایشان را در سلامتی کامل حفظ کرد. پولس هم وقتی گرفتار توفان سهمگین شد و خطر غرق شدن قریب‌الوقوع کشتی در دریای مدیترانه هر لحظه بیشتر می‌شد و جاشوهای کشتی و سربازان از ترس می‌لرزیدند و از شنیدن زوزه باد و شدت و قوت امواج که به کشتی می‌خورد، نزدیک بود قالب تهی کنند، به جای نگرستن به امواج و توفان، به خدا توکل کرد و خدا هم او را در سلامتی کامل حفظ کرد. از این رو پولس می‌توانست به همراهان لرزانش بگوید: «ای مردمان خوشحال باشید، زیرا ایمان دارم که به همان طور که (خدا) به من گفت واقع خواهد شد» (اعمال ۲۷:۲۵). ما امروز و در چنین دنیای پرآشوب و توفانی به چنین مردان و زنان آرام و بی‌تشویشی نیاز داریم. اگر به خدا و کلامش اعتماد کنیم، حتی ذره‌ای نگران و مشوش نخواهی شد. در کلام خدا آیه‌ای هست که اگر فقط همین یک آیه را همیشه در خاطر خود حفظ کنیم و بدان ایمان داشته باشیم، تمام ترسها و نگرانی‌هایمان از بین خواهند رفت. این عبارت، رومیان ۸:۲۸ است: «می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند.» هر چه بر ما بگذرد، باید بدانیم که «همه چیز» شامل آن هم می‌شود و در نهایت به خیریت ما تمام خواهد شد.

۴- خدا چگونه نگاهداری می‌کند

۱- در تثنیه ۳۲:۹ آمده که یهوه قوم خود را «مثل مردمک چشم خود محافظت می‌نماید.» چشم یکی از اندامهایی است که بیش از بقیه اندامها از آن محافظت می‌شود و «مردمک چشم» که مهمترین بخش چشم است و عدسی بینایی در آن قرار دارد، بطور کاملاً ویژه نگاهداری می‌شود. مکانیسم چشم و تدابیری که خدا برای سلامت آن اندیشیده همواره شگفتی و تحسین اهل علم را برانگیخته است. بخشی از تدابیر حفاظتی خدا برای نگاهداری از چشم قابل درک است و برخی دیگر غیرقابل درک می‌باشد. به همین ترتیب او از قوم خودش نگاهداری می‌کند.

۲- در پیدایش ۱۵:۲۸ آمده که خدا کسانی را که به او توکل و از او اطاعت می‌کنند، «در هر جایی که بروند» محافظت می‌کند. او یوسف را چه زمانی که در خانه پدرش بود، چه زمانی که در وسط بیابان در چاهی افتاده بود، چه در خانه فویتفار، چه در زندان مصر و چه در کاخ سلطنتی حفظ کرد. خدا داود را چه زمانی که از گوسفندان نگاهداری می‌کرد از دهان شیر و خرس و چه زمانی که برای حفظ جاننش از مقابل شائول می‌گریخت و شائول او را مثل کیک در بیابان تعاقب می‌کرد (اول سموئیل ۲۶:۲۰) و چه به هنگام رویارویی با دشمنان زمانی که پادشاه شده بود، حفظ کرد. خدا او را در هر جا محافظت می‌کرد. از این رو می‌توانست بنویسد: «چون در وادی سایه موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی.» اگر امروز ما هم به خدا توکل کنیم و از او اطاعت نماییم، هر جا بوریم او ما را حفظ خواهد نمود.

۳- در مزمو ۱:۱۲۱۳:۳ می‌خوانیم که خدا قومش را در همه اوقات حفظ می‌کند. او هرگز نمی‌خوابد. هیچوقت پست نگهبانی خود را ترک نمی‌کند و هیچوقت هم سر پست خوابش نمی‌برد. شیطان هرگز نمی‌تواند یکی از فرزندان خدا را برآید چون نگهبانشان همیشه بیدار است.

۴- خدا تا ابدیت نگاهداری می‌کند. یکبار دیگر به یوحنا ۱۰:۲۸ بیندیشیم: «من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچکس آنها را از دست من نخواهد گرفت.» آنانی که به مسیح توکل می‌کنند، «هرگز هلاک نخواهند شد.» این یکی از ارزشمندترین واقعیات مربوط به حفاظت الهی است؛ حفاظت الهی هرگز پایان نمی‌پذیرد. شاید ما بی‌وفا باشیم ولی او هرگز بی‌وفایی نمی‌کند او نمی‌تواند خودش را منکر شود (دوم تیموتاؤس ۲:۱۳). او تا به آخر حفظ می‌کند. ما هرگز هلاک نخواهیم شد. اگر خودمان را خوب بشناسیم و تنها به خودمان نگاه کنیم، از تصور اینکه ممکن است در طول زندگی دچار لغزش شویم، بر خود خواهیم لرزید، ولی اگر به خدا نگاه کنیم و او را بشناسیم، نخواهیم لرزید چون او هیچوقت شکست نمی‌خورد

و کلامش می‌گوید که او ما را حفظ خواهد کرد. او امروز ما را «مثل مردمک چشم خویش» حفظ می‌کند؛ در هر جا، در هر زمان و تا به ابد ما را حفظ می‌کند.

۵- خدا برای رسیدن به چه چیزی نگاهداری می‌کند؟

راستی خدا برای رسیدن به چه چیزی نگاهداری می‌کند؟ به این پرسش در اول پطرس ۱:۵ پاسخ داده شده است: «به قوت خدا محروس هستید به ایمان برای نجاتی که مهیا شده است تا در ایام آخر ظاهر شود» نجاتی که ما امروز داریم، مهم نیست که چقدر کامل به نظر می‌رسد یا چقدر از آموزش گناهان و فرزندخواندگی خدا می‌دانیم یا زندگیمان تا چه اندازه پیروزمند است یا تا چه حد برگناه مسلط هستیم، نجات ما نجاتی ناقص است و این نجات در آینده ابدی کامل خواهد شد. نجات ابدی فقط شامل نجات روح و نفس نمی‌شود بلکه جسم را نیز دربر می‌گیرد؛ «نجاتی که مهیا داشته است تا در ایام آخر ظاهر شود» نجاتی است که وقتی تمام وعده‌های عجیب خدا به ما در مورد به شباهت کامل مسیح درآمدن تحقق یافت، انجام می‌پذیرد. خدا برای رسیدن به چنین چیزی ما را نگاه می‌دارد.

ای برادر و خواهر ایماندار به خدا و عیسی مسیح خداوند، آیا مفهوم حفاظت الهی را واقعاً درک کرده‌ای؟ آیا از امنیتی که از آن تو است بهره‌مند شده‌ای و از آرامش فکر و روان برخورداری؟ آیا خود را به او سپرده‌ای تا تو را حفظ کند؟ آیا به او اجازه می‌دهی تا تو را در میان بی‌ثباتی‌ها و مشکلات و توفانها و فشارهای زندگی در سلامت کامل نگاهدارد؟ اگر چنین نیست، از همین امروز می‌توانی شروع کنی.

و شما دوستانی که مسیحی نیستید، آیا ندیدید که حفاظت الهی چه چیز گرانبهایی است؟ آیا این بی‌نهایت بهتر از تمام چیزهایی نیست که دنیا به شما هدیه می‌دهد؟ بعضی‌ها به ثروت توکل می‌کنند و برخی دیگر به توانایی‌های خود متکی هستند و گروهی دیگر به قدرت دوستان یا رهبران ملی خویش اتکا دارند. ولی توکل کردن به خدا بی‌نهایت بهتر است چون «دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهد داشت. زیرا که به او توکل دارد» آیا نمی‌خواهی به او توکل کنی و این دعای عجیب را همراه با منجی به زبان آوری. «ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای به اسم خود نگاه دارد»؟

فصل یازدهم

سَر آرامش پایدار

خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد زیرا خدا او را برگرفت. پیدایش ۲۴:۵

موضوع بحث این فصل ما «سَر آرامش پایدار، خوشی وافر و پیروزی بسیار در مواقع جنگ و در تمام مواقع» است. متن مورد نظر ما در پیدایش ۲۴:۵ یافت می‌شود: «خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد؛ زیرا خدا او را برگرفت.» سَر آرامش پایدار و خوشی وافر و پیروزی بسیار در همین راه رفتن با خداست. به عقیده من این آیه یکی از مسحور کننده‌ترین و هیجان‌انگیزترین آیات در سراسر کتاب مقدس است. این آیه بیشتر به سرودی آسمانی می‌ماند تا واقعیتی تاریخی در ارتباط با بشری که روزگاری بر روی همین کره خاکی ساکن بوده ولی این واقعیت است و می‌تواند در مورد هر یک از ما نیز صدق کند. موقعیت این آیه در کتاب مقدس خیلی با اهمیت و پر معنا است. در آیات پیشین شرحی خسته کننده، یکنواخت و در نگاه اول ملال آور از نامهای کسانی ارائه شده که بدنیا آمده‌اند، فلان سال عمر کرده‌اند و بعد صاحب پسران و دختران شده‌اند و بعد از سالیان دراز مرده‌اند. آنگاه ناگهان خنوخ از راه می‌رسد. داستان او مثل پیشینیانش آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد و انتظار داریم مثل داستان آنها نیز به پایان برسد، ولی یکباره نسیمی از آسمان وزیدن می‌گیرد و این کلمات آهنگین به گوش می‌رسد که: «و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت.» و باز داستان مانند سابق ادامه پیدا می‌کند. به خاطر داشته باشید که این داستان به زمانی بسیار قدیم یعنی هزاران سال پیش از مسیح و حدوداً هزار سال پیش از توفان نوح تعلق دارد، و با این حال از چه ژرفا و زیبایی برخوردار است. آیا این داستان بسیاری قدیمی برای ما درسی ندارد که بیاموزیم؟ کل تاریخچه مربوط به خنوخ تنها در نه آیه از کتاب مقدس خلاصه می‌شود؛ شش آیه از عهدعتیق و سه آیه از عهد جدید. تاریخ خارج از چارچوب کتاب مقدس بکلی با او بیگانه است، با این وجود خنوخ یکی از برجسته‌ترین و قابل ستایش‌ترین شخصیت‌هایی است که تاریخ از آنها یاد می‌کند. عظمت خنوخ از نوعی بود که خدا را خشنود می‌ساخت. در عبرانیان ۵:۱۱ گفته شده که: «قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد.» بزرگی او در این نبود که مورد تعریف و تمجید معاصرانش قرار گرفت. یا به خاطر فتوحات نظامی، قدرت سیاسی، دانش وسیع، سیاست موفق، نبوغ هنری یا معماری برجسته یا حتی دستاوردهای بشر دوستانه قابل توجه پرآوازه شد. بزرگی او در این بود که بیشتر

مسکوت می‌کرد و کمتر خودنمایی می‌نمود؛ بزرگی او در این بود که «با خدا راه می‌رفت» و خدا هم از همنشینی با او لذت می‌برد. به همین خاطر دوست داشت پیوسته او در کنارش باشد.

امیدوارم در این فصل بتوانم سه چیز را برای شما خوانندگان عزیز شون کنم: نخست اینکه راه رفتن با خدا چیست، دوم اینکه برخی از نتایج راه رفتن با خدا چیست؛ سوم اینکه چگونه می‌توانیم خودمان با خدا راه برویم.

راه رفتن با خدا چیست؟

برای بعضی از ما مسیحیان این پرسشی نیست که نیازی به پاسخ داشته باشد، چون خود خدا عملاً آن را بطرزی غیرقابل وصف و پربرکت به ما نشان داده است. اما برای برخی دیگر-که البته تعدادشان کم هم نیست. پاسخ به این پرسش ضروری است بارها کلمات این آیه را خوانده‌ایم و برایمان آرامش بخش و تهیج کننده بوده است ولی آیا تا به حال فکر کرده‌ایم که این کلمات چه معنایی دارند؟ پاسخ این پرسش بسیار ساده است. راه رفتن با خدا یعنی اینکه در زندگی همیشه متوجه حضور خدا باشیم و با او همنشینی و همصحبتی داشته باشیم و مدام این فکر در سرمان باشد که «خدا در کنار من است» و با او پیوسته در حال صحبت باشیم و به حرفهایش گوش بدهیم. در یک کلام راه رفتن با خدا یعنی داشتن زندگی واقعی، همیشگی و آگاهانه با خدا-خنوخ نه یک روز و دو روز بلکه سیصد سال با خدا راه رفت (پیدایش ۶:۲۲). ما هم می‌توانیم این مشارکت نزدیک و همیشگی با خدا را در زندگی روزمره خود داشته باشیم و با او به گونه‌ای حرف بزنیم که گویی با دوستی زمینی گفتگو می‌کنیم. می‌توانیم با او در سکوت حرف بزنیم، سکوتی که از هر واژه‌ای پرمعناتر است.

۲- نتایج راه رفتن با خدا

۱- اولین نتیجه راه رفتن با خدا خوشی عظیم و شادی وافر است. سراینده مزمور می‌گوید: «به حضور تو کمال خوشی است» (مزمور ۱۱:۱۶). هیچ چیز نمی‌تواند به اندازه یک همنشینی درست شادی آفرین باشد. کیست که زندگی کردن در کلبه‌ای محقر با همنشینان همدل و همزبان را به زندگی در قصر با معاشران ناسازگار ترجیح ندهد؟ کیست که زندگی در جزیره‌ای بادگیر و بی‌آب و علف ولی در جمع مسیحیان واقعی را به زیستن در سرزمینی زیبا و آفتابی ولی در میان مثنی بی‌ایمان، کافر، دایم الخمر، اوباش و بی‌بند و بار ترجیح ندهد؟ جذاب‌ترین ویژگی آسمان این است که گروهی ایماندار واقعی در آن جمع هستند و در این جمع خداوند عیسی حضور دارد. ساموئل رادرفورد چقدر زیبا می‌گوید که: «ترجیح می‌دهم با تو در دوزخ باشم تا بی‌تو در بهشت. چون اگر با تودر دوزخ باشم، آنجا برایم بهشت است و اگر بی‌تو در بهشت باشم، برایم دوزخ

است.» ولی وقتی نسبت به حضور و همراهی خدا با ما هوشیاریم» آنوقت دو بهشت داریم؛ یکی بهشتی که اکنون در آن بسر می‌بریم و دیگری بهشتی که قرار است بدان منتقل شویم.» عیسی در یکی از تنهاترین ساعات زندگی تنهایش با شادمانی به بالا نظر دوخت و گفت: «لیکن تنها نیستم، زیرا که پدر با من است» (یوحنا ۱۶:۳۲).

آیا ساعات پر جذبه‌ای را به خاطر می‌آورید که در کنار یار و همدمی زمینی قدم زده‌اید و گاه با او صحبت کرده و گاه در سکوت از بودن با او لذت برده‌اید؟ آه که چه ساعات دل‌انگیزی! حالا تصور کنید که این یار و همدم خود خدا باشد که بی‌نهایت عزیزتر و بهتر و پر جلال‌تر از هر عزیز زمینی است. اگر با خدا مصاحبت دایمی داشته باشیم حتی کوچکترین جزئیات ساده زندگی تغییر می‌کند. در قرون وسطی پسرک جوانی به نام نیکلاس هرمان زندگی می‌کرد که جوانکی بی‌تجربه و دست و پاچلفتی بود و دست به هر چه می‌زد، آن را می‌شکست ولی یک روز فکری به ذهنش خطور کرد؛ این فکر که خدا همه جا هست و او می‌تواند همیشه به حضور او بیندیشد و کارهایی بکند که به جلال او بینجامد. این اندیشه زندگی او را دگرگون ساخت. هنوز مدتی نگذشته بود که نیکلاس به راهبان دیر پیوست. وظیفه او در دیر انجام پست‌ترین کارهای آشپزخانه- شستن دیگ‌ها و قابلمه‌ها- بود. اما او برای انجام همین کارهای پست هم از روش «تمرین حضور خدا» استفاده می‌کرد. آن آشپزخانه به چنان مکام مقدسی تبدیل شد که مردان از نواحی مختلف بار سفر می‌بستند تا آمده نیکلاس هرمان (یا برادر اورنس) را ببینند و با او گفتگو کنند. برخی از گفتگوها و نامه‌های او در مجلدی تحت عنوان تمرین حضور خدا به چاپ رسیده است.

۲- نتیجه دوم راه رفتن با خدا حس امنیت ناشی از آرامش پایدار است. در زمموری که قبلاً از آن نقل کردیم سراینده می‌گوید: «خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم، چونکه بدست راست من است جنبش نخواهم خورد» (۸:۱۶). بله وقتی خدا با ما باشد، چه چیزی می‌تواند ما را از جایمان بجنباند؟ چه آسیبی می‌تواند به ما برسد؟ بارها خدا خطاب به خادمانش در مواقع خطر گفته: «مترس، زیرا که من با تو هستم» (اشعیا ۴۱:۱۰). یک بچه از اینکه پدر و مادر خود را در کنار خویش دارد چقدر احساس ایمنی می‌کند! دختر کوچکی در طبقه پایین منزلشان باز می‌کرد و مادرش در طبقه بالا سخت مشغول کارهای خانه بود. کودک هر چند دقیقه یکبار پای پله‌ها می‌آمد و صدا می‌زد: «مامان، تو آنجایی؟» مادرش می‌گفت: «آره عزیزم، چیزی شده؟» «نه، فقط می‌خواستم بدانم تو اونجایی یا نه.» و باز دوباره به سراغ بازی خود می‌رفت و چند دقیقه بعد بازمی‌گشت و همان سؤال را می‌کرد. آیا این همان چیزی نیست که ما می‌خواهیم بدانیم، اینکه خدا اینجا و در کنار ماست؟ شاید طاعون، جنگ و قحطی باشد و خیابانها پر از تبهکار و دزد باشد، شاید افکار گناه‌آلود باشد و در پیرامونمان

مردان و زنان بی‌بند و باری زندگویی کنند، بلکه ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه «با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی»، ولی این چه اهمیتی دارد؟ خدا باماست. آه، اگر فقط حواسمان به این حقیقت باشد که در هر لحظه حضور او با ماست و اگر این گفته اشعیا را آویزه گوشمان قرار دهیم که می‌گوید: «مترس زیرا که من باتو هستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم، تو را تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد»، هر شرایطی که برایمان پیش بیاید، حتی برای یک لحظه هم نخواهیم ترسید. مهم نیست که جنگ تا چه حد پیشرفت می‌کند و یا تا پشت در خانه‌های ما می‌آید، ولی آرامش پایدار وجود ما را بطور کامل فرو می‌گیرد و در هر شرایطی می‌توانیم بگوییم: «خداوند نور و نجات من است از که بترسم. خداوند ملجای جان من است از که هراسان شوم. چون شیران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان و دشمنانم ایشان لغزیدند و افتادند، اگر لشگری بر من فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپاشد و در این نیز اطمینان خواهم داشت.» جای شگفتی نیست که سراینده مزبور در این رابطه می‌نویسد: «یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید که تمام ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیکل او تفکر نمایم.» همنشینی آگاهانه با خدا سرّ عظیم آرامش پایدار است.

۳- سومین نتیجه راه رفتن با خدا تنویر روحانی است. معاشرت با خدا بیش از دانش اندوزی دریچه ذهن و فکر ما را به سوی خدا می‌گشاید. هیچ اشاره‌ای وجود ندارد که خنوخ مردی دانشمند یا ادیب بوده است. ولی همین مرد ساده با راه رفتن و حرف زدن با خدا به چنان بینشی از نیات و اهداف خدا دست یافت که در روزگارش هیچ کس بدان دست نیافت. در آیات 1415 تا رساله یهودا آمده که حتی در آن روزگار بسیار دور یعنی هزار سال پیش از وقوع توفان، خنوخ، حقیقت بازگشت ثانوی مسیح پی برد. بنابراین امروز هم ممکن است پیرزنی رختشوی یا کارگری ساده که با خدا راه می‌رود، از بسیاری از دانشمندان و استادان برجسته دانشگاهی بیشتر با فکر خدا آشنا باشد. مسئله مهم در ارتباط با نکات مورد بحث در دین و زندگی روحانی آن نیست که دانشمندان چه می‌گویند، بلکه مردان و زنانی که با خدا راه می‌روند چه می‌گویند. اگر می‌خواهید برای کسب رهنمودی روحانی نزد کسی بروید، مهم این مسئله نیست که او چقدر عالم است و چقدر لاتین و عبری و یونانی و سریانی و فلسفه و روان‌شناسی می‌داند، بلکه آیا با خدا راه می‌رود یا خیر؟ این است شرایط اصلی بینش، حکمت و فهم روحانی.

۴- نتیجه چهارم راه رفتن با خدا پاکی قلب و زندگی است. هیچ چیز دیگری جز آگاهی به حضور خدا نمی‌تواند انسان را طاهر سازد. چیزهایی که ما نسبت به آنها تسامع نشان می‌دهیم، در پرتو حضور خدای

قدوس غیرقابل مسامحه می‌شوند. خیلی کارهایی که ما انجام می‌دهیم در صورتی که بدانیم خدا حاضر و ناظر است، هرگز انجام نخواهیم داد. خیل کلمات را بر زبان نخواهیم آورد و خیلی خیالات باطل را نخواهیم کرد. بعضی کارها هست که ما در حضور دوستان مقدس خود انجام نمی‌دهیم، اما در غیابشان خود را آزاد می‌بینیم، ولی خدای قدوس همیشه حضار است، چه ما بدانیم و چه ندانیم. اگر همیشه نسبت به حضور او آگاه باشیم و با او راه برویم، زندگی و قلبمان به سرعت پاک می‌شود. من دوستی دارم که در دوره جوانی‌اش هر چند مسیحی بود ولی خیلی دنیوی زندگی می‌کرد. او خیل یخت تلاش می‌کرد تا بر خصلتهای دنیوی خود غلبه کند ولی شکست می‌خورد. دیگر به این نتیجه رسیده بود که مسیحی بودن را ترک کند ولی یک روز دوستی خردمند و مسیحی به او چنین گفت: «اگر پدرت اینجا بود، آیا باز هم فحش می‌دادی؟»، «نه»، «بسیار خوب، فردا وقتی به سر کار می‌روی به خاطر داشته باش که خدا در هر لحظه همراه تو است.» فردا زمانی که کارش به پایان رسید، در کمال تعجب متوجه شد که حتی یک کلمه هم حرف زشت نزده است، آگاهی به حضور خدا در هر لحظه زندگی ما را از انجام کارهای بد بازمی‌دارد. راز زندگی مقدس در این واقعیت نهفته است.

۵- نتیجه دیگر راه رفتن با خدا خیلی به نتیجه قبلی شبیه است: زیبا شدن باطن. معمولاً با هر که نشست و برخاست کنیم شبیه او می‌شویم. بچه‌ها شبیه پدر و مادر خود می‌شوند. زن و شوهر به شباهت هم درمی‌آیند. هر کسی هم که با خدا همنشینی کند به شباهت خدادرمی‌آید. اگر بیشتر و بیشتر با خدا راه برویم، زیبایی او پرتوافکن می‌گردد و در زندگی ما بازتاب می‌یابد. موسی هنگامی که پس از چهل شبانه روز مصاحبت با خدا از کوه پایین آمد، چهره‌اش می‌درخشید. اگر به راه رفتن با خدا عادت کنیم. به زودی چهره ما هم از جلال و تاللو او خواهد درخشید. «لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم» (دوم قرنتیان ۳:۱۸).

۶ نتیجه بعدی راه رفتن با خدا مفید بودن است. ممکن است زندگی‌مان ساکت و از نظر دیگران مخفی باشد، شاید برشمردن دستاوردهای بزرگ ما ناممکن باشد، ولی مفید بودن آنها در حد و اندازه بالا به این چیزها بستگی ندارد، بلکه به تأثیر فراگیر و کارآمد زندگی مقدس که هر چند ساکت و آرام است ولی در هر جا نور و زیبایی می‌افشانند و به کسانی که با آن در تماس هستند تعالی و شرافت می‌بخشد. مسلماً خنوخ از نبوکدنصر که در بابل بناهای عظیم ساخت و از آگوستس که روم را خشتی تحویل گرفت و مرمرین تحویل داد و نیز از فراعنه مصر که اهرام اعجاب انگیز را بنا کردند و جهان را برای هزاران سال به شگفتی فرو بردند منشاء نیکویی بیشتری بوده است امروز هم مردان و زنان گمنام و فروتنی هستند که چون با خدا راه می‌روند، برای خدا از مورس مخترع تلگراف، فراتن مخترع کشتی بخار، استیونسن مخترع لوکوموتیو، مارکونی مخترع رادیو، ادیسون

مخترع برق کارآمدتر می‌باشند. منفعت آنها از تمام سیاستمداران و مصلحان نامدار امروز با آن طرحهای بیهوده‌اشان برای تبدیل ساختن دنیا به بهشتی زمینی بیشتر است.

۷- یکی دیگر از نتایج راه رفتن با خدا که از بقیه بهتر است. خشنود ساختن خدا می‌باشد. در مورد خنوخ چنین شهادت داده شد که وی پیش از منتقل شدن «رضامندی خدا را حاصل کرد» (عبرانیان ۱۱:۵). این از مفید بودن هم بهتر است. خدا همراهی ما را می‌خواهد. او می‌خواهد که ما با وی برویم و از این کار ما خشنود می‌شود. خواست خدا این است که بیشتر با او راه برویم تا برای او کار کنیم. مرتا خود را با خدمت به خداوند گرفتار ساخته بود. ولی مریم تمام وقت خویش را به خود خداوند داده بود و مسیح در موردش چنین شهادت داد که نصیب نیکو را یافته است. این امکان وجود دارد که ما چنان درگیر خدمت به خدا شویم که اصلاً فراموش کنیم به چه کسی خدمت می‌کنیم. اگر می‌خواهیم خدا را خشنود سازیم اول باید با او راه برویم.

۸- یکی دیگر از نتایج راه رفتن با خدا، همنشینی ابدی با خدا است. «خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد زیرا خدا او را برگرفت» انسانی که بر روی زمین با خدا راه می‌رود، دیر یا زود توسط خدا بالا برده می‌شود تا برای همیشه با خدا باشد. مسیح می‌فرماید: «اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من باشم، آنجا خادم من نیز خواهد بود.» اگر بر روی زمین با خدا راه نرویم، به احتمال قوی در آسمان نیز با او زندگی نخواهیم کرد.

۳- چگونه می‌توان با خدا راه رفت

این هشت دستاورد بسیار ارزشمند، ثمره راه رفتن با خدا می‌باشند: خوشی فراوان، آرامش پایدار، تنویر روحانی، پاکی قلب و زندگی، زیبایی باطن، مفید بودن، خشنود ساختن خدا و همنشینی ابدی با خدا. با این اوصاف آیا مشتاق راه رفتن با خدا نیستید؟ حالا با این پرسش عملی رودررو می‌شویم که باید چه کنیم تا وارد این راه رفتن مبارک و شاد با خدا شویم؟ به سادگی می‌توان به این پرسش پاسخ گفت.

۱- اول از همه باید به خون کفاره کننده مسیح توکل کنیم. «به ایمان خنوخ منتقل گشت» (عبرانیان ۱۱:۵؛ مقایسه کنید با آیه ۴). وقتی این آیه را با آیه پیشین که درباره هابیل است مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم آن ایمانی که خنوخ بواسطه آن رضامندی خدا را حاصل کرده منتقل شد، ایمان به آن چیزی بود که خدا در مورد خون فرموده بود. خدا قدوس است و ما گناهکار، گناه همچون شکافی عمیق و غیرقابل عبور میان ما و او جدایی افکنده است. تا گناه یعنی این شکاف برداشته نشود یعنی پلی میان ما و خدا زده نشود، راه رفتن با خدا امکان پذیر نیست و این تنها خون مسیح است که می‌تواند گناه را از میان بردارد (عبرانیان ۹:۲۲). مادامی که تمهید

خود خدا برای از میان برداشتن گناه را نپذیریم، هرگونه تلاشی برای گسترش دادن رابطه با خدا بیهوده خواهد بود. در حقیقت اگر همیشه این واقعیت در اندیشه ما باشد که خدا قدوس است و ما گناهکاریم، دیگر شادی در روابط ما با خدا وجود نخواهد داشت، تا اینکه آن گناه با خون شسته شود. امروزه بسیاری هستند که خون مسیح را نادیده می‌گیرند و هنوز می‌کوشند تا با خدا راه بروند. چه کوشش بیهوده‌ای! این بکلی غیرممکن است.

۲- اگر می‌خواهیم با خدا راه برویم، باید از خدا اطاعت کنیم. عیسی فرمود: «اگر سکی مرا محبت ماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده نزد وی مسکن خواهیم گرفت» (یوحنا ۱۴: ۲۳). اطاعت از خدا و تسلیم محض شدن به اراده او برای راه رفتن با وی ضروری است. تا در راه خدا گام برداریم، نمی‌توانیم با او راه برویم. دو نفر نمی‌توانند با هم راه بروند مگر آنکه متفق شده باشند (عاموس ۳: ۳). خیلی‌ها هستند که زمانی حضور خدا را در هر روز و ساعت زندگی خویش درک می‌کردند ولی دیگر اینطور نیست. آن شادی قدیمی و آسمانی دیگر در زندگی آنها ناپدید شده و شگفت زده‌اند که چرا! هیچ رازی در میان نیست - اطاعت. از راه خود برگشت، خویش را بطور کامل تسلیم اراده وی سازید.

تنها گفتن یک چیز دیگر باقی مانده است. اگر می‌خواهیم با خدا راه برویم، باید اندیشه حضور او را در خود پرورش بدهیم. باید مثل نیکلاس هرمان یا برادر لورنس پیوسته «تمرین حضور خدا» کنیم. هر وقت می‌خواهید به سر کار بروید به یاد داشته باشید که خدا با شماست. همواره به خود بگویید: «خدا با من است.» وقتی می‌خواهید بخوابید بگویید «خدا با من است». صبح که از خواب بیدار می‌شوید بگویید «خدا با من است». برای یادآوری آن چهار شیوه کمکی وجود دارد: نخست مطالعه کلام خدا. هنگامی که این کتاب را می‌گشایید درمی‌یابیم که خود خدا به ما چنین می‌گوید. دوم، دعا. در دعا با خدا رودرور می‌شویم. سوم، شکرگزاری. وقتی آگاهانه و بطور مشخص خدا را شکر می‌کنیم، او بیش از زمانی که درخواستی مطرح می‌کنیم برایمان واقعیت می‌یابد. چهارم، پرستش. در پرستش ما در برابر خدا کرنش می‌کنیم و در او تعمق و تفکر می‌نماییم. در چنین مواقعی چقدر او به ما نزدیک می‌شود. این روح‌القدس است که راه رفتن ما با خدا را واقعیت می‌بخشد. در ارتباط با روح‌القدس است که مسیح از ظاهر ساختن خویش بر ما و آمدن پدر و خودش و ماندنشان با ما سخن می‌گوید (یوحنا ۱۴: ۲۳). پس بوسیله روح خدا به او نگاه کنید تا حضور وی را برایتان واقعی سازد.

برادران و خواهران، آیا ما با خدا راه می‌رویم؟ خدا امروز به تک تک ما می‌گوید: «بیا تا با هم راه برویم.» اگر این دعوت عالی را بپذیریم، تاجایی که به او اجازه بدهیم ما را هدایت خواهد کرد و رزوی نوبت آن برای

ما فرا خواهد رسید که همان جمله که در مورد خنوخ گفته شد در مورد ما هم گفته شود. آنقدر با خدا راه برویم
که دیگر اصلاً برنگریم و برای همیشه با او بمانیم.

فصل دوازدهم

چگونه می‌توان بطور وصف‌ناپذیری شاد بود

او را اگرچه ندیده‌اید محبت می‌نمایید و الان اگرچه او را نمی‌بینید لکن بر او ایمان آورده وجد می‌نمایید با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است. اول پطرس ۸:۱

موضوع این فصل کتاب خیلی جالب است ولی نمی‌دانم چه تعداد از شما خوانندگان واقعاً به ارزش معنایی آن واقف هستید.

سالها پیش در انگلستان خانم جوانی می‌زیست او همیشه گردنبندی برگردن داشت که حاوی یک قاب کوچک بود و آن خانم به هیچکس اجازه نمی‌داد داخل آن را تماشا کند. همه تصور می‌کردند که قضیه عشقی است و او عکس معشوق خود را در آن قاب نگاه داشته. خانم جوان در همان سنین جوانی درگذشت. هنگامی که قاب گردنبند او را گشودند، با نهایت شگفتی تنها یک نوشته با این مضمون یافتند: «او را که ندیده‌ام، محبت می‌نمایم». خداوند عیسی یگانه معشوقی بود که آن زن می‌شناخت و اشتیاق دیدارش را داشت و بالاخره هم برای رسیدن به او شتافت - خداوند نادیده اما محبوب.

ولی فرض من آنست که توجه شما را به بخش دوم آیه جلب کنم: «و الان اگر چه او را نمی‌بینید لکن بر او ایمان آورده وجد می‌نمایید». با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است.»

این آیه به ما می‌گوید که هر کس واقعاً به عیسی مسیح خداوند و نجات دهنده نادیده ولی همیشه زنده ما ایمان بیاورد «با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» شادی خواهد کرد. واژه ترجمه شده دارای بار معنایی قوی است و بیانگر سشادی و مسرت شدید می‌باشد. عبارت «نمی‌توان بیان کرد» نشان می‌دهد که این خرمی دارای ویژگی است که ما به هیچ عنوان نمی‌توانیم درباره‌اش با دیگران حرف بزنیم. هر کس که واقعاً به خداوند عیسی ایمان می‌آورد. از چنان شادی برخوردار می‌شود که غیرقابل توصیف است و تنها چنین کسی می‌تواند یک چنین شادی داشته باشد. شاید دیگران تا حدی از شادی و سرور برخوردار باشند، ولی فقط کسانی که واقعاً به عیسی مسیح ایمان دارند به معنای واقعی کلمه می‌توانند «خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» را درک کنند.

کیست که خواهان شادمانی نباشد؟ شادی چیزی است که همه در پی آن هستند. ولی هر کس آن را در چیزی می‌جوید. حتی آدمهای بی‌درد و غم هم به دنبال شادی هستند. یکی پول را مایه خوشحالی می‌داند دیگری لذات دنیوی را و برخی دیگر کسب علم و دانش، فلسفه، تاریخ یا ادبیات را راه رسیدن به شادی می‌دانند؛ ولی به‌رحال همه آنها در پی یافتن یک چیز هستند-شادی.

اکثریت افرادی که به دنبال شادی هستند، آن را نمی‌یابند. می‌توانید هر چه داستان می‌خواهد بگویید، ولی اکثریت مردم جهان شاد نیستند. من هم به خانه فقرا رفتم و آمد دارم و هم به خانه ثروتمندان و هر دو گروه را غمگین می‌یابم. کافی است در چهره مردان و زنانی که در خیابان‌ها، اتومبیل‌ها، تفریحگاهها و هر جای دیگر می‌بینید دقیق شوید تا ببینید آیا در آن چهره‌ها شادی موج می‌زند یا خیر؟ اگر می‌خواهید شاد باشید راهش در آیه موردنظر ما گفته شده: «الآن اگر چه او را نمی‌بینید، لکن ب‌راو ایمان آورده وجد می‌نمایید با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است». این حرف پطرس حقیقت محض است. از کجا می‌دانم حقیقت است؟ در وهله اول از اینجا که کلام خدا چنین می‌گوید. هر چه این کتاب (کتاب مقدس-م) می‌گوید حقیقت دارد. در وهله دوم چون این مطلب را شخصاً آزموده و آن را حقیقت یافته‌ام. خیلی‌ها می‌گویند: «من به کتاب مقدس اعتقادی ندارم». خوب، من اعتقاد دارم. به دلایل مستدل بسیاری به کتاب مقدس ایمان دارم؛ ولی تنها می‌خواهم در اینجا به یک دلیل اشاره کنم: به کتاب مقدس ایماندارم چون شخصاً شگفت‌انگیزترین و به ظاهر باورنکردنی‌ترین عبارات آن را مورد به مورد آزموده‌ام و همه آنها را با تجربه خودم حقیقی یافته‌ام. به نظر شما اگر کسی بود که خیلی حرفها زده بود و تمام حرفهایش منطبق بر حقیقت می‌بود و حتی یکی از حرفهایش در طول سالها دروغ از آب در نمی‌آمد، آیا اشتباه بود که به او اعتقاد کامل پیدا کنم؟ خوب کتاب مقدس هم برای من چنین است. تمامش را شخصاً آزموده و تجربه کرده‌ام و حالا بدان ایمان دارم. اگر ایمان نداشته باشم آدم احمقی هستم. آیه مورد نظر این فصل نیز یکی از همان سخنانی است که من حقیقت یافته‌ام.

من قبلاً هیچوقت انسان شادی نبودم و اگر راستش را بخواهید، خیلی هم بدبخت و بی‌نوا بودم. در کمال صداقت به دنبال شادی می‌گشتم ولی در گناه به دنبال شادی بودم و نمی‌یافتم. برای دست یافتن به شادی به خواندن و مطالعه متوسل شدم. آموزش زبانهای گوناگون، علم، فلسفه و ادبیات؛ ولی در هیچیک شادی نیافتم. سرانجام به سوی عیسی مسیح برگشتم و به او ایمان آوردم و آنوقت نه تنها شاد شدم بلکه «آن خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» نصیبم شد. آسمان هرچه می‌خواهد باشد، می‌دانم که بر روی زمین اگر کسی واقعاً به عیسی مسیح ایمان داشته باشد، خودش را در دستان مسیح قرار دهد، از او هدایت و تعلیم و قوت بگیرد و تسلیم اراده وی باشد، حتماً آن خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است را خواهد یافت.

۱- چرا کسانی که به عیسی مسیح ایمان دارند، شادی غیرقابل وصف و پر جلال دارند

۱- اول از همه، چون می‌دانند که همه گناهانشان آمرزیده شده است. دانستن اینکه تمام گناهان بشر آمرزیده شده و حتی یک لکه ابر کوچک هم میان ما و خدا وجود ندارد و گناهان صرف نظر از برزگی و فجیع بودنشان بکلی محو شده‌اند، خیلی عالی است؛ دانستن اینکه خدا گناهان ما را به اعمال دریا انداخت و دیگر هرگز آنها را به یاد نخواهد آورد. روزی پسر بچه‌ای از مادرش پرسید: «مامان، گناهان بعد از اینکه بخشیده شدند، کجا می‌روند؟» مادرش جواب داد: «پسر آن شکلهایی که دیروز روی تخته سیاهت کشیدی کجا رفتند؟» پسر جواب داد: «من پاکشان کردم». سپس مادر پرسید: «حالا کجا هستند؟» پسر گفت: «هیچ جا». مادر گفت: «خوب، این همان بلایی است که بر سر گناهان آدم می‌آید وقتی که خدا آنها را می‌آمرزد. آنها هیچ جا نیستند.» آری، دوستان، دانستن اینکه میان ما و خدای قدوسی که او را پدر می‌خوانیم و بر کل جهان هستی فرمانروایی دارد، حتی یک لکه کوچک ابر هم وجود ندارد، چقدر مایه خوشحالی است. تصور کنید که شما قوانین یک ملت را زیر پا گذاشته‌اید و بدین خاطر به حبس ابد محکوم شده‌اید. و آنوقت شما را عفو می‌کنند؛ چقدر از دریافت حکم عفو خود شادمان می‌شوید؟ اما این شادمانی در مقایسه با آگاهی از اینکه تمام گناهانتان آمرزیده شده هیچ است. چند سال پیش آقای استوارت فرماندار پنسیلوانیا تصمیم به عفو یکی از زندانیان زندان ایالتی پنسیلوانیا گرفت، پس به عقب آقای مودی فرستاد و به او گفت: «من تصمیم گرفته‌ام یکی از زندانیان زندان ایالتی امان را عفو کنم، از شما می‌خواهم به آن زندان رفته حکم عفو را به شخص مورد نظر بدهید. در این میان فرصت خواهید داشت تا برای سایر زندانیان نیز موعظه کنید.» مودی عفونامه را با خود به زندان برد و پیش از آنکه موعظه‌اش را آغاز کند، گفت: «من از طرف فرماندار حامل حکم عفو برای یکی از شما هستم.» او اول قصد نداشت تا پایان موعظه نام عفو شده را اعلام کند، ولی وقتی به حاضران نگاه کرد و شدت نگرانی، اشتیاق و رنج بلا تکلیفی را در چشمانشان دید، با خود گفت: «هرگز حاضر نیستم اینها را در حالت بلا تکلیفی نگاه دارم.» پس نام فرد عفو شده را با صدای بلند خواند. حتماً می‌توانید تجسم کنید که زندانی عفو شده چقدر خوشحال شد. ولی این خوشحالی در مقابل دانستن این حقیقت که خدای ازلی و ابدی گناهان ما را برای همیشه آمرزیده است، هیچ می‌باشد. هر مسیحی راستین می‌داند که تمام گناهانش بخشوده شده است. از کجا می‌داند؟ از آنجایی که کتاب مقدس در جاهای متعدد این را می‌گوید. مثلاً در اعمال ۱۳:۳۹ می‌خوانیم: «به وسیله او هر که ایمان آورد عادل شمرده می‌شود از هر چیزی»، پس ما می‌دانیم چون خود خدا چنین می‌گوید. ولی هیچکس

جز کسی که به عیسی مسیح ایمان آورده نمی‌داند که همه گناهانش آمرزیده شده است اگر کسی که به مسیح ایمان ندارد بگوید که گناهانش آمرزیده شده دروغ می‌گوید.

دلیل دیگر اینکه مسیحیان می‌دانند گناهانشان بکلی بخشوده شده این است که روح‌القدس در قلبهایشان بر این واقعیت شهادت می‌دهد. روزی که پطرس رسول به کرنیلیوس افسر رومی و اهل خانه‌اش انجیل را موعظه می‌کرد، گفت: جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت» (اعمال ۱۰: ۴۳) و همه حاضران ایمان آوردند. در همان دم روح خدا برایشان فرود آمد و دل‌هایشان را از این معرفت که گناهانشان آمرزیده شده پر ساخت و جملگی با دل‌ها و لب‌هایی شادمان «خدا را تمجید کردند».

زمانی در گذشته‌های دور پادشاهی بزرگ یکی از بزرگترین سرودهایی که تاکنون به نگارش درآمده را سرود. سرودی که هنوز پس از سپری شدن هزاران سال توسط میلیون‌ها نفر سرانیده می‌شود. این پادشاه همه چیز داشت: سپاهیان فراوان، کاخ مجلل، سرداران دلیر. سرود او در مورد شادی و خوشحالی بود. او نمی‌گوید: «خوشابحال کسی که پادشاهی بزرگ است «یا خوشا به حال کسی که سردارانی دلیر دارد» بلکه می‌گوید: «خوشا به حال کسی که عصیان‌ش آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید.» (مزمور ۱: ۳۲). واقعاً قلب انسان از دانستن اینکه گناهانش تماماً، مجاناً و برای همیشه آمرزیده شده‌اند، ملامت از شادی می‌شود. این یکی از دلایلی است که شخص ایماندار به مسیح بطرز وصف‌ناپذیری شاد است و شما هم امروز می‌توانید همین شادی را تجربه کنید. مهم نیست که چه گذشته سیاهی داشته‌اید یا چقدر از خدا دور بوده‌اید یا چه گناهان زشتی مرتکب شده‌اید؛ اگر امروز به عیسی مسیح بعنوان خداوند و نجات‌دهنده خود ایمان بیاورید، تمام گناهانتان محو خواهد شد.

۲- در وهله سوم کسانی که به مسیح ایمان دارند از «خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» بهره‌مند هستند چون ایشان از جانکاه‌ترین و خردکننده‌ترین اشکال اسارت یعنی اسارت گناه آزادند. برخی اسیر الکلی و برخی دیگر اسیر مواد مخدر هستند گروهی اسیر عصبانیتی مهار نشدنی می‌باشند و گروهی دیگر اسیر افکار و اعمال ناپاک. زشت‌ترین، زنده‌ترین و تحقیرآمیزترین بردگی در کل جهان هستی، بردگی گناه است و خیلی‌ها هم اینک گرفتار آن می‌باشند. ولی خداوند عیسی در انجیل یوحنا ۸: ۳۱ تا ۳۶ می‌فرماید: «اگر شما در کلام من بمانید فی‌الحقیقت شاگرد من خواهید شد و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» باز در آیه ۳۶ همان باب می‌فرماید: «پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.» اگر هم اکنون به عیسی مسیح ایمان بیاورید، بی‌درنگ تمام غل و زنجیرهای اسارت گناه از دست‌ها و پاهایتان گسسته خواهد

شد و این آزادی به قوت پسر خدا انجام خواهد پذیرفت. من بسیاری مرد وزن را می‌شناسم که زمانی اسیر گناه بودند ولی اکنون آزادند.

یکی از عزیزترین و شریف‌ترین دوستانی که من تا به حال داشته‌ام، سام هدلی (Sma Hadley) اهل نیویورک بود. او زمانی، به طرز مایوس‌کننده‌ای اسیر گناه بود. اعتیاد شدید به الکل سخت بر او چیره شده بود و شخصیت او را تحت‌الشعاع قرار داده بود. او مرتکب ۱۳۸ فقره جعل سند شده و از طرف پلیس تحت پیگرد قرار داشت. اما زمانی شبی که با هذیان و کابوس سخت در زندان نیویورک گذرانید، در جلسه‌ای بشارتی حضور یافت و با فریاد از عیسی خواست تا نجاتش دهد و عیسی هم درست در همان لحظه او را نجات داد؛ من بارها از او شنیدم که می‌گفت از آن شب به بعد حتی ذره‌ای اشتیاق برای انجام کارهایی که سالها اسیرشان بوده، در خود احساس نکرده است. واقعاً که او چه مرد شاد و خرمی بود! تمام کسانی که او را می‌شناختند می‌توانند شهادت دهند که او دارای خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» بود. ای کاش می‌توانستید چهره درخشان و بشاش سام هدلی را ببینید. ولی لازم نیست او را از آسمان برگردانیم تا شهادت بدهد، چون صدها نفر دیگر را می‌توانیم در اطراف خود ببینیم که از چنین شادی برخوردارند. به این دلیل می‌توانیم بطرز وصف‌ناپذیری شاد باشیم که آزاد هستیم. زمانی که سیاهان ایالات جنوبی آمریکا از قانون برده‌داری خلاصی یافتند، از شدت خوشحالی فریاد زدند: «جلال! جلال! هلولیوا! چرا؟ چون روزگاری برده بودند و اکنون آزادند. پس جای شگفتی نیست که ما با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» شادی می‌کنیم چون می‌دانیم که آزادیم - تا ابد آزادیم.

۳- دلیل سوم برای شادی بی‌نهایت ما این است که از هر ترسی رهانیده شده‌ایم. هیچ چیز به اندازه ترسی، از هر نوعی نمی‌تواند دل آدمی را تیره و تار سازد و خوشی را از آن برآید و به جایش اندوه بکارد. کسانی که حقیقتاً به عیسی مسیح ایمان دارند، از هر ترسی - ترس از بدیاری، ترس از انسان، ترس از مرگ و غیره - رهایی یافته‌اند. ایماندار حتی از ترس جاودانگی نیز رها می‌شود. دوستان ایا می‌دانید واژه «جاودانگی» برای کسی که به عیسی مسیح حقیقتاً ایمان دارد، شیرین‌ترین واژگان است؟ ولی واژه «جاودانگی» برای کسی که نجات نیافته، اصلاً واژه شیرینی نیست. اگر روی کارتی بنویسد: «جاودانگی را در کجا خواهید گذرانید؟» و آن را به دست یک غیر مسیحی بدهید، این پرسش او را دیوانه می‌کند. ولی اگر همان کارت را به یک مسیحی راستین بدهید، از شادی پر خواهد کشید. چرا چنین است؟ چون ایماندار راستین به مسیح از چیزی نمی‌ترسد، حتی از ابدیت.

۴- دلیل چهارم شادی غیرقابل توصیف ما این است که می‌دانیم تا به ابد خواهیم زیست. آیا این امر خوشحالی ندارد؟ آیا عالی نیست؟ در اول یوحنا ۲:۱۷ می‌خوانیم: «دنیا و شهوات آن درگذر است، لکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند تا به ابد باقی می‌ماند.» همه ما به این واقعیت اذعان داریم که «دنیا درگذر است». ولی حقیقت دیگری هم وجود دارد: «کسی که به اراده خدا عمل کند، تا به ابد باقی می‌ماند.» گاهی به هنگام عبور از خیابانهای زیبای بالای شهرمان خانه‌های مجلل میلیونرهای شهر را می‌بینیم و با خود می‌گوییم: «زندگی در چنین خانه‌هایی حتماً باید خیلی لذتبخش باشد.» به نظر من هم باید چنین باشد، ولی برای لحظه‌ای تأمل کنید. این میلیونرها چند سال در خانه‌های مجلل خویش زندگی می‌کنند؟ پدر خانواده شاید ده سال یا احتمالاً بیست سال. بعد از آن به کجا می‌رود؟ بچه‌های آن خانواده چگونه؟ شاید بیست، سی یا حتی چهل سال در آن خانه‌ها زندگی می‌کنند. بعد به کجا می‌روند؟ قبرستان. پس می‌بینیم که این چندان هم ارزش ندارد. ولی مسیحیان به زندگی چشم دوخته‌اند که جاودانی است. چه پر جلال!

۵- در وهله پنجم کسانی که به عیسی مسیح ایمان حقیقی دارند «با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» شادی می‌کنند، چون می‌دانند که فرزندان خدا هستند. خیلی عالی است که انسان بداند فرزند خداست. مسیحیان از کجا می‌دانند که فرزند خدا هستند؟ از آنجایی که خدا در انجیل یوحنا ۱:۱۲ می‌فرماید: «به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.» قدری به آن فکر کنید: فرزند خدا بودن. گاهی من در سفرهایم با کسانی برمی‌خورم که تباری اصیل دارند و مثلاً شاهزاده هستند. در یکی از این کشورها که سفر کرده بودم، فردی را به من معرفی کردند که شاهزاده بود: «آن فرد را که می‌بینی فلانی پسر فلان شاه است.» خوب که چی؟ خود آن فرد انسان خوبی بود. ولی پسر پادشاه بودن چه مزیتی محسوب می‌شود؟ اگر فلانی پسر شاه است، من پسر خدا هستم و این خیلی بزرگتر است که انسان پسر خدا یعنی «شاه شاهان» باشد. اگر هم اینک کسی به خداوند عیسی ایمان بیاورد فرزند خدا می‌شود.

۶- دلیل ششم که به دلیل قبل خیلی نزدیک است این می‌باشد که ما بی‌نهایت شادیم چون وارثان خدا و هم ارث با مسیح هستیم. آیا عالی نیست؟ این کلمات آنقدر به گوشمان آشناست که حتی لحظه‌ای نمی‌ایستیم تا بدان بیندیشیم. یکی از دوکهای انگلیسی در بستر مرگ برادرش را که وارث عنوانش بود فراخواند و به او گفت: «برادر، تا چند ساعت دیگر تو دوک خواهی بود و من پادشاه- او به راستی پسر پادشاه (خدا) بود و چند ساعت بعد هم به پادشاهی رسید. من هم همینطور، تا چند وقت دیگر پادشاه خواهم شد.» چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود، آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد» (کولسیان ۳:۴). شاید اکنون فقیر باشیم ولی

این اصلی اهمیت ندارد. این زندگی در لحظه‌ای به پایان می‌رسد و حیاتی دیگر که تا ابدیت ادامه دارد، آغاز خواهد شد.

۷- در وهله هفتم، کسانی که حقیقتاً به عیسی مسیح ایمان دارند. آنانی که دلشان را به روی او گشوده‌اند و خود را بطور کامل به او تسلیم کرده‌اند «با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» شادی می‌کنند، چون خدا به ایشان روح‌القدس را بخشیده است و درحیات کنونی هیچ خوشی به پای خوشی روح‌القدس نمی‌رسد. زمانی که در شیکاگو بودم، یک بامداد دوشنبه زنگ خانه‌ام به صدا درآمد در میان روزهای هفته، من دوشنبه‌ها را روز استراحت قرار داده بودم و بر بالای در تابلویی بدین مضمون زده بودم که: «توری روزهای دوشنبه از پذیرفتن شما معذور است.» خانمی که در خانه خدمت می‌کرد دم در رفت و زن فقیری را جلوی در ایستاده دید. به او گفت: «آقای توری روزهای دوشنبه کسی را نمی‌پذیرد. آیا تبولی سر در را نخوانده‌اید؟ زن گفت: «چرا، می‌دانم ولی باید همین حالا ایشان را ببینم. لطفاً رفته به او بگویید که یکی از اعضای کلیسایش باید او را ببیند.» بدین ترتیب خدمتکار، زن را به اتاق نشیمن راهنمایی کرد و صندلی به او نشان داد تا بنشیند و بعد به طبقه دوم آمده به من گفت: «زنی در طبقه پایین منتظر شماست. می‌گوید یکی از اعضای کلیسای شماست و باید شما را ببیند.» پس پایین رفتم. تا وارد اتاق نشیمن شدم از جایش پرید و با شتاب به طرفم آمد. او زن رختشوی بی‌بضاعتی بود. به من گفت: «آقای توری، می‌دانستم که روزهای دوشنبه کسی را نمی‌پذیرید ولی مجبور بودم شما را ملاقات کنم. دیشب بعد از اینکه به رختخواب رفتم، از روح‌القدس پر شدم. همانجا توی رختخواب، آنقدر خوشحال بودم که تا صبح نتوانستم چشم روی هم بگذارم. آفتاب که برآمد با عجله آمدم تا به شما بگویم. بنیه مالی من آنقدر ضعیف است که نمی‌توانم حتی یک روز کارم را تعطیل کنم ولی امروز می‌دانستم که باید خوشحالی‌ام را با کسی درمیان بگذارم و هیچسک را بهتر از شما نیافتم. می‌دانم که از دست من عصبانی نمی‌شوید.» او درست می‌گفت، من اصلاً عصبانی نبودم. تازه از آمدن او خوشحال هم بودم و با او شادی هم کردم. پر شدن از روح‌القدس چنان وجد و شادی در او ایجاد کرده بود که علیرغم فقر و مسکنت شدید کار روزانه‌اش را رها کرده بود تا مسئله را به کسی دیگر بگوید.

من پیش از اینکه به عیسی مسیح خداوند ایمان بیاورم یکی از ولخرج‌ترین آدمهای روی زمین بودم. می‌نشستم و ظرف یک ساعت هر چه داشتم خرج می‌کردم. تا روزی که مسیحی شدم هرگز نفهمیدم که ولخرجی چه معنایی دارد. بارها دچار مزیقه و مشکل شده‌ام. در زندگیم مواقعی پیش آمده که تقریباً دار و ندارم را از دست داده‌ام. من خوب می‌دانم که باز و چهار فرزند و بدون پول در سرزمین غربت بودن چه معنایی دارد. من خوب می‌دانم از این وعده به آن وعده غذایی با معجزه زندگی کردن یعنی چه. روزهایی بوده که هیچ

نداشته‌ام و کاملاً دست به دهان زندگی کرده‌ام - منتهی از دستا خدا به دهان من. درست سی و نه سال پیش بود که برای نخستین بار از لندن دیدن کردم. برنامه‌ام این بود که دو هفته در انگلستان بمانم و بعد راهی آمریکا شوم. قرار بود وقتی به لندن رسیدم مبلغی پول برایم رسیده باشد اما وقتی با زن و بچه‌ام وارد لندن شدیم، نه نامه‌ای آمده بود و نه پولی. ولی گفتم: «نامه و پول فردا یا پس فردا خواهند رسید.» همسرم قدری خرید کرد چون مطمئن بودیم پول خواهد رسید؛ ولی پول نیامد، روزها از پس یکدیگر می‌گذشتند و کفگیر ما داشت به ته دیگ می‌خورد و تاریخ حرکت کشتی به سمت آمریکا هم هر روز نزدیکتر می‌شد. بالاخره روزی رسید که قرار بود فردایش کشتی حرکت کند ولی ما حتی یک پنی هم در بساط نداشتیم. به بانک رفتیم. در لندن هیچکس را نمی‌شناختم. در شهری که سه چهار میلیون جمعیت دارد، کاملاً بیگانه بودم و پولم هم کاملاً تمام شده بود و از دوستان و آشنایان هم سه هزار مایل دور بودم. ولی اصلاً نگران نبودم. می‌دانستم که پول خواهد رسید. نمی‌دانستم چگونه، چون منبعی که فکرار بود از آن طریق پول برسد، قطع شده بود؛ ولی با این حال خوشحال بودم. چرا؟ چون فرزند خدا بودم و وعده‌های کتاب مقدس را از آن خود می‌دانستم؛ می‌دانستم که این وعده‌ها قطعاً انجام خواهند گرفت. حتی یک ساعت را هم در خواب غفلت و نگرانی تلف نکردم. فقط به خدا توکل نمودم. انگار خدا می‌خواست مثل ایلیا خوراک مرا تأمین کند، ولی می‌دانستم خدا من و زن و فرزندم را سیر خواهد کرد. به بانک که رسیدم دیدم پول آمده است. پس سوار کشتی بخار مورد نظرم شدیم و با جیب پر پول عازم وطن گشتیم. دوستان، یک مسیحی در همه حال و تحت هر شرایطی شاد است. ما در هر بیست و چهار ساعت شبانه روز «با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» خوشحالی می‌کنیم - حتی در خواب.

۲- چگونه می‌توان این شادی غیرقابل وصف و پر جلال را بدست آورد

اکنون پرسش فوق مطرح می‌گردد. درواقع در مطالبی که قبلاً بیان کردم چندین بار پاسخ این پرسش را داده‌ام ولی برای حصول اطمینان از اینکه همه واقعاً آن را فهمیده‌ایم، بگذارید پاسخ آن را با آیه‌ای که فصل را آغاز کردیم، بدهم: «الآن اگر چه او را نمی‌بینید لکن براو ایمان آورده وجد می‌نمایید باخرمی که نمی‌توان بیان کرد و پراز جلال است». این آیه به ما می‌گوید که راه بدست آوردن «خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است»، راه شاد بودن در هر وقت و تحت هر شرایط، ایمان داشتن به عیسی مسیح نادیده است. ایمان داشتن به عیسی مسیح به چه معناست؟ در این عبارت هیچ رمز و رازی نهفته نیست. ایمان داشتن به مسیح یعنی اینکه به او اعتماد کنیم تا آنچه را که ادعا می‌کند در زندگی و وجود ما عملی سازد و هویت خویش را بر ما آشکار

سازد،* به او که به جای ما مرد و گناهان ما را بر بالای صلیب بر خود گرفت اعتماد کنیم و به خدا برای آموزش تمام گناهانمان به وساطت مرگ نیابتی مسیح توکل نماییم. به او که مرد و از مردگان برخاست و اکنون تمامی قدرت در آسمان و زمین به دستهای او داده شده اطمینان کنیم، چون اوست که می‌تواند هر روزه ما را حفظ کند و بر گناه پیروزی بخشد. به او بعنوان خداوند و صاحب اختیار مطلق خویش توکل کنیم و تمامی افکار، خواسته‌ها و کل زندگی‌مان را تحت کنترل او درآوریم و ایمان داشت باشیم که هر چه می‌گویید حتی اگر مورد انکار دانشمندان هم باشد، و اطاعت کنیم از هر فرمانی که می‌دهد و هر بهایی که لازم است برای اجرای فرامینش بدهیم؛ او را در پیشگاه جهانیان خداوند اعلان نماییم. ستایشش کنیم و بپرستیم. شادی که به ایماندار به عیسی دست می‌دهد، فوق‌العاده است. ولی برای برخورداری از چنین شادی باید واقعاً به عیسی ایمان داشت. صرفاً عضو کلیسا بودن یا تعمید گرفتن یا کتاب مقدس خواند کافی نیست. تنها به کلیسا رفتن یا در شام خداوند شرکت کردن کافی نیست. اگر واقعاً به عیسی مسیح ایمان دارید و به او بعنوان منجی فدیه کننده و قیام کرده و خداوند و صاحب اختیار توکل کنید و تمام اکفار و زندگی خویش را بکلی تسلیم او نمایید و نزد جهانیان او را اقرار نمایید و در قلبتان را به روی خداوند عیسی بگشایید تا وارد شده در آن زندگی و سلطنت کند، همیشه و تحت هر شرایطی با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» شادی خواهید نمود.

فرقی نمی‌کند که در چه شرایطی هستید: پولدارید یا بی‌پول؛ تحصیلات عالی‌ه دارید یا بی‌سوادید؛ از تندرستی برخوردارید یا بیمارید؛ انسان اخلاقی، پاک و عادل هستید یا گناهکاری پلید؛ هیچ فرقی نمی‌کند. هر کس به مسیح زنده و نادیده ایمان بیاورد «خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» را خواهد یافت. برای اثبات این حرفم می‌توانم هزاران شاهد بیاورم. ولی برای طرف مقابل حتی یک شاهد هم نمی‌توانید بیاورید. هر شاهد واجد شرایطی یعنی شهادی که خود شخصاً مسیح را پشیده و تجربه کرده، می‌تواند شهادت دهد که ایمان داشتن، مسیح با خود «خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» به همراه می‌آورد. تعداد این شهود یکی دو تا نیست، بلکه صدها هزار نفر از هر طبقه اجتماعی و فرهنگ می‌توانند شهادت دهند. اما در طرف مقابل حتی یک شاهد هم وجود ندارد آیا برای اثبات مدعایمان همین مدرک کافی نیست؟

فرض من بر این است که خوانندگان این کتاب مردان و زنانی معقول و منطقی هستند. شما خواهان خوشی و شادی وصف‌ناپذیر و پر جلال هستید. من هم به شما گفتم که چطور می‌توان آن رابدست آورد. دلایل کاملاً متقاعد کننده‌ای هم ارائه کردم. پس تنها یک قدم منطقی دیگر برای شما باقی مانده، اینکه به عیسی مسیح ایمان بیاورید. آیا اینکار را خواهید کرد؟

یکبار فردی کاملاً درمانده پیش من آمد او دانشمندی برجسته و هوشمند ولی شدیداً درمانده بود. اگر فقط یک نفر توانسته بود از دوزخ به این دنیا بازگردد، همین شخص بود وی دست کم چهار مرتبه دست به خودکشی زده بود که در دو مورد آن چنان به مرگ نزدیک شده بود که مجبور شده بودند سم را با تلمبه از درون معده‌اش خارج کنند تا زنده بماند. من او را تشویق کردم تا به عیسی مسیح ایمان بیاورد. او جواب داد: «نمی‌توانم، آنقدر گناه کرده‌ام که از بخشایش الهی خیلی دورم.» هر روز با او صحبت می‌کردم و هر بار تنها یک پیغام را به او می‌دادم. «به سوی عسی مسیح برگرد و به او ایمان بیاور». سرانجام یک روز تصمیمش را گرفت و به عیسی مسیح ایمان آورد و آن «خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» را یافت. گهگاه او را می‌بینم که صورتش از شادی می‌درخشد. از دوزخ به بهشت آنها تنها با ایمان آوردن به عیسی مسیح! آیا حاضرید این گام را بردارید؟

فصل سیزدهم

روز فرصت طلایی

روز فرصت طلایی همین امروز است. امروز فرصتهای طلایی و فرصتهای گرانبها به روی ما گشوده شده‌اند. ولی «فردا هیچ تضمینی وجود ندارد که هنوز آن فرصتها پابرجا باشند.» روح‌القدس می‌گوید: امروز «وجدان هم فریاد می‌زند: «امروز»، ندای عقل و ندای تاریخ و ندای تجربه همصدا با هم فریاد می‌زنند: «امروز». تنها صدای بی‌حوصلگی و تنبلی و حماقت است که زیرلب غرولند کنان می‌گوید: «فردا». روح‌القدس ندا می‌کند: «امروز»؛ انسان با حماقتش می‌گوید: «فردا».

هنگامی که بلای هولناک وزغها بر فرعون و قومش نازل شد، فرعون وحشتزده به عقب موسی و هارون فرستاد و گفت: «نزد خداوند دعا کنید تا وزغها را از من و قوم من دور کند و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذرانند» (خروج ۸:۸). موسی در جوابش گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغها از تو و خانهات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.» انسان انتظار دارد که فرعون در جواب موسی بگوید: «همین الان»، ولی فرعون مثل بسیاری از شاهان دیگر حماقت کرد و گفت: «فردا» (خروج ۹:۸۱۰). آدمها این روزها حماقتهایی مشابه و حتی بزرگتر مرتکب می‌شوند. وقتی از آنها خواسته می‌شود دست از گناه با تمام بدبختیها، حقارتها و مخاطراتش بردارند و با خوشی و آرامی به مسیح بگردند و به شخصیتشان شرافت و امنیتی که او می‌دهد می‌کند راه بدهند، در جواب می‌گویند: «بله، پیشنهاد خوبی است» (پس کی اقدام می‌کنی؟) «آه فردا.» ولی «روح‌القدس می‌گوید: امروز».

یکروز انسان مفلوکی به دفتر کارم آمد. او معتاد به الکل بود والکل قلب و زندگیش را به تباهی کامل کشیده بود. از او پرسیدم: «آیا حاضری دست از مشروبخواری برداری و به عیسی مسیح ایمان بیاوری؟» گفت: «آه، جز این آرزوی دیگری ندارم، حتماً» «آیا حاضری از همین حالا شروع کنی؟» سرش را پایین انداخت و زیرلب گفت: «حالا نه، فردا». اما روح‌القدس می‌گوید: امروز. فردا روز شریر است و امروز روز خدا. فردا روز انسانهای احمق است و امروز روز انسانهای عاقل. امیدوارم در این فصل دلایلی قاطع و تردید ناپذیر ارائه کنم که چرا همه مردان و زنانی که پیغام مرا می‌شنوند و باور دارند که از هوش و عقل سلیم برخوردار هستند، نه تنها بایستی عیسی مسیح را بعنوان خداوند و نجات دهنده خویش بپذیرند، بلکه باید او را همین حالا بپذیرند. منظور من اینست که شما خواننده گرامی دست به اقدام فوری بزنید و اقدامی که هر انسان صاحب عقل و خرد

انجام می‌دهد این است که همین امروز عیسی مسیح خداوند را بپذیرد. اتخاذ تصمیم برای اقدام در آینده‌ای نامعلوم، هیچ ارزشی ندارد. اکنون زمان خداست. «روح القدس می‌گوید: امروز.»

۱- چون خداوند عیسی به وجدانهای معذب آرامی می‌بخشد

۱- اولین دلیل برای اینکه نه تنها باید عیسی مسیح را پذیرفت، بلکه باید هم اکنون اینکار را کرد، این است که خداوند عیسی به وجدانهای معذب بلافاصله آرامی می‌بخشد و انسان واقعاً عاقل نه تنها خواهان آرامی است بلکه در بدست آوردن آن لحظه‌ای درنگ نمی‌کند. هر جا گناهی باشد، آنجا وجدانی ناراحت و معذب هست و ما «همه گناه کرده‌ایم.» اگر کسی مرتکب گناهی شود و اصلاً دچار عذاب وجدان نگردد، چنین شخصی در اعماق گناه و تباهی فرو رفته است. البته عذاب وجدان دارای مراتب و درجات مختلفی است و انواع گوناگون دارد. عذاب وجدان برای برخی تیز و گزنده است و برای برخی دیگر ملال‌آور و جانکاه، ولی به هر صورت دردناک است و تا زمانی که گناه انسان بخشوده نشود، وجدان او آرامی نخواهد پذیرفت. اما عیسی مسیح هر وجدان معذب و دردمندی را آرامش می‌بخشد. خیلی‌ها چه زن و چه مرد با درجات مختلف عذاب وجدان و بار خاطره گناهی که مرتکب شده بودند پیش من آمده‌اند و من آنان را به سوی عیسی مسیح رهنمون شده‌ام و همه آنها به معنای واقعی آرامش وجدان یافته‌اند. نمی‌توانم تعداد کسانی را که در اوج نومی‌دی از شدت عذاب وجدان و با تصمیم خودکشی برای خلاصی از محکومیت گناه پیش من آمده و از طریق من به سوی مسیح هدایت شده‌اند و از او آرامش الهی را یافته‌اند، بشمارم.

یکبار زمانی که در شیکاگو بودم مرد جوانی در یک صبح یکشنبه با حالی خراب و پر از درد و رنج نزد آمد. او بطرز شیعی مرتکب گناه شده بود و جا داشت محصول گناه خود را درو می‌کرد. وی برای خلاصی از پیامدهای ناگزیر گناهِش بیهوده دست به هر تدبیر و ترفند جنون‌آمیز زده بود. من آن شخص را به سوی خداوند عیسی راهنمایی کردم و او مسیح را پذیرفت. سپس شریک گناه خویش را پیش من آورد. آن زن به حدی از کرده خویش نادم و از رهایی خود مأیوس بود که حتی حاضر بود زندانی شود یا بمیرد. از او خواهش کردم راه علاج واقعی را طی کند و خود را به منجی تسلیم نماید. هنگامی که از من جدا می‌شد هنوز تصمیم نهایی خود را نگرفته بود ولی بعداً تصمیم خود را که تصمیمی درست بود گرفت. مدت زیادی از آن زمان گذشت. شبی از پله‌های پشت کلیسای مودی در حال پایین آمدن بودم که بانویی جوان با چهره‌ای بشاش جلویم را گرفت و گفت: «می‌خواهم از شما به خاطر کاری که در حق من، شوهرم و فرزندم کرده‌اید تشکر کنم. اول برای لحظه‌ای او را نشناختم و او گفت: «من همان زنی هستم که چند وقت پیش شما آمدم و ...» و ماجرا را

شرح داد. او زنی بود که در مورد عواقب مخرب گناهش و تباهی آتیه فرزندش و البته ابدیت خودش خوب فکر کرده و آرامش وجدان ناراحت خویش را در عیسی مسیح یافته بود. ای زنان و مردانی که گرفتار عذاب وجدان از هر نوعش هستید، مسیح می‌تواند به شما آرامش ببخشد. اگر عاقل باشید نه تنها این آرامش را خواهید یافت، بلکه آن را همین امروز خواهید یافت. «روح‌القدس می‌گوید: امروز» لازم نیست یک روز و یا حتی یک ساعت از وقت و عمر خویش را تلف کنید و در عذاب وجدان بگذرانید.

۲- چون عیسی مسیح به کسانی که او را بپذیرند خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است، عطا می‌فرماید

دلیل دوم این است که عیسی مسیح به کسانی که او را می‌پذیرند چنان شادی وصف‌ناپذیر و پرجلالی عطا می‌کند که شادی‌های این جهان در مقایسه با آن هیچ است. هر انسان عاقلی نه تنها خواهان چنین شادی است، بلکه آن را بدون لحظه‌ای معطلی می‌پذیرد. شادی و خرمی که در وجود عیسی مسیح است، بهترین شادی محسوب می‌شود. در این مورد حتی ذره‌ای تردید وجود ندارد. می‌خواهید از هر کسی که هم این دنیا را آزموده و هم عیسی مسیح را واقعاً تجربه کرده بپرسید. هر مرد یا زنی که واقعاً قلب و وجودش را بدون قید و شرط به مسیح سپرده باشد و او را خداوند و ارباب خویش بداند بدون لحظه‌ای تردید خواهد گفت که شادی مسیح با شادی این جهان غیرقابل قیاس است میلیونها انسان در مورد این واقعیت شهادت می‌دهند و شهادت همه آنها یکی است. من خوشی و لذت ناشی از ثروت، تئاتر، رقص، ورق بازی، مسابقه ورزشی و میگساری و خلاصه همه خوشی‌های این جهان را چشیده‌ام. همچنین می‌دانم که ادبیات، هنر، موسیقی، علم، فلسفه، و سیر و سفر چه لذتی دارند. ولی می‌گویم که تمام این خوشی‌ها و لذتها با هم در برابر خوشی وصف‌ناپذیر و پرجلالی که از پذیرش عیسی مسیح بعنوان منجی و تسلیم کامل قلبی به او بعنوان خداوند و پذیرش روح‌القدس بعنوان هدیه او و اعتراف پیوسته او در نزد جهانیان به ما دست می‌دهد، هیچ است. اگر نه تنها در حیات پس از مرگ بلکه در همین زندگی زمین آرزومند برترین، ژرفترین، پاکترین و وافرترین شادی شناخته شده هستید. همین حالا به نزد عیسی مسیح بیایید. «روح‌القدس می‌گوید: امروز.»

۳- چون عیسی مسیح از قدرت گناه می‌رهاند

سومین دلیل برای اینکه شما نه تنها باید مسیح را بپذیرید بلکه بایستی همین امروز او را بپذیرید این است که مسیح شما را از قدرت گناه می‌رهاند و انسان عاقل برای رهایی از قدرت گناه لحظه‌ای درنگ نمی‌کند. برای بشر هیچ اسارتی از اسارت گناه تحقیر کننده‌تر نیست. حتی اسارت بردگان سیاه، اسارت مشروب یا موادمخدر

اسارت شهوت جنسی یا اسارت بد اخلاقی و اسارت زراندوزی، بدی اسارت گناه نیست. حالت کسی که اسیر گناه است حتی از حالت عمو تو م پیر و بیچاره که در کلبه‌اش از شدت ضربات تازیانه لگری وحشی می‌نالید هم رقت‌انگیزتر است. ولی راه رهایی از این بردگی مهیا است. عیسی مسیح آدمیان را از هرگونه گناه آزاد می‌سازد. او کسانی را که سالها اسیر بوده‌اند آزاد می‌کند، آنهم در یک لحظه هر گناهکاری می‌تواند در همین لحظه از تمام گناهانش رهایی بیابد. آنچه عیسی در زمان حیاتش بر روی زمین فرمود، امروز هم مصداق دارد: «هر که گناه می‌کند، غلام گناه است» (یوحنا ۸: ۳۴). ولی خدا را شکر که این سخن او نیز امروز به قوت خود باقی است، «پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود» (یوحنا ۸: ۳۶). هر زن و مردی که ذره‌ای عقل و شعور در سرش داشته باشد، برای خلاصی از اسارت دهشتناک گناه لحظه‌ای تعلل نمی‌ورزد. اگر بشنوید که از برده‌ای سیاه بپرسند «آیا دلت می‌خواهد از بردگی این ارباب ظالم خلاص شوی؟» و آن برده در جواب بگوید: «البته که می‌خواهم آزاد شوم ولی نه حالا. باشه هفته بعد یا باشد فردا.» آنوقت آیا نخواهید گفت: «عجب برده احمقی!» ولی حماقت او به اندازه حماقت کسانی که می‌گویند «بله من آرزوی خلاصی از گناهانم را دارم ولی باشد برای فردا» بزرگ نیست. خوب گوش بدهید: «روح القدس می‌گوید: امروز.»

۴- چون عیسی مسیح باطن زیبا می‌بخشد

چهارمین دلیل این است که عیسی مسیح باطن زیبا می‌بخشد و هر مرد و زن عاقلی نه تنها مشتاق چنین چیزی است، بلکه آن را هر چه زودتر می‌خواهد. گاهی من در روزنامه‌ها به تبلیغاتی با این عنوان برمی‌خورم: «رمز زیبایی». من می‌توانم رمز زیبایی دایمی و از بین نرفتن را به شما بگویم. رمز این زیبایی حضور عیسی مسیح در درون است و او نه تنها صورت بلکه سیرت انسان را نیز زیبا می‌سازد. او جان و روحی را که به وی توکل می‌نماید، به شباهت پر جلال خویش درمی‌آورد. من دیده‌ام که چگونه فاسدترین انسانها توسط عیسی مسیح به خوبترین اشخاص تبدیل شده‌اند.

سام هدلی که در میسیون واتراستریت نیویورک خدمت می‌کرد، دوست همه آدمهای مفلوک و آس و پاس بود. او همیشه مترصد فرصتی بود تا به یکی از هموعانش که در شرایط بدی گرفتار شده‌اند کمک کند و او را به سوی مسیح آورده باعث نجات وی گردد. روزی شخصی به آقای هدلی گفت: «من دوستی دارم که دلم می‌خواهد با او آشنا شوی.» سام هدلی پرسید: «او کیست؟» «او بوئری ایک نام دارد»، هدلی گفت: «خوب، چه کاره است؟» مرد در جواب گفت: «او یک دزد و جیب بر است و امورات خود را از راه جیب بری و از این قبیل کارها می‌گذراند. او در حال حاضر در جزیره بلک ول (Blachwell) بسر می‌برد و اکثر مواقع هم

می‌توانی او را همانجا بیابی.» سام هدلی، جزیره بلک ول رفت و سراغ بوئری ایک را گرفت و او را همانجا یافت چون نمی‌توانست از آنجا خارج شود. او پشت میله‌های زندان گرفتار بود. او هیچ نفعی برای هدلی نداشت که هیچ، وقتی از زندان بیرون می‌آمد به سر وقت سام می‌رفت و قدری پول می‌گرفت تا با آن لباسی برای خود تهیه کند. ولی باز پس از اندک مدتی دستگیر و روانه جزیره می‌شد. هر بار که از زندان بیرون می‌آید سری به هام می‌زد ولی به مجردی که می‌توانست سرپای خودش بایستد دوباره به شغل دزدی بازمی‌گشت. هفت سال تمام سام هدلی او را تحمل کرد تا اینکه بالاخره بوئری ایک که کاملاً مریض و خسته از گناه شده بود به مسیح ایمان آورد و مسیح آغوش خویش را به روی وی گشود و او را در بغل گرفت. پس از اینکه یک سال از نجات بوئری ایک گذشت، سام نامه‌ای به من نوشت و گفت: «آقای توری، شخصی پیش من هست که می‌خواهد در مدرسه شما تحصیل کند. به اسم بوئری ایک شهرت دارد ولی نام اصلی‌اش آیراسنایدر (Snyder Ira) است. ما او را قبول داریم. قبلاً او موجودی خشن بوده و خیلی خلافها کرده ولی اکنون نجات یافته و ما یقین داریم که خدا می‌خواهد او را بکار ببرد. آیا او را می‌پذیرید؟» به او نوشتم: «سام عزیز، هر کسی را که تو توصیه کنی. می‌پذیرم.» او هم نوشت: «من او را توصیه می‌کنم.» من هم نوشتم: «او را بفرست.» و بدیت ترتیب بوئری ایک (آیراسنایدر) آمد. با اینکه او از بچگی دزد و جیب‌بر بوده و اصلاً نوجوانی‌اش را با دزدی آغاز کرده بود و تقریباً تمام عمرش را به این کار گذرانیده بود، ولی تبدیل به یکی از زیباترین مسیحیانی شده بود که من تا به حال در تمام عمرم دیده‌ام. باید بگویم که این تنها مورد استثنایی نبود. من خیلی آدمهای بد و شرور، دزد، فاحشه، جنایتکار را از هر نوعش دیده‌ام که به مسیح ایمان آورده‌اند و تبدیل به دوست داشتنی‌ترین مسیحیانی شده‌اند که تا کنون شناخته‌ام. به داستان آیرا اسنایدر یا بوئری ایک بازگردیم. او به شیکاگو آمد و اندکی بیش از یکسال را با ما گذراند. یک شب به من گفت: «می‌خواهم در مسیرخانه با شما قدری قدم بزنم. تا در طی راه کمی با هم صحبت کنیم.» او در بین راه به من گفت: «چند هفته پیش دیداری کوتاه از نیویورک داشتم. فکر می‌کنم در آنجا به کمک من نیاز هست. در این مدتی که در شیکاگو بودم به من خیلی خوش گذشت و دوست دارم همینجا بمانم ولی ایمان دارم که در نیویورک به وجود من نیاز است. برای آقای هدلی نوشته‌ام که برای خدمت آماده بازگشت به نیویورک هستم.» هنوز چند روز از این گفتگو نگذشته بود که آیرا اسنایدر مبتلا آنفولانزا شد و با وجودی که بیماری‌اش چندان شدید نبود در بستر افتاد. هیچکس فکر نمی‌کرد که حال او خیلی بد باشد. اما شبی درحالی که می‌خواستم از اتاق نشیمن به اتاق خوابم بروم، خدمتکار خانه خبر داد که آقای هانتز (Mr. Hunter) که در آن زمان یکی از دستیارانم بود آمده و می‌خواهد خیلی فوری مرا ببیند. به دیدار او رفتم و او بدون مقدمه گفت: «آقای توری، آیرا اسنایدر مرد.» گفتم:

«چه گفتمی جان؟ منظورت آیرا اسنایدر خودمان است؟» در مؤسسه ما شخص دیگری بود که با آیرا اسنایدر تشابه اسمی داشت و اتفاقاً در آن روزها او هم مریض بود. برای همین فکر کردم منظور آقای هانتر آن شخص دیگر است. ولی او گفت: «نه آقای توری، آیرا اسنایدر همین چند دقیقه پیش مرد.» پرسیدم: «اکنون او کجاست، جان؟» «او را به مرده شورخانه برده‌اند تا برای تدفین آماده‌اش کنند. قرار است مراسم کفن و دفن فردا انجام شود. فکر کردم باید پیش شما بیایم و خبر بدهم.» در جواب گفتم: «کار خوبی کردی جان، بیا به آنجا برویم.» به مرده شورخانه که آنقدرها هم دور نبود رفتیم و وارد سالن مربوطه شدیم. در وسط سالن آیرا اسنایدر در تابوتی زیبا آرمیده بود. وقتی به صورتش نگاه کردم. یکی از زیباترین و نجیب‌ترین چهره‌هایی که در تمام عمرم دیده‌ام را مشاهده کردم. نتوانستم جلوی خودم را بگیرم. خم شدم و صورت زیبای آیرا اسنایدر را بوسیدم. بله دوستان، بوئری آیک که زمانی دزد و جیب‌بر بود، با قدرت عیسی مسیح که در قلبش ساکن شده بود تبدیل به دوست داشتنی‌ترین مسیحی شد که من در عمرم دیده‌ام. فکر نمی‌کنم پس از خانواده‌ام، قلبم برای کس دیگری به اندازه آیرا اسنایدر دزد و راهزن سابق، به درد آمده باشد. او به مسیح اجازه داد تا وارد قلبش شود و او را عوض کند. و مسیح همین کار را با هر کس دیگری که او را به قلبش دعوت کند انجام می‌دهد.

تنها و تنها عیسی است که می‌تواند باطن و سیرتی زیبا ببخشد. آیا دوست ندارید چنین باطنی پیدا کنید؟ که هم در نظر خدا زیبا جلوه کنید و هم در نظر مردمان؟ اینکار فقط از عیسی ساخته است. بگذارید همین حالا کارش را آغاز کند. «روح‌القدس می‌گوید. امروز» شما چه می‌گویید؟ فردا؟» اگر ذره‌ای عقل داشته باشید که یقین دارم، دارید خواهید گفت: «حالا. همین الان.»

۵- چون عیسی مسیح به ما زندگی پر ثمر عطا می‌کند

دلیل پنجم برای اینکه نباید در پذیرش عیسی مسیح تعلل کرد این است که عیسی زندگی پرثمر به ما عطا می‌نماید و هر انسان عاقلی نه تنها دوست دارد فردی مفید باشد بلکه مایل است در اسرع وقت به چنین موقعیتی دست یابد. زندگی مسیحی تنها زندگی واقعاً مفید است. ما به زندگی بعضی‌ها که مسیحی نبوده‌اند نگاه می‌کنیم و می‌گوییم: «چه زندگی پرثمری!» ولی خدا طور دیگری به زندگی آنها نگاه می‌کند و مهر «بی‌ثمر» بر آنها می‌زند. چه ما متوجه باشیم چه نباشیم، کسی که با مسیح نباشد، برخلاف اوست (متی ۱۲: ۳۰) و کسی که برخلاف مسیح است، برخلاف خدا و بشریت می‌باشد. زندگی چنین کسی بی‌ثمر و بدتر از بی‌ثمر است. اما زندگی کسی که تمام زندگیش را تسلیم عیسی مسیح کند، در طرفه‌العینی یک زندگی پرثمری می‌شود.

یکی از دوستان من یکی از مفلوک‌ترین زنان نیویورک را یافت و به سوی عیسی مسیح هدایت نمود. به نظرم او پس از ایمان آوردن به مسیح چیزی کمتر از دو سال زنده بود و بیشتر این مدت را هم در بستر بیماری گذرانید. ولی شهادت زندگی او موجب نجات صدها انسان در همان روزهایی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد، شد و داستان زندگیش تحت عنوان «کبود مرغ مالبری بند» به سراسر دنیا رفت و هزاران نفر دیگر را هم به سوی مسیح آورد.

به معنای واقعی کلمه به سوی مسیح بیایید. او شما را پرثمر و مفید خواهد ساخت. همین حالا بیایید تا از همین حالا ثمربخش بودن زندگیتان آغاز شود. من خوشحالم از اینکه روزی به مسیح ایمان آوردم ولی ای کاش زودتر این کار را کرده بودم. چه سالهای بارزشی را از دست دادم! چه فرصتهای طلایی از کف رفت، فرصتهایی که دیگر هرگز باز نمی‌گردد! همین امروز بیایید. «روح‌القدس می‌گوید: امروز.»

۶- چون هر چه زودتر به مسیح ایمان بیاوریم ابدیتمان کامل‌تر و غنی‌تر خواهد بود ابدیت هر کدام از ما بسته به تصمیماتی است که اکنون در زندگی زمینی خود می‌گیریم. هر روز که برای مسیح خدمتی حقیقی انجام می‌دهیم پاداش بر پادشاهایمان افزوده می‌شود و ابدیتمان کامل‌تر و غنی‌تر می‌گردد. اگر به جای این یکشنبه، یکشنبه آینده به مسیح ایمان بیاورید، یک هفته را از دست داده‌اید. شاید در سالهای آتی با حسرت فریاد بزنید: «زمان از حرکت باز ایست و به عقب برگردد» ولی زمان هرگز نه از حرکت باز می‌ایستد و نه به عقب برمی‌گردد. حتی همین لحظه که گذشت دیگر قابل بازگشت نیست زمان با شتاب هر چه تمامتر به پیش می‌تازد و فردا خیلی زودت از راه می‌رسد. وقتی بازمی‌گردیم و با دقت به دیروز و امروز نگاه می‌کنیم که به اعماق گذشته دست نیافتنی پرتاب می‌شوند فریاد می‌زنیم: «ای دیروز، تو کجایی؟» و از اعماق بی‌انتهای ورطه زمان از دست رفته این پاسخ به گوش می‌رسد: «برای همیشه رفته‌ام.» به روح‌القدس گوش بسپارید که بانگ می‌زند: «امروز! امروز! امروز!» «روح‌القدس می‌گوید. امروز.»

۷- چون اگر امروز به مسیح ایمان بیاوریم، ممکن است هیچوقت ایمان نیاوریم این مطلب اصلاً چیز دور از امکانی نیست. درست همانطور که اکنون شما در این لحظه به پذیرش عیسی مسیح نزدیک هستید، هزاران نفر دیگر هم به آن نزدیک بوده‌اند و گفته‌اند: «امشب، نه» و الان بدون مسیح دستشان از دنیا کوتاه شده و دیگر فرصتی برای توبه ندارند و هرچقدر هم از سر صدق‌گریه و زاری کنند فایده‌ای ندارد، چون دیگر نمی‌توانند در ابدیت خوی تغییری ایجاد نمایند.

یک شب مردی به یکی از چادرهای بشارتی که در شیکاگو برپا کرده بودیم آمد. این نخستین باری بود که او پا به یک چنین جایی می‌گذاشت. سخنان آقای اسکپوری (Mr. Schiverea) آنشب تأثیر عمیقی بر جان و وجود گذاشته. جلسه که تمام شد با یکی از دوستانش در چادر باقی ماند و مشخصاً با آقای اسکپوری به گفتگو پرداخت. دوستش مسیح را پذیرفت ولی او همچنان در مرز ایمان آوردن و نیاوردن ماند. آقای اسکپوری به او گفت: «آیا همین حالا عیسی مسیح را خواهی پذیرفت؟» او گفت: «نه، این اولین بار در تمام عمرم است که به چنین جلسه‌ای پا می‌گذارم. امشب نمی‌توانم تصمیم بگیرم. اما قول می‌دهم که یکشنبه به اینجا برگردم و همان شب مسیح را بپذیرم.» آن شب جمعه بود و ما روز شنبه برنامه‌ای نداشتیم. آقای اسکپوری گفت که در قول و شرافت و نیت خالص او هیچ شکی ندارد ولی افزود: «هیچ تضمینی وجود ندارد که شما تا یکشنبه شب زنده باشید.» آن مرد با خنده‌ای گفت: «آیا تصور می‌کنید خدا پس از اینکه من برای اولین بار به چنین جلسه‌ای آمده‌ام، راضی به مرگم می‌شود و دیگر فرصتی به من نمی‌دهد؟» آقای اسکپوری جواب داد: «نمی‌دانم. فقط می‌دانم که شما دست به ریسک بزرگی زده‌اید. خیلی می‌ترسم که اگر امشب عیسی مسیح را نپذیرید، هرگز نتوانید این کار را بکنید.» آن مرد گفت: «نه، من قول می‌دهم که یکشنبه شب همینجا باشم و به مسیح هم ایمان بیاورم.» آقای اسکپوری باز به خواهش و تمنا ادامه داد، ولی او زیر بار نرفت. بالاخره با دوستش چادر را ترک گفتند و سوار کالسکه گشته راهی منزل شدند. در بین راه از مقابل یک خانه گذشتند. آن مرد به دوستش گفت: «این بغل نگهدار تا به میخانه برویم و برای آخرین بار لبی تر کنیم.» دوستش گفت: «نه من آخرین مشروبم را قبل از ایمان آوردن خورده‌ام و دیگر هرگز لب به آن نمی‌زنم.» آن مرد گفت: «بسیار خوب، من تنهایی می‌روم و قدری می‌نوشم. تو با کالسکه خیابان را بالا برو و برگرد. تا بیایی من هم کارم تمام شده و اینجا منتظرت هستم.»* او وارد میخانه شد و دوستش هم امتداد خیابان را به سمت بالا طی کرد و بعد با کالسکه دور زد و جلوی میخانه ایستاد ولی از دوستش اثری ندید. به داخل میخانه رفت و آنجا هم نبود. دوباره به خیابان برگشت و همه جا چشم گرداند اما خبری از دوستش نبود. وقتی مقابل نرده بلند کنار خیابان گذشت صدایی ناله‌ای شنید بلافاصله به آنطرف نرده پرید و آن مرد را دید که چاقو خورده و با زخمی شدید، نیمه بیهوش افتاده در حال جان دادن است. او را به بیمارستان پرسبیتی بردند و تا دوشنبه صبح هم زنده بود ولی تا لحظه مرگ به هوش نیامد و نجات نیافته از دنیا رفت. چرا؟ چون وقتی «روح‌القدس گفت: امروز»، او گفت: «فردا». بدین ترتیب بدون آمادگی در حضور خدا حاضر شد و این سرنوشت بسیاری از کسانی است که به صدای روح‌القدس گوش نمی‌دهند که می‌گوید: «امروز».

شبی در حالی که داشتم در برادفورد انگلستان موعظه می‌کردم، زن و شوهری دوشادوش یکدیگر، جلسه وارد شدند و عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفتند، ولی بدون اخذ هیچ تصمیمی جلسه را ترک کرده روانه خانه شدند. در راه منزل زن به شوهرش گفت: «آیا خوب نبود اگر همین امشب دو نفری جلو می‌رفتیم و قلبمان را به مسیح می‌سپردیم؟» شوهرش جواب داد: «بله خیلی خوب می‌شد.» به خانه رسیدند و به بستر خواب رفتند. حدود ساعت ۲ بامداد ناگهان زن از خواب پرید و گفت: «احساس عجیبی دارم و در ظرف چند دقیقه جان به جان آفرین تسلیم نمود. مرد پس از مراسم تدفین مستقیماً به جلسه ما آمد و داستان را برایمان تعریف کرد و قلبش را به مسیح سپرد، ولی دیگر در ابدیت تنها بود. خانمها، آقایان گوش کنید! آیا نمی‌شنوید که روح‌القدس فریاد می‌زند. «امروز؟»

علاوه بر مرگ ممکن است خیلی چیزهای دیگر رخ بدهد که نگذارد فرصت دیگری ایجاد شود. اکنون روح‌القدس با قوت حضور دارد. این فرصتی طلایی است. شاید دیگر هرگز چنین فرصتی نصیب شما نشود. «روح‌القدس می‌گوید امروز.»

ممکن است صدها چیز قلب شما را سخت سازد. وقتی دل کسی با روح خدا به جنبش می‌افتد، ولی دل در برابر روح‌القدس مقاومت می‌کند، خیلی زود سخت می‌شود و از رحمت خدا قطع امید می‌کند.

شبی در کلیسای ما در شیکاگو، بعد از اینکه جلسه خاتمه یافت و بسیاری برای سپردن قلب خود به مسیح جلو آمدند، جوانی نظرم را جلب کرد و با او مشغول حرف زدن شدم. روح‌القدس بشدت او را ملزم ساخته بود و تا تصمیم‌گیری تنها یک قدم فاصله داشت. من تشویقش کردم تا همین حالا توبه کند و به مسیح ایمان بیاورد. گفت: «نه، امشب نمی‌توانم. ولی قول می‌دهم که فردا شب برگردم و به مسیح ایمان بیاورم. به او گفتم: «در اصالت و صداقت تو هیچ شکی ندارم ولی چه تضمینی وجود دارد که تو بتوانی روی حرف خودم بایستی. در دلم احساسی وجود دارد که اگر تو امشب ایمان نیاوری دیگر هرگز باز نخواهی گشت.» جواب داد: «چرا، مادرم هر شب اینجا است و خانه ما تا اینجا فقط چند ساختمان فاصله دارد. من قول شرف می‌دهم که فردا برگردم و ایمان بیاورم.» بار دیگر حرفهایم را تکرار کردم و افزودم «اگر امشب ایمان نیاوری، دلت سخت خواهد شد و ابدیتی را برایت رقم خواهند زد که اصلاً خوشایند نیست.» جواب آخرش این بود: «نه، امشب نمی‌توانم، ولی فردا شب باز می‌گردم و ایمان می‌آورم.» و از در خارج شد. مدتی بعد از مادرش درباره او پرس و جو کردم و مادرش گفت که او هرگز از آن شب به بعد پا به کلیسا نگذاشته است.

دوستان و خوانندگان عزیز، گوش کنید! نه می‌توانید خدا را به بازی بگیرید و نه روح خدا را و نه حتی روح خودتان را. روح‌القدس نه تنها در آیه مورد بحث ما بلکه در دل‌های شما می‌گوید: امروز! همین مسیح را

بپذیرید.» آیا به او گوش می‌سپارید؟ آیا به روح پر عظمت خدا گوش می‌سپارید؟ آیا از دستورش اطاعت می‌کنید؟ دل‌هایتان را سخت نسازید و عیسی مسیح را بعنوان خداوند و نجات دهنده خویش بپذیرید، تسلیم او شوید و نزد جهانیان به خداوندی او اقرار نمایید و این کار را همین حالا انجام دهید تا هم اینک برکات عالی خدا نصیبتان شود.

فصل چهاردهم

مطالعه سودمند کتاب مقدس

در مطالعه کتاب مقدس آنچه که از روشهای صحیح مطالعه با اهمیت تر است، شروط اساسی برای بهره‌مند شدن از یک مطالعه سودمند می‌باشد. کسی که شروط لازم را داشته باشد می‌تواند بهترین فایده را از مطالعه کتاب مقدس ببرد، حتی اگر از بدترین روش مطالعه استفاده کند، در صورتی که بهره‌گیری از بهترین روش بدون احراز شروط لازم فایده چندانی عاید فرد مطالعه کننده نخواهد کرد. خیلی از کسانی که مشتاقانه می‌پرسند: «از چه روشی باید برای مطالعه کتاب مقدس پیروی کنم؟» نیازمند چیزی بس عمیق‌تر از یک روش نوین هستند.

۱- اولین شرط اساسی برای بهره‌مندی از یک مطالعه سودمند کتاب مقدس این است که دانشجو باید تولد تازه یافته باشد. کتاب مقدس، کتابی روحانی است و «روحانی‌ها را با روحانی‌ها جمع می‌نماید» (اول قرن‌تیان ۱۳:۲) یعنی امور روحانی را با کلمات روحانی به هم می‌پیوندد و تنها یک شخص روحانی می‌تواند پی به گنه تعالیم ارزشمند آن ببرد. «انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود» (اول قرن‌تیان ۱۴:۲). تنها از یک طریق می‌توان به تمییز و تشخیص روحانی رسید و آن طریق تولد تازه است. «اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی‌تواند دید» (یوحنا ۳:۳) صرف آشنایی داشتن با زبانهای انسانی که کتاب مقدس بدانها نوشته شده، هر چند این آشنایی دقیق و گسترده باشد، برای فهم و درک کلام خدا کافی نیست. برای درک کلام خدا در کنار زبانهای انسانی باید زبان آسمان یعنی زبان روح القدس را هم بلد بود. کسی که زبان روح القدس را می‌فهمد ولی از یونانی یا عبری یا آرامی حتی کلمه‌ای نمی‌داند، بیش از کسی که در یونانی و عبری و زبانهای خویشاوند آنها خبره است ولی تولد تازه نیافته و به طبع آن زبان روح القدس را بلد نیست، می‌تواند از کلام خدا بهره بگیرد. این حقیقتی اثبات شده است که بسیاری از مردان و زنان بی‌سوادی که حتی ذره‌ای با زبانهای اصلی کتاب مقدس آشنایی نداشته‌اند، به عمق تعالیم اصیل آن پی برده‌اند و محتوای حقیقی آن را دریافته‌اند و درکشان از کتاب مقدس حتی نسبت به استادان دانشکده‌های الهیات نیز فزونی یافته است. یکی از بزرگترین حماقت‌های رایج در روزگار ما این است که اشخاص توبه نکرده و تولد تازه نیافته را برای تعلیم کتاب مقدس به کار می‌گیریم، صرفاً به این دلیل که در رشته‌های گوناگون چون فن بیان یا آشنایی با زبانی که کتاب مقدس بدان نوشته شده، بی‌نظیرند. برای تعلیم هنر

کاملاً منطقی است که از وجود کسی استفاده کنیم که بر دانش و تکنیک نقاشی تسلط کامل داشته باشد. ولی به همان اندازه که تسلط بر تکنیکهای نقاشی مهم است، وجود حس زیباشناسی نیز برای یک معلم هنر ضروری است. به همین ترتیب کسی که می‌خواهد معلم کتاب مقدس باشد باید از حس روحانی نیز برخوردار باشد. کسی که قوه تشخیص زیبایی شناسانه دارد ولی از تکنیک نقاشی چیز زیادی نمی‌داند، خیلی بهتر از کسی که از فن نقاشی به حد کمال بهره‌مند است ولی قوه تشخیص زیبایی شناسانه ندارد، می‌تواند آثار هنرز را نقد کند. در مورد کتاب مقدس هم وضع به همین منوال است؛ کسی که قوه تشخیص روحانی دارد ولی از یونانی و عبری چیزی نمی‌داند خیلی بهتر از کسی که با این زبانها آشنایی کامل دارد ولی از قوه تشخیص روحانی بی‌بهره است، صلاحیت نقد کتاب مقدس را دارد. بی‌نهایت جای تأسف است که در برخی محافل، برای انتخاب خادمین بیش از آنکه بر زندگی روحانی و قوه تشخیص روحانی فرد تأکید کنند، بر تسلط و دانش وی بر زبانهای یونانی و عبری پافشارند. البته مطالعه کتاب مقدس را برای افراد تولد تازه نیافته نباید قدغن کرد چون کلام خدا وسیله‌ای است که روح القدس برای تولد تازه ایجاد کردن بکار می‌برد (اول پطرس ۱: ۲۳، یعقوب ۱: ۱۸)؛ ولی باید یک موضوع را بدانیم، اینکه هر چند در کتاب مقدس تعالیمی هست که هر انسان عادی می‌تواند بفهمد و زیبایی‌هایی هست که هر چشمی قادر به دیدنشان هست، اما مشخص‌ترین و خاص‌ترین تعالیم آن فراتر از درک انسان عادی است. چون به دنیایی تعلق دارد که او از آن هیچ دید و برداشتی ندارد. نخستین شرط اساسی برای سودمندترین مطالعه کتاب مقدس این است که تولد تازه یافته باشید «باید از سر نو مولود شوید.» در غیر اینصورت گنجینه‌های مخفی کلام خدا در برابران مهر و موم شده باقی خواهند ماند.

۲- شرط دوم اینست که کتاب مقدس را دوست بداریم. کسی که با اشتها و لذت غذایی می‌خورد از کسی که فقط برای رفع تکلیف غذا می‌خورد مواد غذایی بیشتری جذب بدنش می‌کند. همچنین است وقتی که دانشجوی کتاب مقدس می‌تواند با شادی بگوید: «سخنان دهان او را زیاده از رزق خود ذخیره کردم» (ایوب ۱۲: ۲۳)، یا همصدا با ارمیا بگوید: «سخنان تو یافت شد و آنها را خوردم و کلام تو. شادی و ابتهاج دل می‌گردید زیرا که به نام تو ای یهوه خدای صباوت نامیده شده‌ام» (ارمیا ۱۵: ۱۶). خیلی‌ها بدون داشتن اشتهای روحانی بر سر خوانی که خدا در کلامش گسترده می‌آیند، بعد با ادا و اطوار اینجا و آنجا می‌روند و از هر چیز شکایت می‌کنند. نقادان معاصر کتاب مقدس اکثراً دچار سوءهاضمه روحانی هستند. ولی چگونه می‌توان کتاب مقدس را دوست داشت؟ قبل از هر چیز باید تولد تازه یافت. هر جا که حیات باشد آنجا اشتها هم هست. یک جنازه هیچوقت گرسنه نمی‌شود. این ما را به شرط اول باز می‌گرداند. هر چه نیروی حیاتی بیشتر باشد، گرسنگی هم بیشتر می‌شود. حیات وافر یعنی گرسنگی وافر برای کلام خدا. مطالعه کلام باعث رشد علاقه به

کلام می‌شود. به خوبی به یاد دارم که زمانی علاقه‌ام به کتابهای کتاب مقدس بیش از علاقه به خود کتاب مقدس بود، اما هر چه بیشتر مطالعه کردم علاقه و عشق به کلام بیشتر شد. با یادآوری اینکه نویسنده این کتاب کیست و به چه منظوری آن را نوشته و چه قدرتی دارد و دارای چه محتویات غنی و ارزشمندی است، هر چه بیشتر اشتهایتان را برای کلام خدا تشدید کنید.

۳- شرط سوم میل به سخت کوشی است. سلیمان از دانشجویان کتاب مقدسی که منافع زیادی از این کتاب کسب می‌کنند، تصویری گویا ارائه می‌کند: «ای پسر من اگر سخنان مرا قبول می‌نمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه می‌داشتی، تا گوش خود را به حکمت فراگیری و دل خود را به فطانت مایل گردانی. اگر فهم را دعوت می‌کردی و آواز خود را به فطانت بلند می‌نمودی؛ اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی و مانند خزانه‌های مخفی جستجو می‌کردی، آنگاه ترس خداوند را می‌فهمیدی و معرفت خدا را حاصل می‌نمودی» (امثال ۵-۲:۱). در اینجا طلبیدن نقره و جستجو کردن خزانه‌های مخفی به معنای سخت کوشی است و کسی که مشتاق یافتن نقره و نیز طلا از کلام خداست و می‌خواهد «خزانه‌های مخفی» آن را بیابد، باید با فکر و ذهن خود دست به کند و کاو بزند. نه اینکه سرسری نگاهی به کلام بیندازیم یا روخوانی کنیم، بلکه باید کلام را بررسی کنیم، در آن تفکر نماییم تا نفیس‌ترین گنجها را از آن بیرون بکشیم. علت اینکه خیلی‌ها چیز زیادی از خواندن کتاب مقدس بدست نمی‌آورند این است که دوست ندارند فکر کنند. تنبلی ذهنی باعث و بانی اصلی بی‌ثمر بودن مطالعه کتاب مقدس است. مردم پیوسته برای یافتن شیوه‌های جدید مطالعه کتاب مقدس به هر امری می‌زنند، ولی آنچه که اکثریت ایشان طالب هستند روشی بی‌زحمت است، روشی که بدون متحمل شدن هیچ سختی بیشترین نتیجه را عایدشان سازد. خواست ایشان آن است که راهی پیدا شود تا از طریق آن روزی ده دقیقه از وقت صبح خود را خواب‌آلود به قرائت کلام اختصاص می‌دهند و بیشترین منفعت را هم از آن کسب کنند و تازه این روش کاملاً هم مقبول خدا باشد. انسان باید خواهان تلاش باشد و سخت بکوشد تا بتواند گنجینه‌های مخفی حکمت و معرفت و برکت بی‌نهایتی را که خدا در کلامش انباشته، بدست آورد. یکبار یکی از دوستان کاری‌ام از من خواست تا خیلی سریع «و در یک کلمه» نحوه مطالعه کتاب مقدس را بگویم. من هم در جوابش گفتم: «تفکر». سراینده مزمور می‌گوید: «خوشابحال کسی که ...روز و شب در شریعت او (خداوند) تفکر می‌کند» (مزمور ۱:۲). خداوند به یوشع چنین دستور داد: «روز و شب در آن (تورات) تفکر کن» و سپس به او اطمینان داد که در این صورت «راه خود را فیروز خواهی ساخت و همچنین کامیاب خواهی شد» (یوشع ۱:۸). در مورد مریم مادر عیسی چنین می‌خوانیم: «مریم در دل خود متفکر شده این همه سخنان را نگاه می‌داشت» (لوقا ۲:۱۹). تنها راه مطالعه سودمند کتاب مقدس همین است. اگر فقط یک آیه را خوب در فکرمان بجویم و هضم کنیم و آن را

جذب روحمان نماییم ارزشش بیشتر از آن است که چندین باب آن را سرسری تورق نماییم. هر کلمه از کتاب مقدس را که می‌خوانید خوب سبک و سنگین کنید. چندین بار بخوانید. حتی آشناترین عبارات می‌توانند معنایی جدید داشته باشند. روی هر کلمه مزبور ۱:۲۳ یا فیلیپیان ۱۹:۴ پانزده دقیقه وقت صرف کنید تا صحت این گفته به شما ثابت شود.

۴- شرط چهارم این است که اراده‌تان را تماماً تسلیم خدا کنید. عیسی فرمود: «اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آورد. درباره تعلیم خواهد دانست» (یوحنا ۷:۱۷). اراده تسلیم شده به خدا آن شفافیت دید روحانی که برای درک کلام خدا لازم است را به ما می‌دهد. بسیاری از مشکلات و موانعی که در کتاب مقدس بروز می‌کنند ناشی از این واقعیت هستند که اراده دانشجوی کتاب مقدس تسلیم اراده نویسنده کتاب نیست. وقتی به جایی برسیم که به خدا بگوییم: «اراده‌ام را بدون هیچ قید و شرطی تسلیم می‌کنم. فقط اراده تو کرده شود. اراده‌ات را به من بیاموز.» آنوقت عباراتی از کلام خدا که قبلاً باعث سردرگمی ما شده بود نه کاملاً ساده، روشن و زیبا می‌شوند. اراده تسلیم شده به خدا در کتاب مقدس را از تحصیلات دانشگاهی هم بیشتر می‌گشاید. تا اراده خود را تسلیم اراده خدا نکنید، محال است بتوانید از کتاب مقدس حداکثر استفاده را ببرید. در این مورد باید اطمینان حاصل کنید. خیلی‌ها می‌گویند: «آه بله، فکر می‌کنم اراده‌ام تسلیم خدا است» با این حال، چنین نیست. هرگز نشده که به تنهایی به حضور خدا بروند و در کمال صحت عقل و مشخصاً به او بگویند: «ای خدا، من هم اینک تمامیت وجودم را تقدیم تو می‌کنم، تا تو بر طبق اراده‌ات به من فرمان بدهی، هدایتم کنی، مرا شکل بدهی و به هر جا که می‌خواهی بفرستی» این کار کلید گشایش خزانه کلام خدا است.

۵- شرط پنجم به شرط چهارم خیلی مرتبط است. باید از تعالیم کلام خدا اطاعت کرد. یعقوب به مسیحیان اولیه و نیز به ما اندرزی نیکو می‌دهد: «کنندگان کلام باشید و نه فقط شنوندگان که خود را فریب می‌دهند.» بسیاری از آدمها خودشان را دانشجوی کتاب مقدس می‌دانند در صورتی که تنها خود را فریب می‌دهند. آنچه کلام تعلیم می‌دهد را می‌بینند ولی از آن پیروی نمی‌کنند و خیلی زود قدرت دید آن تعلیم را هم از دست می‌دهند. اطاعت از حقیقت به حقیقت بیشتر منجر می‌شود. ناطاعتی از حقیقت، ظرفیت موجود برای درک حقیقت را هم از بین می‌برد. نه تنها باید در کل اراده خود را تسلیم خدا کرد، بلکه باید مشخصاً و عملاً از هر کلام خدا که مکشوف می‌شود اطاعت نمود. آن قاعده‌ای که مسیح فرمود: «به هر که دارد داده شود و به هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد» در هیچ جا به اندازه این قسمت مصداق ندارد. کتاب مقدس را صرفاً برای ارضای کنجکاوی عقلانی مطالعه نکنید، بلکه از آن دریابید که چگونه باید زیست و چگونه می‌توان خدا را خشنود ساخت. هر حکمی که در کتاب مقدس می‌یابید بی‌درنگ انجام دهید. از هر شخصیت خوبی که

در کلام خدا می‌بینید، فوراً تبعیت و تقلید کنید. از هر خطا یا اشتباهی که در کلام بدان اشاره شده، امتناع ورزید. با دقت زندگی خود را بررسی کنید و اگر آن اشتباه را در زندگی خود می‌یابید فوراً اصلاحش کنید. یعقوب کتاب مقدس را به آینه تشبیه می‌کند (یعقوب ۲۴-۱:۲۳). بالاترین حسن آینه این است که هر عیب و اشکالی در شما باشد، نشانتان می‌دهد. اگر اشکالی باشد می‌توانید آن را اصلاح کنید. اینگونه از کتاب مقدس استفاده کنید. اطاعت از حقایقی که قبلاً از کلام کشف کرده‌اید، معماهای آتی آیات کلام را که هنوز حل نکرده‌اید، برایتان حل می‌کند. ناطاعتی از حقیقتی که مشاهده می‌کنید. کل جهان حقیقت را تاریک می‌سازد. رمز درصد بالای ناباوری‌ها و تردیدهای عصر حاضر همین است. مردم حقیقت را می‌بینند ولی از آن پیروی نمی‌کنند. پس حقیقت هم می‌رود. من خادم جوان و خوش آتیه‌ای را می‌شناختم که با سرعت زیادی در کارش پیشرفت می‌کرد و خوش می‌درخشید. ولی ناگهان همه چیز عوض شد و روزی به همسرش گفت: «اعتقاد داشتن به کلام خوب است ولی اصلاً لزومی ندارد اینقدر درباره‌اش حرف بزنیم.» از آن به بعد آنها یا حداقل خود او شروع به مخفی کردن شهادت خویش نمودند. مدتی بعد زنش مرد و او بکلی دستخوش تحول گردید و کتاب مقدس را بوسید و کنار گذاشت. ایمان هم از زندگی رخت بر بست. علناً ایمانش را به برخی حقایق بنیادین کتاب مقدس، منکر می‌شد. حتی چنین به نظر می‌رسید که اعتقاد به آموزه جاودانگی را هم از دست داده است. علت این همه تحول چه بود؟ دیگر با حقیقت زندگی نمی‌کرد. امروز آن مرد خیلی مورد توجه و تحسین عامه است، ولی روحش دیگر آن فروغ سابق را ندارد.

۶- شرط ششم داشتن فکر بچه‌ها است. خدا ژرفترین حقایق را بر کودکان مکشوف می‌سازد. این سخنان عیسی در دوره ما بیشتر از هر دوره دیگری ضرورت می‌یابد: «ای پدر مالک آسمان و زمین تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی» (متی ۱۱:۲۵). یک کودک به حکمت خودش متکی نیست. به نادانی خود واقف و آماده فراگیری است. با عقاید و نظرات خود به مخالفت با عقاید و نظرات آموزگاران نمی‌پردازد. با چنین روحی باید به کتاب مقدس نزدیک شد و حداکثر بهره را از مطالعه آن برد. با عقاید و آرای خودتان به سراغ کتاب مقدس نروید تا از آن برای تأیید نظرات خویش مدرکی پیدا کنید. با این فکر به کلام خدا نزدیک شوید که کتاب مقدس مشحون از افکار و آرای خداست که در آن مکشوف شده است. برای یافتن تأییدی بر نظر خود به سراغ کتاب مقدس نروید بلکه آنچه خدا دوست دارد یادتان بدهد را یاد بگیرید. اگر دنبال تأییدی‌ای از کلام بگردید حتماً پیدا می‌کنید ولی اگر با اذعان به جهل و نادانی خود و درست مثل یک بچه به سراغ آن بروید، چیزهایی خواهید یافت که از عقاید و نظرات خودتان بی‌نهایت بهتر است، چون فکر خداست. به همین خاطر مشاهده می‌کنیم که خیلی‌ها حتی نمی‌توانند تعالیم ساده

کتاب مقدس را بفهمند. آموزه تعلیم داده شده مطابق با عقایدشان نیست و آنقدر از عقاید شخصی انباشته‌اند که دیگر جایی برای تعالیم کتاب مقدس باقی نمانده است. همین مطلب را در مقطعی از تعلیم‌گیری خود رسولان می‌توانیم ببینیم. در مرقس ۳۱:۹ چنین می‌خوانیم: «زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده می‌گفت پسر انسان بدست مردم تسلیم می‌شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن روز سیم خواهد برخاست.» می‌بینیم که عبارت فوق کاملاً ساده و روشن است و هیچ پیچیدگی در زبان و لحن آن وجود ندارد. با این حال چون با عقاید رسولان در مورد آنچه که باید بر مسیح واقع شود مغایرت داشت هیچکدام آن را نفهمیدند. در آیه بعدی می‌خوانیم «اما این سخنان را درک نکردند.» آیا عجیب نیست؟ ولی از این عجیب‌تر آن است که ما برای درک عبارات ساده کتاب مقدس آنها را به زور با عقاید پیش‌انگاشته خویش تطبیق می‌دهیم. اگر مثل یک کودک نزد مسیح بیاییم و تعالیم موعظه سر کوه را از او بیاموزیم، این تعالیم بسیار ساده و صریح است ولی بسیاری افراد با همین آموزه‌های ساده و صریح مشکل دارند، چون می‌خواهند به هر طریقی که شده تعالیم مسیح را بر فلسفه خویش انطباق دهند. خیلی‌ها آنقدر از الهیات غیر کتاب مقدسی انباشته هستند که عمری طول می‌کشد تا از شر آن خلاص شوند و تعالیم کتاب مقدس را به روشنی دریابند. پس با سرگردانی فریاد می‌زنند: «آه، پس این آیه چه معنی می‌دهد؟» معنی آیه خیلی روشن در خود کلماتش پیداست ولی آنها به دنبال معنایی هستند که در آن وجود ندارد و برای رسیدن به معنای دلخواه و خود دست به ترفندهای تأویلی و تفسیری ساده‌لوحانه می‌زنند. با نادیده گرفتن معنای حقیقی آیه می‌گویند: «این آیه را اینطوری هم می‌توان تفسیر کرد.» بله، اما آیا این تفسیر همان تفسیر مورد نظر خداست؟ لازم است هنگام مطالعه کلام چنین دعا کنیم: «خدایا، مرا مثل یک کودک بساز. مرا از عقاید خالی گردان و فکر خودت را به من تعلیم بده. مرا مثل یک کودک آماده دریافت آنچه می‌خواهی بگویی بگردان، حتی اگر آن گفته‌ها با آنچه تاکنون آموخته‌ام کاملاً مخالف باشد.» اینطوری کتاب مقدس برای کسی که بدان نزدیک می‌شود کاملاً گشوده است. شخصی به زیبایی گفته که بهترین شیوه برای مطالعه کتاب مقدس، «شیوه کودکان» است. یکبار با دوستی هم خدمت مشغول گفتگو در مورد معنای عبارتی بودم که معنایش کاملاً روشن بود. او گفت: «بله، اما این با فلسفه من جور در نمی‌آید.» افسوس که این مرد با وجود تمام صداقت و خلوصش روحی کودک گونه که داشتنش یکی از شروط مطالعه سودمند کتاب مقدس است، نداشت. ولی خیلی‌ها هستند که چنین رویکردی دارند. برای مطالعه کتاب مقدس باید بدانیم که خدای نامتناهی از ما بیشتر می‌داند و بزرگترین حکمت انسانی در برابر معرفت او هیچ است. ولی ما خیلی راحت و مکرراً این حقیقت را فراموش می‌کنیم. پس بهتر است هر بار هنگام مطالعه کلام با فروتنی سر فرود آورده چنین دعا کنیم: «پدر، من کودکی بیش نیستم، مرا تعلیم بده.»

۷- هفتمین شرط لازم برای کسب بیشترین بهره از مطالعه کتاب مقدس این است که آن را بعنوان کلام خدا مطالعه کنیم پولس رسول در رساله‌اش به ایمانداران تسالونیکی می‌نویسد که وی از این بابت که ایشان کلام خدا را «کلام انسانی نپذیرفتید بلکه چنانکه فی‌الحقیقه است کلام خدا»، خدا را دایماً شکر می‌کند (اول تسالونیکیان ۲: ۱۳). این موضوعی است که نه تنها اپولس بلکه ما هم باید به خاطرش خدا را شکر کنیم. البته نباید کسی را که به کتاب مقدس بعنوان کلام خدا ایمان ندارد، از مطالعه آن مأیوس و دلسرد کرد. در حقیقت یکی از راههایی که شخص بی‌ایمان می‌تواند به این یقین برسد که کتاب مقدس کلام خداست، همین مطالعه بی‌طرفانه کلام خداست. خود من زمانی بکلی در مورد اینکه کتاب مقدس کلام خداست بکلی دچار تردید شدم و یقین و ایمان استواری که اکنون از این بابت دارم ناشی از مطالعه‌ای است که در همان دوره شک انجام دادم. بیشتر کسانی که در مورد کلام خدا بودن کتاب مقدس شک دارند معمولاً کسانی هستند که درباره آن مطالعه کرده‌اند نه خود کلام را. ولی مادامی که ایمان نیاوریم که کتاب مقدس کلام خداست، نهایت بهره را از مطالعه آن نخواهیم برد. میان باور نظری به اینکه کتاب مقدس کلام خداست و مطالعه آن بعنوان کلام خدا قضاوت هست. ممکن است هزاران نفر به شما بگویند که ایمان دارند کتاب مقدس کلام خداست ولی هیچکدام آن را همچون کلام خدا مطالعه نکنند. مطالعه کتاب مقدس بعنوان کلام خدا مستلزم چهار چیز است. ۱) نخست اینکه وقتی تعالیم آن کاملاً برایمان روشن شد، بی‌چون و چرا آنها را بپذیریم، حتی اگر غیرمنطقی یا ناممکن بنظر برسند. عقل ایجاب می‌کند که ما قضاوت و استنتاجهای خود را به عبارات حکمت بی‌نهایت واگذاریم. هیچ چیز نامعقول‌تر از اعتقاد به مکتب اصالت عقل نیست، چرا که عقل محدود را محک سنجش حکمت بی‌کران قرار می‌دهد و تعالیم خدای دانای مطلق را منوط به تصویب قضاوت انسانی می‌کند. این عجیب‌ترین و مهم‌ترین سخن ممکن است که بگوییم: «این نمی‌تواند حقیقت داشته باشد، حتی اگر خدا چنین گفته باشد، چون با منطق و عقل من جور در نمی‌آید.» «نی، بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می‌کنی؟» (رومیان ۹: ۲۰). حکمت واقعی بشری در برابر حکمت بی‌کران الهی سر فرود می‌آورد و می‌گوید: «آنچه اراده‌ات است بگو و من آن را باور خواهم کرد.» زمانی که متقاعد شدیم کتاب مقدس کلام خداست، آنوقت تعالیمش باید مرجع نهایی تصمیم‌گیریهای ما قرار گیرد. یک «خداوند چنین می‌فرماید» هر پرسشی را پاسخ می‌گوید. با این حال خیلی‌ها هستند که به زبان اعتراف می‌کنند باور دارند که کتاب مقدس کلام خداست ولی وقتی آموزه‌ای از آن را که در موردش محل بحث است بدیشان نشان می‌دهید، سری تکان داده می‌گویند: «بله، اما من چنین و چنان می‌اندیشم» یا «فلان دکتر و فلان پروفیسور در کلاسی ما طور دیگری تعلیم می‌دهد.» از اینگونه مطالعه کتاب مقدس فایده‌ای عاید نمی‌شود. ۲) در وهله دوم مطالعه کتاب مقدس بعنوان کلام خدا مستلزم

اعتماد کامل به همه وعده‌های کلام است. کسی که کتاب مقدس را با دیده کلام خدا مطالعه می‌کند، حتی یکی از وعده‌های آن را سر سوزنی نادیده نمی‌گیرد.

نمین فردی می‌گوید: «خدایی که هرگز دروغ نمی‌گوید، این وعده را داده» و دیگر نمی‌کوشد تا با کمرنگ کردن معنای یکی از وعده‌های خدا، او را دروغگو جلوه دهد. کسی که کتاب مقدس را بعنوان کلام خدا می‌خواند، مترصد همه وعده‌هاست و تا به وعده‌ای جدید برمی‌خورد با ایمان بر روی آن می‌ایستد و هر چیزی را برای دستیابی به آن وعده به مخاطره می‌اندازد. این یکی از رموز مطالعه سودمند کتاب مقدس است. به دنبال وعده‌های کلام بگردید و هر کدام را که یافتید از آن خود بدانید و برای رسیدن به آن ثابت قدم بایستید. اینست کلید دستیابی به همه گنجهای فیض الهی. خوشابه حال کسی که مطالعه کتاب مقدس را اینطوری آموخته و آماده است تا هر وعده کلام را از آن خود کند و هر چیزی را برای رسیدن به آن به مخاطره بیندازد. (۳ سوم، مطالعه کتاب مقدس بعنوان کلام خدا مستلزم اطاعت کامل و بی‌چون و چرا از احکام خداست. شاید اطاعت کاری سخت و یا حتی ناممکن بنظر برسد ولی خدا چنین فرمان داده و وظیفه ما اینست که فقط اطاعت کنیم و نتایج را به خدا واگذار نماییم. حتی اگر حکمی برایتان هنوز روشن نیست، باز از آن اطاعت کنید. ۴) در وهله آخر مطالعه کتاب مقدس بعنوان کلام خدا مستلزم مطالعه آن در محضر خداست. وقتی آیه‌ای از کلام را می‌خوانید به آواز خدای زنده‌ای که خود نویسنده اصلی آن آیه بوده گوش بسپارید. آگاهی از اینکه مطالعه کتاب مقدس در حضور خدای پدر انجام می‌گیرد در او مستقیماً از طریق کلامش با ما سخن می‌گوید، باعث می‌شود که کتاب مقدس قوت و جذابیت تازه‌ای پیدا کند. یکی از جذابترین و الهام‌بخش‌ترین عبارات کتاب مقدس این است: «خنوخ با خدا راه می‌رفت» (پیدایش ۵: ۲۴). تنها با گشودن کتاب مقدس‌مان و فراهم آوردن امکان حرف زدن برای خدای زنده از طریق آن، در هر لحظه که بخواهیم می‌توانیم با او مشارکت و همنشینی پر جلالی داشته باشیم. مطالعه اینگونه کتاب مقدس با چه ترس مقدس و خوشی عجیب و وصف‌ناپذیری همراه خواهد بود! گویی آسمان بر زمین آمده است.

۸- هشتمین و آخرین شرط برخوردار شدن از یک مطالعه سودمند کتاب مقدس، آمیختن این مطالعه به دعا است. سراینده مزمور چنین دعا کرد: «چشمان مرا بگشا تا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم.» (مزمور ۱۱۹: ۱۸). هر که می‌خواهد بیشترین بهره را از مطالعه کتاب مقدس ببرد، لازم است هر بار در حال دعا به مطالعه کتاب مقدس مبادرت ورزد. کمتر کلیدی یافت می‌شود که بتواند مثل دعا قفل صندوقچه گنجهای مخفی کلام خدا را بگشاید. کمتر سر نخ‌هیست که بتواند مثل دعا مشکلات زیادی را حل کند. کمتر میکروسکوپی هست که بتواند همچون دعا زیبایی‌هایی را که از چشمان هر ناظر عادی پنهان مانده، آشکار سازد. حتی متنی را که قبلاً بارها خوانده‌اید،

وقتی بار دیگر توام با دعا می‌خوانید، نوری تازه بر آن تابیده می‌شود! من به مطالعه کتاب مقدس بر روی زانوان معتقدم. باید اول در دعای سکوت دل را به سوی خدا برافراشت و آنگاه تفسیر آیات کلام را از صدای روح خدا شنید. این که بتوان کتابی را تحت هدایت و آموزش مستقیم نویسنده‌اش مطالعه کرد، امتیازی است که بندرت نصیب کسی می‌شود و کتاب مقدس از معدود کتابهایی است که خواننده‌اش از امتیاز مزبور برخوردار می‌باشد. وقتی کسی به عبارتی دشوار می‌رسد که درک یا تفسیرش مشکل است، بجای آنکه از آن بگذرد، باید آن عبارت را در دعا به پیشگاه خدا بیاورد و توضیحش را از خدا بخواهد و وعده «اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد سؤال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید و به او داده خواهد شد. لکن به ایمان سؤال بکند و هرگز شک نکند» (یعقوب 16: 5) را از خدا طلب کند. خیلی عالی است که به ظاهر سخت‌ترین عبارات با این تمهید ساده می‌شوند. هری مورهاوس (Harry Morehouse) که در عین تحصیل نکرده بودن، یکی از برجسته‌ترین علمای کتاب مقدس به شمار می‌رفت، همیشه می‌گفت که هر وقت عبارتی از کلام را نمی‌فهمد، در خود کتاب مقدس به دنبال عبارتی دیگر می‌گردد تا بر عبارت مجهول نور بیندازد و سپس آن را به حضور خدا می‌گذارد و بدین ترتیب هیچ وقت عبارتی نامفهوم باقی نمی‌ماند. نویسنده این سطور تجربه‌ای مشابه داشته است. چند سال پیش به همراه یکی از دوستانم مشغول گشتی پیاده در بخش فرانسوی زبان سوئیس بودیم و از چند غار طبیعی معروف این ناحیه دیدن کردیم. روزی یک نامه رسان روستایی جلوی ما را گرفت و پرسید که آیا مایلیم از غاری زیبا و بی‌نهایت دیدنی که از جاده اصلی دور است دیداری کنیم. با کمال میل پذیرفتیم. او ما را از میان جنگلها و بوته‌زارها پیش برد تا اینکه به دهانه غار رسیدیم و وارد آن شدیم. همه جا تاریک و ناشناخته بود او به تفصیل درباره زیبایی خیره کننده غار سخن می‌گفت و از محرابهای بی‌نظیر و افسانه‌ای آن برای ما حرف می‌زد، ولی ما هیچ چیز نمی‌دیدیم. هر از گاه نظر ما را به نقطه‌ای جلب می‌کرد و می‌گفت مواظب باشید کمی جلوتر شکافی عمیق هست. کم کم ترس به سراغمان آمد از اینکه ما نخستین کسانی هستیم که انتهای این غار کشف نشده را کشف می‌کنیم. اما اندکی بعد شمعی منیزیمی روشن کردیم و ناگهان همه چیز عوض شد. قندیلهای استالاگمیتی که از زمین سر برآورده بودند در برابر قندیلهای استالاکتیست آویخته از سقف غار قد علم کرده بودند. طبیعت محرابی عظیم بنا کرده بود. این آن چیزی بود که تخیل مرد روستایی طور دیگری تفسیر کرده بود. کلام خدا هم همین طور است. دیگران از زیبایی و عظمت آن برایتان حرف می‌زنند ولی شما چیزی نمی‌بینید. همه چیز تاریک و پیچیده رعب‌انگیز به نظر می‌رسد. ولی وقتی خود خدا چراغی می‌افروزد- و این چراغ در اثر دعا افروخته می‌شود- آنوقت به یکباره همه چیز دگرگون می‌شود. زیبایی را مشاهده می‌کنید که هیچ زبانی قادر به بیانش نیست و تنها

کسانی می‌توانند آن را ببینند که خود در آن نور ایستاده‌اند. کسی که کتاب مقدس را دوست دارد و می‌فهمد، باید خیلی در دعا بماند. کاری که دعا می‌کند خیلی فراتر از کاری است که یک کالج الهیات انجام می‌دهد. شاید بهترین درسی که من در دانشگاه آلمانی آموختم، درسی بود که از یکی از برجسته‌ترین استادان آن روزگار یعنی پروفیسور دلیتش به من داد. او به من یاد داد که درسش را بر روی زانوانم بیاموزم.

فصل پانزدهم

آموزه مختص آیین پروتستان

پس ای برادران عزیز شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گناهان اعلام می‌شود و به وسیله او هر که ایمان آورد عادل شمرده می‌شود از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.

اعمال 1339: 38

اما کسی که عمل نکند بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد. ایمان او عدالت محسوب می‌شود. رومیان 4: 5

ایندو عبارت بسیار مهم می‌باشند و موضوع بحث این فصل به تشریح آنها اختصاص می‌یابد. موضوع مورد نظر ما «آموزه مختص آیین پروتستان یعنی عادل شمردگی بوسیله ایمان» است. این آموزه باعث بوجود آمدن اصلاح دینی در کلیسا شد و امروز یکی از اساسی‌ترین آموزه‌های ایمان انجیلی است. این آموزه هر چند نخستین بار توسط پولس رسول بطور کامل شرح و تفصیل داده شده، ولی در سراسر کتاب مقدس از پیدایش گرفته تا مکاشفه به چشم می‌خورد. در پیدایش چنین می‌خوانیم: «ابراهیم به خداوند ایمان آورد و این را برای وی عدالت محسوب کرد» (پیدایش 15: 6). این کلمات که در اولین کتاب کتاب مقدس نوشته شده‌اند منشاء آموزه زیبا و ارزشمند عادل شمردگی بوسیله ایمان می‌باشد.

۱- عادل شمردگی چیست؟

اولین چیزی که باید به روشنی درک کنیم این است که واقعاً عادل شمردگی چیست. در همین مقطع است که خیلی‌ها در بررسی این حقیقت بزرگ به بیراهه می‌روند. در باب معنای «عادل شمردگی» دو تعریف کاملاً متفاوت وجود دارد. تعریف اول عادل شمردگی را عادل ساختن می‌داند و تعریف دوم، عادل شمردگی را عادل به حساب آوردن یا عادل اعلام کردن. برپایه این دو تعریف متفاوت دو مکتب تفکر جدا از هم بوجود آمده است. اما کدامیک از این دو تعریف، راستین است؟ برای تعیین معنای حقیقی یک کلمه از کتاب مقدس باید تمام عبارات کلام را که آن کلمه و مشتقاتش در آنها آمده را مورد بررسی قرار داد. اگر کسی تمام عهدعتیق و عهدجدید را بررسی می‌کند و همه عباراتی که کلمه «عادل شمردگی» در آنها آمده را با دقت مورد مطالعه قرار

دهد، بی‌شک درخواهید یافت که «عادل شمردگی» در کتاب مقدس نه به معنای عادل ساختن، بلکه عادل به حساب آوردن یا عادل اعلام کردن یا عادل نشان دادن بکار رفته است. انسان زمانی عادل شمرده می‌شود که خدا او را عادل به حساب آورد. این واقعیت را مثلاً در رومیان ۸-۴:۲ می‌توانیم ببینیم. «زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد اما نه در نزد خدا. زیرا کتاب چه می‌گوید: ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد. لکن برای کسی که عمل می‌کند مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می‌شود و اما کسی که عمل نکند بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود. چنانکه داود نیز خوش حالی آن کس را ذکر می‌کند که خدا برای او عدالت محسوب می‌دارد بدون اعمال. خوشابه حال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید خوشابحال کسی که خداوند گناه را به وی محسوب نفرماید.» از این عبارت و نیز بسیاری عبارات دیگر به روشنی پیدا است که انسان زمانی عادل شمرده می‌شود که خدا عدالت را به حساب او منظور نماید، بدون توجه به اینکه او چه خصوصیات اخلاقی و شخصیتی دارد و یا چگونه رفتار کرده است.

۲- چگونه انسان عادل شمرده می‌شود؟

در کل دو دیدگاه کاملاً متضاد در مورد عادل شمردگی وجود دارد: دیدگاه اول عادل شمردگی را از طریق اعمال می‌داند و دومی از طریق ایمان عادل شمردگی از طریق اعمال را به صورت گوناگون می‌توان ابراز کرد. اعمال صالحی که معتقدان به عادل شمردگی از طریق اعمال از آن سخن می‌گویند ممکن است رفتار اخلاقی پسندیده باشد و یا رعایت قانون طلایی یا هر چیز دیگر. و یا اصلاً رعایت قواعد و اعمال دینی نظیر انجام آیین انابت، دعا خواندن، به کلیسا رفتن، عضو کلیسا شدن، تعمید گرفتن یا شرکت در مراسم شام خداوند (عشای ربانی)، یا انجام دیگر تکالیف مذهبی وسیله عادل شمردگی تلقی گردند. ولی همه اینها یک معنی دارند. برای عادل شمردگی این ما هستیم که باید کاری انجام دهیم. اما عادل شمردگی از طریق ایمان بدین معنا است که عمل کسی دیگر یعنی مرگ فدیه کننده عیسی مسیح بر صلیب جلجتا است که ما را عادل محسوب می‌نماید و در فرایند عادل شمردگی اعمال شخصی ما هیچ نقشی ندارد. همه آنچه که باید برای عادل شمردگی ما انجام شود مسیح بطور کامل و جامع بر روی صلیب انجام داده و تنها وظیفه ما این است که آن کار را از آن خود بدانیم و به او ایمان بیاوریم. کدام دیدگاه درست است؟ پاسخ این پرسش را از خود کلام می‌دهیم.

۱- بخش نخست پاسخ به این پرسش را در رومیان ۳:۲۰ می‌یابیم: «از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری

در حضور او عادل شمرده نخواهد شد. چونکه از شریعت چونکه از شریعت دانستن گناه است.» در اینجا به

روشنی عنوان شده که با رعایت شریعت خدا یا شریعت موسی یا هر شریعت دیگری عادل شمرده نمی‌شویم و تنها چیزی که شریعت به ما می‌دهد دانش نسبت به گناه است. شریعت به ما می‌فهماند که ما گناهکاریم و نیازمند به عادل شمردگی محض فیض می‌باشیم. همین حقیقت را در غلاطیان ۲:۱۶ می‌توان یافت: «اما چونکه یافتیم که هیچکس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم. زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.» عادل شمردگی بوسیله اعمال محال است؛ چون برای عادل شمرده شدن از این طریق باید تمام شریعت خدا را مو به مو و کامل انجام داد. انجام شریعت مستلزم اطاعت محض است. «ملعونست هر که ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به جا آرد» (غلاطیان ۳:۱۰). ولی به مجردی که تنها یکی از احکام شریعت زیر پا گذاشته شود، عادل شمردگی بوسیله اعمال به یکباره از بین می‌رود. بنابراین تا جایی که به شریعت خدا مربوط می‌شود، همه ما «زیر لعنت» می‌باشیم. پس برای عادل شمرده شدن باید راهی دیگر جست. خدا شریعت را با این انتظار به انسان نداد که با رعایت احکامش عادل شمرده شود، بلکه تا شریعت در وجود او احساس الزام نسبت به گناه ایجاد کند و دهان انسان بسته شود و آنوقت به سوی مسیح رهنمون گردد. پولس در رومیان ۳۲۰: 19 تا همین را می‌گوید: «الان آگاه هستیم که آنچه شریعت می‌گوید به اهل شریعت خطاب می‌کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند. از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد چونکه از شریعت دانستن گناه است. «با اینکه این کلمات آنقدر روشن و صریح می‌باشند، باز امروزه خیلی‌ها شریعت را بعنوان راه عادل شمردگی موعظه می‌کنند. ولی این وعظ خلاف وعظ کلام خداست.

۲- بخش دوم پاسخ ما در رومیان ۳:۲۴ موجود است: «به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند، بوساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است». واژه‌ای که در اینجا «مجاناً» ترجمه شده به معنای هدیه رایگان است و این آیه بما می‌گوید که انسان عادل شمردگی را به رایگان و به خاطر فیض خدا بدست می‌آورد که این فیض از طریق فدی عیسی مسیح منتقل می‌گردد. به عبارت دیگر عادل شمردگی به لیاقت و شایستگی ما نیست و محض کارهایی که انجام می‌دهیم هم نیست، بلکه هدیه خداست.

۳- بخش سوم پاسخ را در رومیان ۵:۹ می‌یابیم: «پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم، بوسیله او از غضب نجات خواهیم یافت.» این آیه به ما می‌گوید که ما بوسیله «خون مسیح» عادل شمرده می‌شویم. مبنای عادل شمردگی ما مرگ مصالحه دهنده مسیح است. همه ما به خاطر شکستن قانون خدا (شریعت) زیر لعنت بودیم، اما مسیح بر بالای صلیب جلجتا به جای ما مرد. «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا

کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است: ملعونست هر که بر دار آویخته شود» (غلاطیان ۳:۱۳). یا چنانکه پطرس در رساله اول پطرس ۲:۲۴ می‌گوید: «که خود گناهان ما را در بدن خویش بردار متحمل شد» و یا آنگونه که پولس در دوم قرنتیان ۵:۲۱ می‌گوید: «او را که گناه شناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم» در حالی که ما مستحق مرگ روی صلیب بودیم، مسیح به جای ما قرار گرفت تا ما عادل محسوب گردیم. تنها و یگانه مبنای عادل شمردگی، ریختن خون عیسی مسیح است. البته این آموزه بکلی با آموزه‌های علم مسیحی، الهیات نوین، عرفان و یگانه‌انگاری فرق می‌کند. اشعیا هفتصد سال پیش از تولد خداوند به الهام روح چنین گفت: «جمع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمع ما را بر وی نهاد» (اشعیا ۵۳:۶). به خاطر بسپارید که تنها و تنها خون مسیح است که می‌تواند عدالت خدا را به حساب ما منظور نماید.

۴- چهارمین بخش پاسخ به سؤال مورد نظر در رومیان ۳:۲۶ مندرج است: «برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.» در اینجا به ما چنین تعلیم داده می‌شود که انسان تنها به شرط ایمان آوردن به عیسی است که عادل شمرده می‌شود. رومیان ۴:۵ این مطلب را حتی روشتر می‌سازد: «کسی که عمل نکند بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد ایمان او عدالت محسوب می‌شود.» در اینجا روح‌القدس از طریق پولس رسول به ما می‌گوید کسانی که به مسیح ایمان دارند، ایمانشان به حساب عدالت گذاشته می‌شود. همه انسانها بواسطه مرگ مسیح بر صلیب بطور بالقوه عادل شمرده می‌شوند، ولی تنها کسانی عملاً عادل شمرده می‌شوند که به این حقیقت ایمان بیاورند. خون مسیح تنها مبنای لازم و کافی برای عادل شمردگی است. خدا از فرد گناهکاری چیزی نمی‌خواهد جز اینکه به پسرش عیسی مسیح ایمان بیاورد تا عادل شمرده شود. همانطور که پولس در رومیان ۳:۲۸ می‌گوید وقتی ایمان بیاوریم عادل شمرده می‌شویم چه اعمال داشته باشیم و چه نداشته باشیم: «زیرا یقین می‌دانیم که انسان بدون اعمال شریعت محض ایمان عادل شمرده می‌شود.» و باز همانطور که قبلاً هم نقل کردیم: «کسی که عمل نکند بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود» (دوم قرنتیان ۴:). مسئله این نیست که چه کارهایی برای عادل شمرده شدن انجام داده‌ایم، بلکه آیا به کسی که بی‌دینان را عادل می‌شمارد ایمان داریم یا خیر؟ اعمال، نه تنها کاری از پیش نمی‌برند بلکه مانع کار ایمان هم می‌شوند. اما غرور دل آدمی به حدی زیاد است که به سختی آموزه عادل شمردگی محض ایمان را می‌پذیرد. ما آدمها دوست داریم همیشه در هر چیزی کارهای خودمان را وارد کنیم.

۵- اما هر حقیقتی دورو دارد و ما هنوز یکروی آن را ندیده‌ایم. این روی دیگر را در رومیان 1۱۰: 9 تا می‌یابیم: «زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانیده نجات خواهی یافت. چون که به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود به جهت نجات.» در اینجا خدا می‌گوید که آن ایمانی عادل شمردگی خدا را از آن انسان می‌سازد که فقط در فکر و دل آدم نباشد بلکه به زبان نیز اعتراف شود. اگر کسی به ایمانی برسد یا خودش آن را ایمان نام بدهد که این ایمان به اعتراف خداوندی مسیح منجر نشود، ایمانش برای او عدالت محسوب نخواهد شد. خود خداوند ما عیسی مسیح می‌فرماید که ایمان قلبی به اعتراف زبانی می‌انجامد. «زبان از زیادتى دل سخن می‌گوید» (متی ۱۲: ۳۴). ایمان قلبی به مسیح ناگزیر به اعتراف زبانی آن متهمی می‌شود و چنین ایمانی است که عدالت خدا را به حساب ما منظور می‌نماید.

۶- از روی دیگر حقیقت هنوز نکته‌ای باقی مانده که می‌توانیم آن را در یعقوب ۲۴-۲۱۸: 14 تا بیابیم: «ای برادران من چه سود دارد اگر کسی گوید ایمان دارم، وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟ اگر صرفاً بگوییم که به مسیح ایمان داریم و در تأیید ایمان هیچ عملی انجام ندهیم، این ایمان ادعا شده قادر به عادل شمردن ما؛ نخواهد بود. حال بیابید آیات ۲۴-۱۸ را بخوانیم:

بلکه کسی خواهد گفت: تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود. تو ایمان دادی که خدا او خداست. نیکو می‌کنی شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند و لیکن ای مرد باطل آیا می‌خواهی دانست که ایمان بدون اعمال باطل است. آیا پدر ما ابراهیم به اعمال عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟ می‌بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال کامل گردید و آن نوشته تمام گشت که می‌گوید: ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید و دوست خدا نامیده شد. پس می‌بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می‌شود. نه از ایمان تنها.

بعضی‌ها در تعالیم یعقوب و تعالیم پولس تناقض می‌بینند، ولی هیچ تناقضی در کار نیست. یعقوب در اینجا حقیقتی مهم را به ما تعلیم می‌دهد: ایمانی که شخص مدعی داشتن آن است، اگر در عمل متجلی نشود و عملی آن ایمان را تأیید نکند، منجر به عادل شمردگی نخواهد شد، درست است که ما فقط محض ایمان و جدای اعمال شریعت عادل شمرده می‌شویم ولی این ایمان باید ایمانی واقعی باشد وگرنه عادل شمردگی در میان نخواهد بود. ایمانی که خدا در ما می‌بیند و ما را به خاطرش عادل می‌شمارد، ناگزیر منجر به انجام اعمالی

می‌شود که دیگران هم می‌توانند ببینند. در همان لحظه‌ای که ابراهیم ایمان آورد خدا ایمان او را دید و پیش از آنکه فرصتی برای انجام هر عملی باشد او را عادل محسوب نمود. ولی ایمانی که خدا دید، ایمانی واقعی بود. همین ایمان ابراهیم را برآن داشت تا دست به کارهایی بزند که قابل رویت برای دیگران باشد و اصالت ایمانش را ثابت نماید.

از یک طرف نباید حقیقتی را که پولس بر ضد شریعت گرای می‌کند یعنی عادل شمردگی محض ایمان تنها نادیده بگیریم؛ از طرف دیگر نباید تعلیم یعقوب بر ضد شریعت ستیزی یعنی ثبوت ایمان واقعی با اعمال از یاد ببریم. به فرد شریعت‌گرایی که در صدد انجام عملی است تا شایستگی عادل شمردگی را پیدا کند، باید بگوییم: «عمل نکن بلکه ایمان بیاور به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد» (رک رومیان ۴:۵). به شریعت ستیزی که می‌پندارد می‌تواند بدون انجام هر عملی زندگی کند و در گناه بماند و باز عادل شمرده شود، باید بگوییم: «چه سود دارد اگر کسی گوید ایمان دارم وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات دهد؟» (یعقوب ۲:۱۴). ما فقط محض ایمان عادل شمرده می‌شویم ولی ایمان باید با اعمال همراه باشد.

۳- گستره عادل شمردگی

در اعمال ۱:۳۳۹ تا ۳:۳۸ پاسخ صریح و جالبی به این مسئله که گستره عادل شمردگی کسی که به خداوند عیسی ایمان می‌آورد تا چه اندازه است، داده شده: «پس ای برادران عزیز شما را معلوم باد که به وساطت او به شما آمرزش گناهان اعلام می‌شود و به وسیله او هر که ایمان آورد عادل شمرده می‌شود از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.» کلمات این دو آیه به روشنی نشان می‌دهند که هر کس به عیسی مسیح ایمان بیاورد «از هر چیزی» عادل شمرده می‌شود. به عبارت دیگر حساب گذشته وی بکلی پاک می‌گردد. فرقی نمی‌کند که این حساب چقدر بد و سیاه بوده، در لحظه‌ای که شخص به مسیح ایمان می‌آورد، حسابش کاملاً پاک می‌شود. با اینکه او ایماننداری ناکامل و مسیحی نابالغی است، خدا او را کاملاً عادل می‌شمارد پولس هم در رومیان ۸:۱ می‌گوید: «پس هیچ قصاص نیست برآنانی که در مسیح عیسی هستند.» او در آیات ۳:۳۳ تا همان باب می‌گوید: «کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مرد بلکه برخاست؟ آنکه بدست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می‌کند.» اگر بدترین و شقی‌ترین گناهکار همین حالا که پیام فی‌خدا را می‌شنود به عیسی مسیح خداوند ایمان بیاورد و به او بعنوان نجات دهنده‌اش توکل کند و به معنای واقعی او را بپذیرد و زندگیش را تسلیم او کند و او را اقرار نماید، در همین لحظه تمام گناهانش محو می‌شود و از نظر خدا از پاکترین فرشتگان آسمان هم پاکتر

می‌گردد. ولی این همه قضیه نیست. پولس در دوم قرنتیان ۵:۲۱ می‌گوید: «(خدا) او را که گناه شناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم». در فیلیپیان ۳:۹ می‌خوانیم که وقتی کسی در مسیح است نه با عدالت خود بلکه «با آن که بوسیله ایمان مسیحی می‌شود یعنی عدالتی که از خدا برایمان است.» در او یافت می‌شود. به عبارت بهتر میان موقعیت مسیح و ایماندار عادل شمرده شد. یک جور مبادله صورت می‌گیرد. مسیح بر بالای صلیب جای ما را گرفت. او «در راه ما گناه» شد (دوم قرنتیان ۵:۲۱). خدا او را گناهکار به حساب آورد و مثل یک گناهکار با او برخورد کرد و به جای ما گناهکاران مرد. به همین خاطر روی صلیب فریاد زد: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» از این رو وقتی به او ایمان می‌آوریم از همان جایگاهی که او برخوردار است برخوردار می‌شویم و عدالت کامل خدا به حسابمان گذاشته می‌شود و «در وی عدالت خدا می‌شویم.» عادل شمردگی خیلی فراتر از آمرزش گناهان است. آمرزش گناهان بار منفی دارد چون به معنی رفع کردن گناهان است. ولی عادل شمردگی بار مثبت دارد چون به معنای به حساب گذاشتن عدالت خدا در حق ماست. بدین ترتیب ایماندار با مسیح یکی می‌شود. خدا دیگر ما را نمی‌بیند بلکه مسیح را در ما می‌بیند و مثل او عادل می‌شمارد وقتی کار مسیح در ما به کمال برسد، آنوقت ما هم همان می‌شویم که او از آغاز بود، ولی در لحظه ایمان آوردن خدا عدالت مسیح را به حساب ما منظور می‌کند.

۴- زمان عادل شمردگی

تنها یک پرسش بی‌جواب ماند. زمان عادل شمردگی کی است؟ اعمال ۱۳:۳۹ به این پرسش هم پاسخ داده: «به وسیله او هر که ایمان آورد عادل شمرده می‌شود از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.» نکته قابل توجه در این آیه فعل می‌شود است. هر ایماندار به مسیح در همان لحظه‌ای که به خداوندی عیسی مسیح ایمان می‌آورد، عادل شمرده می‌شود در همان لحظه با مسیح یکی می‌شود و در همان لحظه خدا عدالت خود را به حساب او می‌گذارد. اجازه بدهید حکایتی را برایتان بازگو کنم. روزی در جلسه یکشنبه صبح کلیسای مودی شیکاگو بر سر موضوع رومیان ۸:۱ که می‌گوید «پس هیچ فضاصل نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.» مشغول موعظه بودم. در لابلای موعظه‌ام گفتم: «اگر هم اکنون ناپاک‌ترین زن شیکاگو به این کلیسا بیاید و عیسی مسیح را بعنوان منجی خود بپذیرد، در همین لحظه نه تنها گناهانش آمرزیده می‌شود بلکه دفتر اعمالش نزد خدا پاک و سفید می‌گردد و او تبدیل به پاک‌ترین زن حاضر در این سالن می‌شود» و غافل بودم از اینکه آن روز صبح یکی از خواهران عضو کلیسا به محله فساد کنار رودخانه رفته و در آنجا از زنی فاسد دعوت کرده تا به کلیسا آمده موعظه مرا بشنود. زن به او گفته بود: «من هرگز پا به کلیسا نمی‌گذارم. کلیسا جای

امثال من نیست و هیچکس در آنجا از من استقبال نخواهد کرد.» خواهر که زنی مقدس بود به او گفته بود: «ولی در کلیسای ما مقدم تو را گرامی خواهند داشت» و خدا را شکر که این حرف او حقیقت داشت. اما از او اصرار و از زن فاسد انکار، تا اینکه بالاخره زن ایماندار او را متقاعد به آمدن کرده بود. بعد از او خواست تا به اتفاق هم به کلیسا بیایند ولی زن گفته بود: «نه هرگز. پلیس مرا می‌شناسد و بچه‌های خیابانی هم مرا می‌شناسند و گهگاه به سویم سنگ پرتاب می‌کنند. اگر من با شما راه برویم خیال خواهند کرد شما هم از قماش من هستید.» ایماندار به او گفته بود «ولی من اهمیت نمی‌دهم که مردم در مورد چه فکری می‌کنند» اما باز نشده و با او همراه شود. عاقبت توافق کرده بودند که خواهر مسیحی چند قدمی جلوتر برود و زن گناهکار از عقب بیاید. همینطوری به راهشان ادامه داده بودند تا به کلیسا رسیده بود. در آنجا زن جایی در نیمکت ردیف آخر یافته و نشسته بود. در اینجا بود که من آن جمله را بر زبان آوردم: «اگر هم اکنون ناپاکترین زن شیکاگو به این کلیسا بیاید و عیسی مسیح را بعنوان منجی خود بپذیرد، در همین لحظه نه تنها گناهانش آمرزیده می‌شود بلکه دفتر اعمالش نزد خدا پاک و سفید می‌گردد و او تبدیل به پاکترین زن حاضر در این سالن می‌شود.» کلمات من از میان ردیف نیمکتهای گذشته به زن رسید و به قلب او فرو رفت و همانجا به مسیح و خون او ایمان آورد و همان لحظه آرامش و آمرزش و عادل شمردگی را یافت. هنگامی که جلسه به پایان رسید و من از سکوی موعظه پایین آمدم، او با چشمانی پر از اشک به طرفم آمد و به خاطر برکتی که نصیبش شده بود از من تشکر کرد. حالا امروز هم همان پیام تکرار می‌شود و هر که بشنود و ایمان بیاورد گناهایش آمرزیده و عدالت خدا به حسابش گذاشته می‌شود. این است آموزه عالی و پر جلال عادل شمردگی!

فصل شانزدهم

برداشت مسیحی از خدا

خدا نور است. اول یوحنا ۱: ۵

خدا محبت است. اول یوحنا ۴: ۸

نزد خدا همه چیز ممکن است. متی ۱۹: ۲۶

حکمت وی غیر متناهی است. مزبور ۱۴۷: ۵

۱- کمال مطلق خدا

خدا کامل است و در تمام صفات عقلی و اخلاقی و نیز در قدرت خود نامتناهی می‌باشد.

۱- نخست باید توجهتان را به این آیه جلب کنم: «خدا نور است». این سه کلمه به زیبایی و گویایی هر چه تمام‌تر حقیقتی عالی را بیان می‌کنند. در این سه کلمه قدوسیت مطلق و حکمت کامل خدا ابراز شده است. به جای شرح و توضیح این کلمات بهتر است قدری در آنها تأمل کنیم. «هیچ ظلمت در وی هرگز نیست»، یعنی او از هر ظلمت خطا، هر ظلمت نادانی، هر ظلمت گناه، هر ظلمت نقص اخلاقی یا نقص عقلانی از هر نوعش، عاری است. «خدا نور است» از شگرف‌ترین و زیباترین عباراتی است که تاکنون نوشته شده.

۲- وقتی بطور مشخص‌تر کتاب مقدس را بررسی می‌کنیم درمی‌یابیم که خدای کتاب مقدس قادر مطلق است. این حقیقت بزرگ بارها و بارها در کلام خدا آمده است. یکی از صریح‌ترین عباراتی که بطور ویژه به قدرت مطلق خدا پرداخته، ارمیا ۳۲: ۱۷ است: «آه ای خداوند یهوه! اینک تو آسمان و زمین را به قوت عظیم و بازوی بلند خود آفریدی و چیزی برای تو مشکل نیست.» این جمله را ارمیا درباره خداوند می‌گوید. حال در آیه ۲۷ خود یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من یهوه خدای تمامی بشر هستم. آیا هیچ امری برای من مشکل می‌باشد؟»

زمانی که ایوب سرانجام به ماهیت حقیقی یهوه پی می‌برد، چنین می‌گوید: «می‌دانم که بهر چیزی قادر هستی و ابداً قصد تو را منع نتوان نمود» (ایوب ۴۲: ۲۰). در متی ۲۶: ۱۹ خداوند ما عیسی فرمود: «نزد خدا همه چیز

ممکن است». وقتی سخنان خود خداوند و دیگران را کنار هم می‌گذاریم به این نتیجه می‌رسیم که خدا هر کاری می‌تواند بکند، هیچ کاری برایش دشوار نیست و همه چیز برایش ممکن است و در یک کلام خدا قادر مطلق است. عبارت دیگری که به گویایی این حقیقت بزرگ را فاش می‌سازد، مزمور ۱۹-۳۳:۶ است: «به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفخه دهان او. آبهای دریا را مثل توده جمع می‌کند و لجه‌ها را در خزانه‌ها ذخیره می‌نماید. تمامی اهل زمین از خداوند بترسند. جمیع سکنه ربع مسکون از او بترسند. زیرا که او گفت و شد؛ او امر فرمود و قائم گردید.» خدا فقط محض گفتن کلامی آنچه می‌خواهد انجام می‌گیرد. این برداشت متعالی از خدا را در همان باب نخست کتاب مقدس که به نظر خیلی‌ها قدیمی و منسوخ شده است می‌یابیم. کلماتی شکوهمند و غیرقابل قیاس با هیچ نوشته یا فلسفه دیگری. این باب با چنین کلماتی آغاز می‌شود: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید» (پیدایش ۱:۱)، توصیفی از اصل و منشاء همه چیز که در سادگی، زیبایی و ژرفا نظیر ندارد؛ در آیه ۳ نیز می‌خوانیم: «و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد». این کلمات نیازی به توضیح ندارند. قدرت مطلق خدا در اینجا با چنان اندیشه والایی بیان گردیده که حقیقتاً هر انسان عاقل و هوشمندی را به شگفتی و خوف وامی‌دارد. به راستی هیچ سروده یا رساله فلسفی را چه در گذشته و چه حال نمی‌توان با این کلمات فخیم قیاس کرد. در مزمور ۲۹-۱۰۷:۲۵ آمده: «او گفت؛ پس باد تند را وزانید و امواج آن را برافراشت. به آسمانها بالا رفتند و به لجه‌ها فرود شدند و جان ایشان از سختی گداخته گردید. سرگردان گشته مثل مستان افتان و خیزان شدند و عقل ایشان تماماً حیران گردید. آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. توفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهای ساکن گردید.» «توصیف مشابه دیگر را در ناحون ۶-۱:۳ می‌توان یافت: «خداوند دیر غضب و عظیم القوت است و گناه را هرگز بی‌سزا نمی‌گذارد. راه خداوند در تند باد و توفان است و ابرها خاک پای او می‌باشد. دریا را عتاب می‌کند و آن را می‌خشکاند و جمیع نهرها را خشک می‌سازد. باشان و کرمل کاهیده می‌شوند و گل لبنان پژمرده می‌گردد. کوهها از او متزلزل و تلها گداخته می‌شوند و جهان از حضور وی متحیر می‌گردد و ربع مسکون و جمیع ساکنانش. پیش خشم وی که تواند ایستاد؟ و در حدت غضب او که تواند برخاست؟ غضب او مثل آتش ریخته می‌شود و صخره‌ها از او خورد می‌گردد.» چه تصویری جامعی از عظمت هولناک خدای قادر مطلق!

نه تنها طبیعت بطور کامل مطیع و تابع قدرت و اراده و کلام خداست، بلکه انسانها هم تابع مطلق اراده و کلام او می‌باشند. بطور مثال در یعقوب ۱۵-۴:۱۲ می‌خوانیم: «صاحب شریعت و داور یکی است که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر می‌باشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود داوری می‌کنی؟ هان ای کسانی که می‌گویید

امروز و فردا به فلان شهر خواهیم رفت و آنجا یکسال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم برد و حال آنکه نمی‌دانید که فردا چه می‌شود از آن رو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می‌شود. بعوض آنکه باید گفت که اگر خدا بخواهد زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم.» خوشابه حال کسی که داوطلبانه خویشتن را تابع اراده و کلام خدا می‌سازد، چرا که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم تاج خدا و اراده و کلامش هستیم. فرشتگان هم تابع اراده و کلام اویند (عبرانیان 114: 13)، حتی شیطان هم بطور کامل تابع اراده اوست (ایوب 162: 12).

منتها خدا با حکمت و قدوسیت و محبت خویش این قدرت مطلق را محدود می‌سازد. خدا هر کاری می‌تواند بکند، اما تنها کاری را انجام می‌دهد که حکمت، قدوسیت و محبتش به او دیکته می‌کنند. این موضوع را مثلاً از اشعیا 59: 1 می‌توان دریافت: «هان دست خداوند کوتاه نیست تا نرھاند و گوش او سنگین نی تا نشنود. لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناھان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود.»

۳- خدای کتاب مقدس دانای مطلق نیز هست. در اول یوحنا ۳: ۲۰ چنین می‌خوانیم: «خدا...هر

چیز را می‌داند.» به عهدعتیق که نگاه می‌کنیم همین سخنان را در مزمو ۱۴۷: ۵ می‌یابیم: «خداوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیرمتناهی.» ترجمه تحت‌اللفظی بند سوم آیه بالا این است: «فهم او را اندازه نتوان کرد.» در ایوب ۳۷: ۱۶ کلام خدا از زبان الیهو، پیام آور خدا یهوه را چنین توصیف می‌کند: «یهوه در علم کامل است.» در اعمال ۱۵: ۱۸ می‌خوانیم: «این را می‌گوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است.» هر آنچه اتفاق می‌افتد را خدا از سرآغاز هستی می‌دانسته است. همه چیز از بزرگترین چیزها گرفته تا ریزترین جزئیات برای او معلوم است. در مزمو ۱۴۷: ۴ کلام خدا می‌گوید: «عدد ستارگان را می‌شمارد و جمیع آنها را به نام می‌خواند.» حال آنکه در متی ۱۰: ۲۹ به ما گفته شده که حتی گنجشکی جز به حکم او به زمین نمی‌افتد. از ستارگان عظیم گرفته تا گنجشکهای کوچک و بی‌اهمیت، همه چیز در نظر او عیان است.

باز به ما گفته شده که هر چیزی در هدف و نقشه او سهمی دارد. پطرس رسول در اعمال 17: 31 تا از مصلوب کردن خداوندمان بعنوان شیرانه‌ترین عملی که در تاریخ بشری بوقوع پیوسته یاد می‌کند: «و الحال ای برادران می‌دانم که شما و چنین حکام شما این را به سبب ناشناسایی کردید. و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند همین طور به انجام رسانید.» در اعمال ۲: ۲۲، پطرس در روز پنطیکاست (ضمن شیرانه‌ترین عمل تاریخ شمردن مصلوب کردن عیسی) اعلان کرد که با این

حال خداوند عیسی «برحسب اراده مستحکم و پیش‌دانی خدا تسلیم شد.» بر طبق گفته سراینده مزبور (مزبور ۱۰:۷۶) خدا اعمال شریک‌ترین انسانها را هم

برای پیشبرد نقشه خود در دست می‌گیرد و غضب انسانی را اسباب ستایش خودش می‌سازد. حتی جنگ کنونی (جنگ جهانی اول) با تمام ویرانگریها، فجایع، زشتی‌ها و شرارتهای وصف‌ناپذیرش در پیش‌دانی خدا قرار داشته و او از ازل آن را می‌دانسته؛ او حتی از این جنگ ویرانگر و حتی از تکان‌دهنده‌ترین رویداد آن که با دسیسه انسانی که بویی از شرافت نبرده‌اند انجام می‌شود، برای خیریت کسانی که خدا را دوست دارند و به حسب اراده‌اش خوانده شده‌اند، استفاده می‌کند (رومیان ۸:۲۸).

از ازل تمام وقایع تاریخ بشری و نقش هر انسان در آن وقایع برای خدا معلوم بوده است. همین مطلب به روشنی در افسسیان ۱۲-۹:۱ بیان شده است: «چون که سَر اراده خود را به ما شناسانید برحسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه در زمین است در مسیح جمع کند، یعنی در او که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم چنانکه پیش معین گشتیم برحسب قصد او که همه چیزها را موافق رای اراده خود می‌کند تا از ما که اول امیدوار به مسیح می‌بودیم جلال او ستوده شود.» و در افسسیان ۹-۴:۳ می‌خوانیم:

از مطالعه آن می‌توانید ادراک مرا در سَر مسیح بفهمید که آن در قرنهای گذشته به بنی‌آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است که امتهای در میراث و در بدن و در بهره وعده او در مسیح به وساطت انجیل شریک هستند که خادم آن شدم به حسب عطای فیض خدا که برحسب عمل قوت او به من داده شده است یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدسین این فیض عطا شد که در میان امتهای به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سَری که از بنای عالمها مستور بود در خدایی که همه چیز را بوسیله عیسی مسیح آفرید.

خدا هیچوقت بعداً فکر نمی‌کند. او همه چیز را از همان ابتدا دانسته، دیده و برایش نقشه کشیده است. ما هم می‌توانیم بگوییم: «زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا چه قدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کارش است طریقه‌های وی!» (رومیان ۱۱):

۳. خدا از ازل می‌داند که تا به ابد چه خواهد کرد.

۴- همچنین خدا مطلقاً و بی‌نهایت قدوس است. این نکته در برداشت کتاب مقدسی از خدا اهمیت محوری و بنیادی دارد. این را در اولین آیه مورد نظرمان در این فصل می‌بینیم: «خدا نور است و هیچ ظلمت در وی

هرگز نیست.» هنگامی که یوحنا این کلمات را می‌نوشت اشاره کرد که «این است پیغامی که از او شنیدم» (اول یوحنا ۵:۱). در اشعیا ۶:۳ یعنی رویایی که یهوه در سال مرگ عزیزی پادشاه به اشعیا داد: «سرافین» یا «موجودات سوزان» که از شدت تقدس خویش در سوز و گداز هستند در حالی به تصویر کشیده شده‌اند که در پیشگاه یهوه صورت و پاهای خود را پوشانیده‌اند و پیوسته فریاد می‌زنند: «قدوس، قدوس، قدوس یهوه صباوت». و در اول پطرس ۱:۶ خدا خطاب به ما چنین ندا می‌کند: «مقدس باشید زیرا که من قدوسم.»

این اندیشه یعنی قدوسیت بی‌نهایت و خوفناک خدا بر سراسر کتاب مقدس سایه گسترده است. قدوسیت خدا در کتاب مقدس شالوده همه چیزهای دیگر است. کل شریعت و نظام دین موسی برپایه این حقیقت اساسی و محوری بوجود آمده. سیستم شستشو و غسل، تقسیم‌بندی‌های خیمه اجتماع، طبقه‌بندی قوم به اسرائیلی عادی، لایوان، کاهنان و رئیس کهنه که هر طبقه مجاز بودند تا یک حدی و تحت شرایط به شدت کنترل شده به خدا نزدیک شوند، پافشاری بر قربانی‌های خونی بعنوان واسطه ضروری برای نزدیک شدن به خدا، دستورالعمل‌های خدا به موسی در خروج ۳، به یوشع در یوشع ۵:۱۵، تنبیه عزیا در دوم تواریخ ۲۶-۲۶:۱۶، دستورهای صریح به اسرائیل در ارتباط با نزدیک شدن به کوه سینا در هنگامی که یهوه بر آن فرود آمده، مجازات، دانتان و ابیرام در اعداد ۳۳-۱۶:۱ و هلاک شدن ناداب و ابیهو در لایوان ۳-۱۰:۱ همه و همه به این منظور بود که قوم اسرائیل مفهوم قدوسیت خدا را بفهمند و این حقیقت در دل و جان‌شان بنشیند که خدا به طریقی غیرقابل نزدیک شدن قدوس است. حقیقت قدوسیت خدا یکی از حقایق بنیادین کتاب مقدس اعم از عهدعتیق و عهدجدید یعنی مبنای دین یهود و دین مسیحی است و یکی از عوامل شاخص در برداشت مسیحی از خدا محسوب می‌شود. بر هیچ حقیقت دیگری نباید به اندازه قدوسیت مطلق، تمام عیار و قاطع خدا تأکید ورزید. این موضوعی است که دیگر سیستم‌های فکری از قبیل علم مسیحی، عرفان، علم غیبی، بودیسم، تفکر نوین، الهیات نوین و غیره فاقدش می‌باشند. این حقیقت بزرگ شالوده همه آموزه‌های بنیادین کتاب مقدس - از قبیل کفار بوسیله خون مسیح، عادل شمردگی و ایمان - است. آموزه قدوسیت خدا در بنای حقیقت مسیحی در حکم سنگ زاویه است.

۵- همچنین خدا محبت است. ما این حقیقت را در ابتدای فصل مورد اشاره قرار دادیم. در یک باب دوبار این جمله ذکر شده: «خدا محبت است» (اول یوحنا ۴:۱۶:۸). این حقیقت هم مثل «خدا نور است» و «خدا قدوس است»، حقیقتی بنیادین می‌باشد. چون جوهره قدوسیت محبت است و از طرف دیگر «نور»، «محبت» است و «محبت»، «نور».

۶- خدا نه تنها در صفات عقلانی و اخلاقی و قدرت خویش کامل است، بلکه حاضر مطلق نیز هست. به این حقیقت هم در عهدعتیق اشاره شده و هم در عهد جدید. در مزمو ۱۰-۱۳۹:۷ می‌خوانیم: «از روح تو کجا بروم و از حضور تو کجا بگریزم. اگر به آسمان صعود کنم تو آنجا هستی و اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی. اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت.» از حضور خدا به هیچ جا نمی‌توان گریخت چون خدا همه جا هست. این حقیقت بزرگ در ارمیا ۲۳: 23 تا نیز به طوری جالب مطرح شده است: «یهوه می‌گوید آیا من خدای نزدیک هستم و خدای درونی؟ و خداوند می‌گوید آیا کسی خویشان را در جای مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم؟ مگر من آسمان و زمین را مملو نمی‌سازم؟ کلام خداوند این است.»

خدا در مکانی خاص ساکن می‌شود تا نشان دهد که هست و آن مکان تجلی‌گاه اوست و جاهای دیگر تجلی‌گاه حضور وی نیستند ولی در عین حال باید توجه داشته باشیم که او در همه جا هست. این حقیقت را از موعظه پولس خطاب به فلاسفه اپیکوری و رواقی در بالای کوه مریخ درمی‌یابیم: «خدایی که جهان و آنچه در آنست آفرید چونکه او مالک آسمان و زمین است در هیكلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی‌شود و از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد. بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها می‌بخشد. و هر امت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده بیابند، با آنکه از هیچ یک از ما دور نیست، زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم؛ چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم» (اعمال ۲۸-۱۷:۲۴).

از این عبارت درمی‌یابیم که خدا همه جا هست و به فرد فرد موجودات نزدیک می‌باشد. همه در او زندگی و حرکت و وجود دارند. خدا در هر گل سرخ، سوسن و ساقه علف حضور دارد.

۷- اندیشه دیگری که در برداشت مسیحی از خدا وجود دارد این است که خدا ازلی و ابدی است. او جاودانی و سرمدی است. وجود او نه آغازی داشته و نه انجامی خواهد داشت؛ همیشه بوده، همیشه هست و همیشه خواهد بود. نه تنها در ظرف مکان نامحدود است بلکه در ظرف زمان نیز نامحدود می‌باشد. این برداشت از خدا بارها در کتاب مقدس مطرح گردیده. در پیدایش ۲۱:۳۲ آمده که ابراهیم «به نام یهوه خدای سرمدی دعا نمود.» در اشعیا ۴۰:۲۸ این توصیف را در مورد یهوه می‌خوانیم: «آیا ندانسته و نشنیده‌اید که خدای سرمدی یهوه آفریننده اقصای زمین درمانده و خسته نمی‌شود و فهم او را تفحص نتوان کرد.» حبقوق ۱:۱۲ نیز به تبیین همین برداشت می‌پردازد: «ای یهوه خدا من ای قدوس من آیا تو از ازل نیستی؟» سراینده مزمو هم خدا را چنین

توصیف می‌کند: «قبل از آنکه کوهها به وجود آید و زمین و ربع مسکون را بیافرینی، از ازل تا به ابد تو خدا هستی... زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب» (مزمو 904: 2). همین تعریف از خدا در مزمو 27-102: 24 به عمل آمده است: «گفتم ای خدای من مرا در نصف روزهایم برمدار. سالهای تو تا جمیع نسلها است. از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمانها عمل دستهای تو است. آنها فانی هستند لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد و مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد و مبدل خواهند شد. لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید.»

اصلاً خود نام خدا، نامی که با آن با انسان عهد بست یعنی «یهوه» گویای ازلی و ابدی بودن است: «من هستم». کسی که بوده، هست و خواهد بود (رک. خروج 315: 14).

۲- خدا یکی است

حقیقت دیگری که از برداشت مسیحی درباره خدا باقی مانده و باید بدان پرداخت، یگانگی خداست. خدا واحد است و این حقیقت بارها و بارها در عهدعتیق و عهدجدید مورد تأکید قرار گرفته است. بطور مثال در تثنیه 4: 35 می‌خوانیم: «یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست.» و در تثنیه 6: 4 آمده: «ای اسرائیل بشنو، یهوه خدای ما یهوه واحد است.» به عهدجدید که رجوع کنیم در اول تیموتاؤس 2: 5 این کلمات را می‌بینیم: «خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد.» و در مرقس 12: 29 خود خداوند ما عیسی مسیح می‌فرماید: «بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.»

اما باید این نکته را در مد نظر داشته باشیم که یگانگی خدا در ذات است نه شخصیتش. در کتاب مقدس آشکارا به کثرت شخصیت در ذاتی واحد اشاره شده است.

۱- اولین مورد واژه عبری است که «واحد» ترجمه شده. این واژه در عبارات متعدد به وحدتی مرکب دلالت می‌کند، نه وحدتی بسیط. (رک به اول قرنیتیان 8-3: 6؛ اول قرنیتیان 12: 13؛ یوحنا 17: 22؛ غلاطیان 3: 28).

۲- در وهله دوم واژه‌ای که در عهدعتیق برای خدا بکار رفته به کرات مشاهده شده که صورت جمع دارد. دستور زبان دانان و فرهنگ نویسان خیلی کوشیده‌اند تا علت این جمع بستن را عظمت شأن خداوند توجیه کنند، ولی توضیح آن خیلی ساده است و عبرانیان به رغم یکتاپرستی شدید، برای خدا اسم جمع بکار می‌بردند چون در یک ذات الهی کثرت شخصیت وجود دارد.

۳- در مورد کثرت شخصیت در ذات واحد خداوندی نکته تکان دهنده‌تر این است که خود خدا برای خود ضمایر جمع بکار می‌برد. مثلاً در همان باب نخست کتاب مقدس از قول خدا چنین می‌خوانیم: «آدم را به

صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم» (پیدایش ۱:۲۶). و باز در پیدایش ۷:۱۱ می‌فرماید: «اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.» در پیدایش ۲۲:۳ می‌خوانیم: «و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده» و بالاخره در هنگامی که اشعیا آن رویای عالی را از خدا گرفت این عبارت را از زبان خدا شنید: «آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟ گفتم: لبیک مرا بفرست.»

۴- نمونه دیگر کثرت شخص در ذات واحد الوهیت در برداشت عهدعتیق از خدا، زکریا ۲۱۱: 2 تا 10 است که در آن یهوه از خود بعنوان کسی یاد می‌کند که خودش را فرستاده: «ای دختر صهیون ترنم نما و شادی کن زیرا خداوند می‌گوید که اینک می‌آیم و در میان تو ساکن خواهم شد و در آن روز امتهای بسیار به خداوند ملصق شده قوم من خواهند شو و من در میان تو سکنی خواهم گرفت و خواهی دانست که یهوه صباوت مرا نزد تو فرستاده است.»

۵- و باز نمونه دیگر از کثرت شخص در ذات واحد خداوندی در برداشت عهدعتیق از خدا این است که همواره «فرشته خداوند» در عین حال که با یهوه یکی دانسته شده ولی میان آندو تمایز آشکار وجود دارد.

۶- همین حقیقت را در یوحنا ۱:۱ در نقطه اوجش مشاهده می‌کنیم: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» وقتی ما الوهیت مسیح و شخصیت و الوهیت روح القدس را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که عیسی مسیح و روح القدس خیلی صریح بعنوان وجودی الهی معرفی می‌گردند و در عین حال هم از یکدیگر و هم از خدای پدر متمایز می‌گردند. پس کاملاً واضح است که برداشت مسیحی از خدا به یک خدای یگانه در ذات با تعدد شخصیت قایل است.

این برداشت از خدا را در سراسر کتاب مقدس از باب نخست پیدایش گرفته تا باب آخر مکاشفه می‌توان یافت و همین یکی از شگفت‌آورترین دلایل وحدت و یکپارچگی الهی کتاب مقدس است. چه کتاب عجیبی است این کتاب مقدس که یک اندیشه واحد و یک آموزه عمیق در سرتاسرش به چشم می‌خورد! این حقیقت حاوی فلسفه‌ای ژرف‌تر از هر فلسفه انسانی، اعم از قدیم و جدید، است چرا که خالق آن خود خدا است. چه خدای عالی و شگفت‌آوری داریم! چقدر باید در شخصیت او به تفکر و تعمق پردازیم! با چه خوف و در عین حال با چه سروری باید به حضور او بیاییم و به شگفتی و زیبایی و عظمت و جلال او سر تحسین و بندگی فرود آوریم!

